



96577

GOVERNMENT OF INDIA
ARCHÆOLOGICAL SURVEY OF INDIA
CENTRAL
ARCHÆOLOGICAL
LIBRARY

ACCESSION NO. 19009

CALL No. 955/Ahm

D.G.A. 79



THE

HAFT

ĀHMĀN

OR



HISTORY OF THE MASNAWÍ

OF THE

PERSIANS.

BY

THE LATE MAULAWÍ ĀGHĀ AHMAD 'ALÍ,

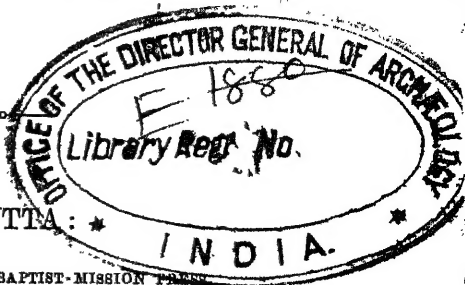
PERSIAN TEACHER, CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

WITH A BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR,

BY H. BLOCHMANN, M. A.

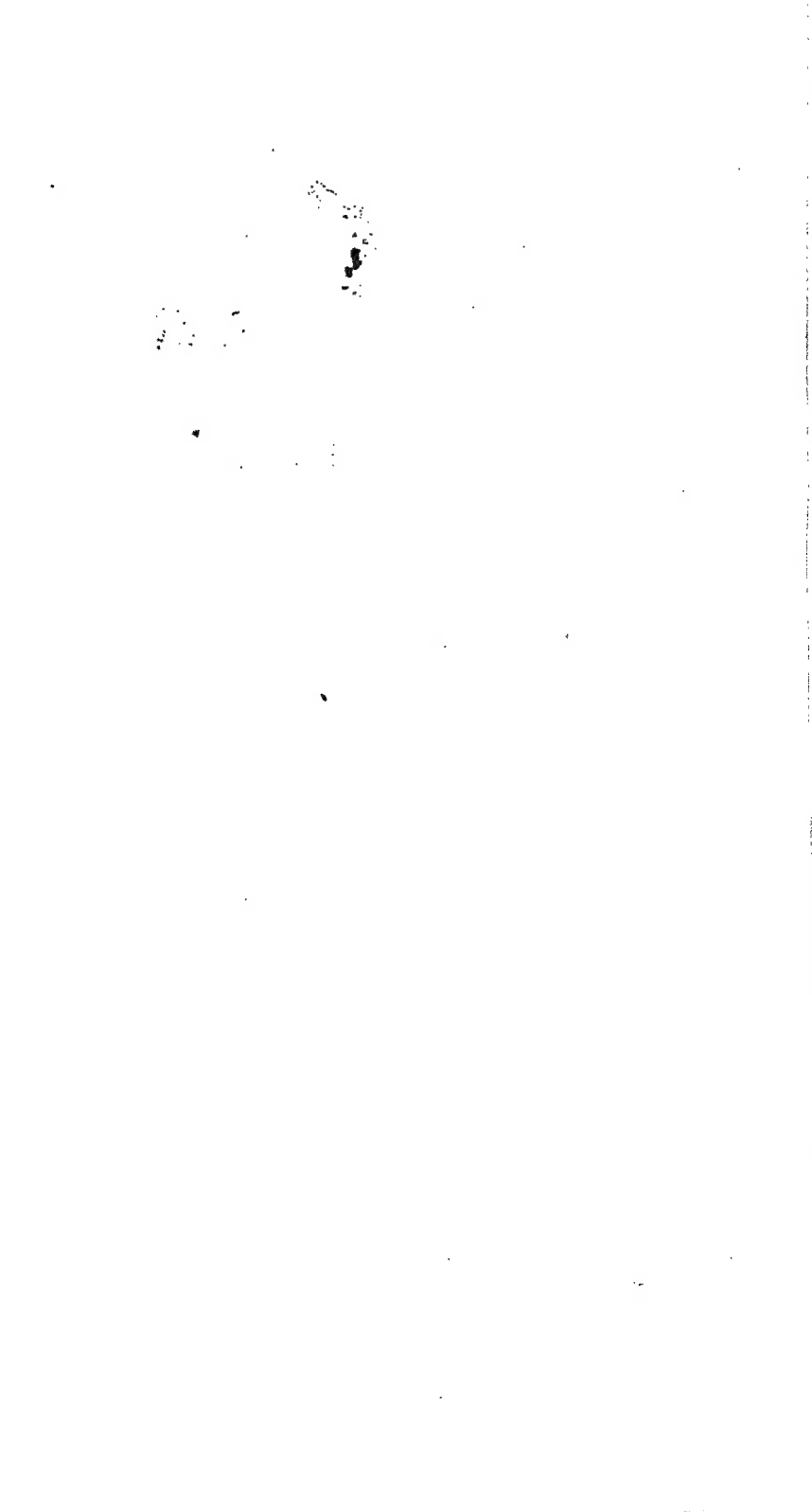
CALCUTTA : *



PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST-MISSION PRESS

1873.

84. 891. 5
A. 1000



BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR.

The late Maulawí Aghá Ahmad 'Alí was the son of Aghá Sh. já't 'Alí, whose family came with Nádir Sháh to India, and was born at Dháká on the 10th Shawwál, 1255, as indicated by his *tárikhí* name of Mazhar 'Alí. He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian literature. In 1862, he founded at Calcutta the Madrasah i Ahmadiyah, over which he presided till his death. In 1864, at the recommendation of Prof. Cowell, he was appointed a Persian teacher in the Government Madrasah at Calcutta, and in the following year he published his *Muayyid i Burhán* (Royal 8vo, 475 pp., printed at the Mazharul-'Ajáib Press, Calcutta). This work is a critical review of the well known Persian Dictionary entitled *Burhán i Qáti'*, and its object is to defend the author of the lexicon against the hostile criticisms of the Dihlí poet Ghálib. A reply by the latter drew forth Ahmad 'Alí's rejoinder, entitled *Shamsher i Textar* (lithographed at Calcutta, 8vo. 1868, pp., 106). Both works, the *Muayyid i Burhán* and the *Shamsher i Textar*, are of the greatest importance to Persian lexicographers. In 1866, he wrote the *Risálah i Taráyah*, a work on the Rubá'í of the Persians, which the writer of this notice printed as the tribute of a pupil in 1867 (Royal 8vo., pp. 28).

For the Asiatic Society of Bengal, Aghá Ahmad 'Alí edited the Masnawí entitled Wís o Rámín, the Sikandarnámah i Bahrí (or Iqbálnámah i Sikandarí) by Nizámí, the Iqbálnámah i Jahángírí, the Muntakhab uttawárikh by Badáoní, the Maásir i 'Alamgírí, and the first two fasciuli of Abul Fazl's Akbarnámah.

هو العلي

کتاب مستطاب در تحقیق مثنوی و تعریف مثنوی گویان فرس

مسمی به

هفت آسمان

از تالیفات قدرة المحققین زبدة المدققین

جناب

مولوی آغا احمد علی احمد



بحکم ایشیاٹک سوسیٹي اف بنگال

در مطبع بپتست مشن پریس

واقع شهر کلکته

در سنه ۱۸۷۳ ع چاپ شد

In 1872, he published his *Risálah i Ishtiqáq*, an excellent elementary Persian Grammar.

The *Haft Ásmán* is the last work of Ághá Ahmad 'Alí. It was originally written as an Introduction to Nizámí's works, to accompany the Society's edition of the *Sikandarnámah i Bahrí*. It contains a valuable history of the Persian Masnawí. As Masnawís are written in seven metres, the work was entitled *Haft Ásmán*, or the 'Seven Heavens.' Although only the first *Ásmán* has been completed, the book forms a whole, and will be found to contain invaluable hints on Persian poets and their works.

Ághá Ahmad 'Alí died of fever on the 6th Rabí' II, 1290, (June, 1873), at Dháká, deeply regretted by his numerous friends and pupils. His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace.

H. BLOCHMANN.

*Calcutta, Madrasah,
1st December, 1873.*

فهرست کتاب هفت آسمان



صفحه

۴	اوج (ای - مقدمه کتاب)
ایضا	احوال طبع سکندرنامه بهری
۳	تحقیق مثنوی و تعریف آن
۵	ذکر اوزان مثنوی
ایضا	طرح مثنوی گوئی
۶	ذکر آدم الشعرا رودکی
۱۱	ذکر ابو شکور بلخی
۱۲	ذکر دقایق بخاری
۱۴	ذکر ملک الشعرا عنصری
۱۵	ذکر شیر بیشه سخنوری اسدی طوسی



مفحه

۸	ساقی نامہ مسیحی	۸۲
۹	تحفة الاحرار ملا جامی	ایضا	✓
۱۰	مثنوی کعبہ جامی	۸۸
۱۱	مثنوی آصفی ہروی	۸۹
۱۲	منظر الابصار قاضی سنجانی	ایضا
۱۳	فتوح الحرمین محی لاری	ایضا
۱۴	مظہر آثار امیر ہاشمی کومانی (ن) مظہر الاسرار	۹۰	
۱۵	گوہر شہوار عبدی جذابدی	۹۹
۱۶	مشہد انوار غزالی مشہدی	۱۰۰
۱۷	مرآة الصفات غزالی مشہدی	۱۰۲
۱۸	نقش بدیع غزالی مشہدی	ایضا
۱۹	قدرت آثار غزالی مشہدی	۱۰۴
۲۰	منظور انظار رہایع مروی	۱۰۵
۲۱	۲۲ دوتا مثنوی نریدی شیرازی	ایضا
۲۳	مشاہد داعی شیرازی	۱۰۶
۲۴	مثنوی قاسم کاهی	۱۰۷
۲۵	مہر و فانی سالم محمد بیگ	۱۰۸
۲۶	مظہر الاسرار حکیم ابوالفتح دواہی	ایضا
۲۷	خلد برین مولانا وحشی کومانی	۱۰۹

مف	۱۶	ذکر ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی	۱
ایضا	۱۷	ذکر حکیم ناصر خسرو علوی	۲
۱۷	ذکر فخرالدین اسعد گرگانی	۳
۱۹	ذکر حکیم قطران الاجلی	۴
ایضا	۲۰	ذکر مسعود سعد سلیمان	۵
۲۰	ذکر حکیم سنائی غزنوی	۶
۲۳	ذکر عمیق بخاری	۷
۲۴	ذکر نظامی عروضی سمرقندی	۸
ایضا	۲۵	ذکر فصیحی جرجانی	۹
۲۵	ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی گنجوی	۱۰
۵۲	آغاز اوزان مثنوی	۱۱
ایضا	۵۳	آسمان اول در بحر سریع مطربی موقوف	۱۲
۵۳	مخزن الاسرار نظامی گنجوی	۱۳
۶۳	مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی	۱۴
۷۰	قران السعدین خسرو دهلوی	۱۵
۷۵	مثنوی جلال فراهانی	۱۶
۷۶	روضه الانوار خواجوی کرمانی	۱۷
۷۷	مونس الابرار عماد فقیه کرمانی	۱۸
۸۰	گلشن ابرار محمد کاتبی	۱۹

صفحہ

۱۴۶	مثنوی الہی سعد آبادی	۴۷
۱۴۷	مثنوی ابراہیم ادہم صفوی	۴۸
۱۴۸	مثنوی غافل محمد تقی	۴۹
ایضا	مثنوی فدایی محمود بیگ	۵۰
ایضا	مثنوی مولانا غیاث سبزواری	۵۱
۱۴۹	مظہر الانوار ہاشمی بخاری	۵۲
ایضا	مثنوی صفا محمد باقر نایینی	۵۳
ایضا	مثنوی ملا مہدی بیرم بیگ	۵۴
۱۵۰	مثنوی ملا محمد شریف	۵۵
ایضا	مثنوی فایز میرزا علاء الدین محمد	۵۶
۱۵۱	مثنوی طاہر وحید	۵۷
۱۵۲	مثنوی والہی قمی	۵۸
۱۵۳	مثنوی درویش حسین والہ ہروی	۵۹
ایضا	مثنوی سنجر کاشفی میر محمد ہاشم	۶۰
۱۵۴	مثنوی میرزا فصیحی ہروی	۶۱
ایضا	مطلع الانوار میر باقر امامہ اشراق تخلص	۶۲
۱۵۵	مثنوی میرزا جلال اسیر شہرستانی اصفہانی	۶۳
۱۵۶	مثنوی میر حبیب کاشفی	۶۴
۱۵۸	مثنوی اشرف مازندرانی	۶۵

مفحه

۲۸	مجمع الابرار عرفی شیرازی	۱۱۱
۲۹	زبدة الانكار نيكي اصفهاني	۱۱۴
۳۰ ✓	مرکز ادوار شيخ فيضی فياضی	۱۱۵
۳۱	مثنوي زاهد	۱۲۹
۳۲	مثنوي مير محمد معصوم خان نامي	ايضا
۳۳	مثنوي مولانا علي احمد نشاني	۱۲۷
۳۴	تحفة ميمونة محمد حسى دهلوي	۱۳۱
۳۵	مثنوي شاني تكلو	۱۳۲
۳۶	منبع الانهار ملك قمي	۱۳۳
۳۷	ديده بيدار حكيم شفائي اصفهاني	۱۳۴
۳۸	زبدة الاشعار قاسمي گونابادي	۱۳۶
۳۹	دولت بيدار ملا شيدا	۱۳۸
۴۰	مثنوي شيخ بهاء الدين عاملي بهائي	۱۳۹
۴۱	حسن گلوسوز زلاكي خوانساري	۱۴۰
۴۲	مثنوي باقر كاشي خرد	۱۴۳
۴۳	مثنوي قدسي حاجي محمد جان مشهدي	ايضا
۴۴	مثنوي سليم محمد قلي	۱۴۴
۴۵	مثنوي حكيم حاذق گيلاني	۱۴۵
۴۶	نار و نياز نجاتي گيلاني	ايضا

صفحہ

۱۴۶	مثنوی الہی سعد آبادی	۴۷
۱۴۷	مثنوی ابراہیم ادہم صفوی	۴۸
۱۴۸	مثنوی غافل محمد تقی	۴۹
ایضا	مثنوی فدایی محمود بیگ	۵۰
ایضا	مثنوی مولانا غیاث سبزواری	۵۱
۱۴۹	مظہر الانوار ہاشمی بخاری	۵۲
ایضا	مثنوی صفا محمد باقر نایینی	۵۳
ایضا	مثنوی ملا مہدی بیرم بیگ	۵۴
۱۵۰	مثنوی ملا محمد شریف	۵۵
ایضا	مثنوی فایز میرزا علاء الدین محمد	۵۶
۱۵۱	مثنوی طاہر وحید	۵۷
۱۵۲	مثنوی والہی قمی	۵۸
۱۵۳	مثنوی درویش حسین والہ ہروی	۵۹
ایضا	مثنوی سنجر کاشفی میر محمد ہاشم	۶۰
۱۵۴	مثنوی میرزا فصیحی ہروی	۶۱
ایضا	مطلع الانوار میر باقر امامہ اشراق تخلص	۶۲
۱۵۵	مثنوی میرزا جلال اسیر شہرستانی اصفہانی	۶۳
۱۵۶	مثنوی میر حبیب کاشفی	۶۴
۱۵۸	مثنوی اشرف مازندرانی	۶۵

صفحه

۶۶	مثنوی خفاف	۱۵۹
۶۷	مثنوی ابو شعیب	۱۵۹
۶۸	مثنوی صادق تفرشی	۱۵۹
۶۹	مثنوی لایق میر محمد مراد	۱۴۰
۷۰	مطمح انظار شیخ محمد علی حزیں اصفهانی	۱۶۱
۷۱	مثنوی حکیم میرزا حبیب الله شیرازی متخلص بقآنی	۱۴۴
۷۲	مثنوی درد و داغ اسد الله خان غالب	۱۶۶
۷۳	مثنوی رنگ و بوی از غالب مذکور	۱۶۷
۷۴	مثنوی یک ورقه او	۱۶۷
۷۵	دیگر مثنوی یک ورقه او	۱۶۷
۷۶	مثنوی تاج سخن از مولوی محمد عبدالرؤف وحید تخلص	۱۶۷
۷۷	مثنوی مشرق الانوار از مولوی عبدالرحیم گورکھپوری	۱۶۸
۷۸	مثنوی چاره بیمار - از ابوالعاصم عبدالحکیم عاصم تخلص	۱۶۹
	ذکر چند مصرع گردان بسمله	۱۷۱
	ذکر به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر	۱۷۳



گشته - و فصل بعکس آن - و نشان دادن اختلاف نسخها *
 و هنگام تصحیح این هفت نسخه از جلد دوم سکندرنامه
 پیش نظر بوده - یک نسخه که بخط ولایت است - و درین نسخه
 هر دو جلد سکندرنامه با رعایت قاعده مقرّره در فرق دال و ذال (که
 اگر بعد از حرف صحیح ساکن بود مَهْمَله است و گرنه مُعْجَمه)
 مرقوم است - و بیشتر صحیح - دوم نسخه که خط این دیار است -
 و این هر دو نسخه از آن کتابخانه اشیا تک سوسیّتی می باشد - سیم
 نسخه که فقیر از نسخه که هم بخط ولایت بوده در دهاکه نویسانیده
 بودم - و این در صحت قریب باطل - و در نسخه دیگر قلمی که بخط ملکی
 و از کتابخانه دهلی است - و دو نسخه مطبوع سنگی یکی از مطبع
 حسینی - و یک نول کشوری - این چهار نسخه و نسخه دوم اکثر غلط
 خاصه هر دو نسخه مطبوعه که در قافیه و وزن هم خلل داشته *

تحقیق مثنوی و تعریف آن

مثنوی منسوب بمثنی که (بفتح میم و سکون ثانی مثله
 و فتح نون و الف مقصوره) اسم است معذول از اثنین اثنین
 بمعنی دو دو - الف بقاعده مولوی در حالت الحاق یای
 نسبت بواو بدل گشته - چون در هر بیت مثنوی دو قافیه
 می باشد آنرا مثنوی نام کردند - مولانا قاسم گاهی در
 رساله قافیه نوشته که شعرا گفته اند در غزل ردیف زیب است و در
 مثنوی عکس آن - انتهای *

و تذکره هفت اقلیم محمد امین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی -
 و مرآة العالم بختاورخان عالمگیری - و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
 اصفهانی - و ریاض الشعراء علیقلی خان والہ داغستانی - و آتشکده آذر
 اصفهانی - و کلمات الشعراء سرخوش - و خزانه عامره آزاد بلگرامی
 (که در ذکر شعراء صاحب صله است) و کتب عروض و قوافی
 و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن آنچه تعلق بدین داشت
 استنباط و التقاط نمودم - و درین اوراق بتحقیق که میسر شد
 ثبت کردم - امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو
 رساله ترانه ام پیرایه قبول یابد - و بنظر انصاف ملحوظ گردد - و چون
 نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله
 در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان
 و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از آنکه از اصل مقصود سخن رود چیزه از کیفیت طبع آن
 برگذاردہ می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند امر
 کرده شد - فرق در یابی معروف و مجهول وضع که در آخر کلمه
 بود بشکل مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسر علامت
 اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظه که بترکیب بمنزله یک کلمه

(۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر

دربین هفت افزوده نام آن کتاب نه سپهر نهاده - و ملجامی علیه الرحمه

نظم مثنویات سبعة خودش هفت اورنگ گذاشته - و هر یک می آید ۱۱

و نزد جمهور مثنوی را هفت وزنست چنانکه در میزان الوافی گفته - للمثنوی سبعة اوزان معروفة - اثنان من الهزج المسدس ، و اثنان من الرمل المسدس ، و واحد من السریع ، و واحد من الخفیف المسدس ، و واحد من المتقارب المثنی - انتهى - و همچنین است در مجمع الصنایع و هفت قلزم و دریای لطافت و مخزن الفوائد و غیره - و در کشاف الاصطلاحات نوشته - و از استقرا معلوم شده که در بحرهای بزرگ مثنوی نگویند چنانکه بحر رجز تام و رمل تام و هزج تام و امثال آن - و اوزان مثنوی همانست که در خمسة نظامی ست کذا فی جامع الصنایع - انتهى *

من میگویم یکے از رمل مسدس ای - فاعلاتن فاعلاتن فعلات - (که بقول ملا جامی رحمه الله اول امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه مثنوی بدین وزن گفته) در متأخرین هم کم مستعمل ست - و دیگر شش وزن که در پنج گنج شیخ نظامی قدس سره السامی داخل است کثیر الاستعمال - و توضیح این می آید انشاء الله تعالی *

طرح مثنوی گوئی

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که علما و فضلا بزبان فارسی قبل از اسلام شعر نیافته اند و ذکر و اسامی شعرا را ندیده اند - اما در افواه افتاده که اول کسی که شعر گفت بزبان فارسی بهرام گور بوده است ، و نیز حکایت کنند که امیر عبد الله طاهر که روزگار خلفای عباسی امیر خراسان بوده روزی در نساپور نشسته

و تذکره هفت اقلیم محمد امین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی -
 و مرآة العالم بختاورخان عالمگیری - و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
 اصفهانی - و ریاض الشعراء علیقلی خان والہ داغستانی - و آتشکده آذر
 اصفهانی - و کلمات الشعراء سرخوش - و خزانه عامره آزاد بلگرامی
 (که در ذکر شعراء صاحب صله است) و کتب عروض و قوافی
 و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن آنچه تعلق بدین داشت
 استنباط و التقاط نمودم - و درین اوراق بتحقیق که میسر شد
 ثبت کردم - امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو
 رساله ترانه ام پیرایه قبول یابد - و بنظر انصاف ملحوظ گردد - و چون
 نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله
 در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان
 و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از آنکه از اصل مقصود سخن رود چیزه از کیفیت طبع آن
 برگذاردہ می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند امر
 کرده شد - فرق در یابی معروف و مجهول وضع که در آخر کلمه
 بود بشکل مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسر علامت
 اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظه که بترکیب بمنزله یک کلمه

(۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر

دربین هفت افزوده نام آن کتاب نه سپهر نهاده - و ملجامی علیه الرحمه

نظم مثنویات سبعة خودش هفت اورنگ گذاشته - و هر یک می آید ۱۱

و هكذا في مرآة الخيال - و الله داغستاني در ریاض الشعرا نوشته که حکیم محمد الرودکی السمرقندی - اسم اصلش عبد الله و کنیتش ابوجعفر و ابوالحسن بوده - از قدمای طبقه علیّه بلغا و از فصحای طایفه شریفه شعرا ست - جمیع شعرای زمان ریزه خور خوان بلاغت و خوشه چین خرمین فصاحت اویند - الحق وی نادره دوران و اعجوبه زمان بوده - در شیوه سخنوری و آئین بلاغت گستری مخترع طرز و اطوار ست - و اوست که زبان طعن عرب را از عجم کوتاه کرده - و عرب را بفصاحت عجم معترف ساخته - استاد رشید در حق وی گفته است *

گرسری یابد بعالم کس به نیکو شاعری * رودکی را بوسر آن شاعران زبید سری
شعر او را من شمر دم سیزده را صد هزار * هم فزون تر آید از چونانکه باید بشمری
شعرای عالی مقدار اکثر مداحی او کرده اند - انتهای - و آذر اصفهانی
در آتشکده آورده که استاد ابوالحسن رودکی در روزگار دولت
سلاطین آل سامان بوده - و نخست در گنجینه شعر فارسی را او بکلید
زبان گشوده - گویند بغیر شعر از بهرام گور و مصرع از خلف
یعقوب ابن لیث صفار شعر از زبان فارسی گفته نشده - و اگر هم
شده بحتمل که بعثت دولت عرب ضبط نشده - بهر حال تا زمان
رودکی شاعر صاحب دیوان نبوده - نقل است که قصه کلید دهنه را
بنظم در آورده و از امیر نصر نوازشات و صلات گرا نمایه یافته - انتهای -
در بهارستان جامی مرقومست که - رودکی رحمه الله - وی

ارج (۶) . ذکر آدم الشعرا رودکي

بود شخصی کتاب آورده و بتحفه پیش او نهاد - پرسید که این چه کتاب است گفت این قصه و املق و عذراست و خوب حکایتست که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند - امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و بغیر از قرآن و حدیث پیمبر چیزی نمیخوانیم - مارا ازین نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تالیف مغانست و پیش ما مرود است - فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند - و حکم کرد در قلمرو او هر جا از تصانیف عجم و مغان کتاب باشد جمله را بسوزند - ازین جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم ندیده اند - و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده اند - تا قول او - اما شعر فارسی بروزگار شاهان سامانی رونق یافت - استاد ابوالحسن رودکي درین علم سرآمد روزگار بود - و قبل از او شاعری که در فارسی صاحب دیوان باشد نشنوده ایم - انتهی ملخصاً در عهد اسلام نخستین طرح مثنوی هم از آدم الشعرا رودکي بود رحمة الله علیه - ملا حسین واعظ کاشفی در انوار سهیلی گفته که - دیگر باره ابوالحسن نصر ابن احمد سامانی یکی از فضلاء زمانه امر کرد - تا آن نسخه (ای کلیله و دمنه) را از زبان عربی بلغت فارسی نقل نموده - و رودکي شاعر بمفرود سلطان آنها در رشته نظم انتظام داده - انتهی و در دولتشاهی نیز نوشته که استاد رودکي کتاب کلیله و دمنه را بموجب اشارت امیرالامرا نصر ابن احمد در رشته نظم در آورده - و او از اقسام شعر قصاید و مثنوی را نیکو میگفته - انتهی -

باطراف رسید امیر نصر ابن احمد سامانی که امیر خراسان
و ماورالنهر بود بقریب خویش مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت -
و ثروت و نعمت او بحد کمال رسید تا بحدی که او را دوئیست غلام
زخریده بوده و چهار صد شتر در زیر بند او میدرفته چنانچه
مولوی الجامی اظهارے بدان کرده میگوید *

رودکی آنکه در همی سفتی * مدح سامانیان همی گفته
صله شعرهای همچو درش * بود در بار چار صد شترش
و عنصری بتقریب در یک از قصاید خود میگوید * شعر *
* چهل هزار درم رودکی زمهر خودش * عطا گرفت بنظم کلبله در کشور *
انتهی - صاحب مفتاح التواریخ از هفت اقلیم این شعرا نقل
کرده و بجای - بنظم کلبله در کشور - بنظم کلبله و دمنه - نوشته -
و صاحب مرآة الخیال مصرع ثانی آنها بدین اسلوب خوانده * ع *
عطا گرفت بنظم آری بکشور خویش * و هم صاحب هفت اقلیم
گفته - اگرچه در زمان آل طاهر و آل لیث شاعرے چند مثل حفظه
بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی برخاستند - اما
چون نوبت بآل سامان رسید رایت سخن بالا گرفت و عالم نظم را
نظامے پیدا آمد - قدوة شعرای آن دودمان رودکی بوده - و او اول
کسے است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده - و از شعرای آل سامان
دیگرے شیخ ابوالحسن شهید است - و ایضا ابو عبد الله محمد بن
موسی الفراءوی ؟ و شیخ ابوالعباس - و شیخ ابوذر معمر الجرجانی -

و تذکره هفت اقلیم محمد امین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی -
 و مرآة العالم بختاورخان عالمگیری - و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
 اصفهانی - و ریاض الشعراء علیقلی خان والہ داغستانی - و آتشکده آذر
 اصفهانی - و کلمات الشعراء سرخوش - و خزانه عامره آزاد بلگرامی
 (که در ذکر شعراء صاحب صله است) و کتب عروض و قوافی
 و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن آنچه تعلق بدین داشت
 استنباط و التقاط نمودم - و درین اوراق بتحقیق که میسر شد
 ثبت کردم - امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو
 رساله ترانه ام پیرایه قبول یابد - و بنظر انصاف ملحوظ گردد - و چون
 نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله
 در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان
 و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از آنکه از اصل مقصود سخن رود چیزه از کیفیت طبع آن
 برگذاردہ می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند امر
 کرده شد - فرق در یابی معروف و مجهول وضع که در آخر کلمه
 بود بشکل مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسر علامت
 اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظه که بترکیب بمنزله یک کلمه

(۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر

دربین هفت افزوده نام آن کتاب نه سپهر نهاده - و ملجامی علیه الرحمه

نظم مثنویات سبعة خودش هفت اورنگ گذاشته - و هر یک می آید ۱۱

نیکو نواخته - و بعضی گیرند که رودک موضع است از اعمال بخارا و رودکی از انجاست - انتهی و در شرع الشعرا نوشته که قبل از رودکی هیچ شاعری که اشعارش متداول و مشهور گردیده باشد نبود - طرح قصیده و غزل را بنانی است - و طریق مثنوی نیز ازو بامثلۀ فرهنگ جهانگیری معلوم میشود اگرچه مثنوی ازو دیده نشد چنانچه این بیت * شعر * داشته آن تاجر دولت شعار * صد قطار سار اندر زیر باره * انتهی - غالباً این بیت از کليلة و دمنه بود - و در جهانگیری از استاد رودکی بعضی بیت مثنوی بوزن تقارب هم مسطور است چنانچه بیاید - و در هفت اقلیم نوشته - با آنکه اشعار رودکی از حد و عد متجاوز بود اما درین وقت بنابر حکم قلت از یاقوت * اصغر و کبریت احمر عزیزتر است - انتهی - و قاسم ایرانی در سلم السموات گفته - حکیم رودکی اسمش ابوالحسن و اصلش از بخارا موسیقی دان و فاضل بوده - از جمله حکما مدتی ندیم مجلس ابونصر بن احمد بود کتاب کليلة و دمنه را در حدود عشرين و ثلثمایه (۳۲۰) نظم نمود - انتهی - در مفتاح التواریخ آورده که وفات مقدم الشعرا رودکی در سال سیصد و چهل و سه (۳۴۳) از هجری رو داده انتهی - این است در بیشتر کتب تذکره *

اما والد داغستانی گوید که استاد ابوشکور در قدمای حکما و استادان معتبر بلخ بود و در تقدّم زمان از رودکی و شهید گوی سبقت برده - کلام او را جسته جسته استادان پسند آورده اند شعر او

و تذکره هفت اقلیم محمد امین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی -
و مرآة العالم بختاورخان عالمگیری - و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
اصفهان - و ریاض الشعراء علیقلی خان والہ داغستانی - و آتشکده آذر
اصفهان - و کلمات الشعراء سرخوش - و خزانه عامره آزاد بلگرامی
(که در ذکر شعراء صاحب صله است) و کتب عروض و قوافی
و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن آنچه تعلق بدین داشت
استنباط و التقاط نمودم - و درین اوراق بتحقیق که میسر شد
ثبت کردم - امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو
رساله ترانه ام پیرایه قبول یابد - و بنظر انصاف ملحوظ گردد - و چون
نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله
در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان
و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از آنکه از اصل مقصود سخن رود چیزه از کیفیت طبع آن
برگذاشته می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند امر
کرده شد - فرق در یابی معروف و مجهول وضع که در آخر کلمه
بود بشکل مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسر علامت
اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظه که بترکیب بمنزله یک کلمه

(۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر

دربین هفت افزوده نام آن کتاب نه سپهر نهاده - و ملجامی علیه الرحمه

نظم مثنویات سبعة خودش هفت اورنگ گذاشته - و هر یک می آید ۱۱

همگی همتش بدان مصروف گردید که سنای این اراده از مصباح عطای او بحصول پیرنزد - لاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر و زمان بوده مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت برقه او انداخت - و دقیقی بقول اقل بیست هزار و بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسب در سلك نظم انتظام داده بردست غلامی کشته گردید چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید * بیت * جوانی بیامد گشاده زبان * سخنگوی و خوشطبع و روشنروان بشعر آرم این نامه را گفت من * ازو شادمان شد دل انجمن ز گشتاسب و ارجاسب بیته هزار * بگفت و سرآمد بدو روزگار یکایک ازو بخت برگشته شد * بدست یک بنده برگشته شد و امروز شعر دقیقی بغایت عزیز و نایاب است - انتهی - و در مفتاح التواریخ همین منقولست - در آتشکده آمده که - دقیقی اسمش استاد منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند بعضی او را از طوس - و بعضی از بخارا - و جمع از سمرقند میدانند - بهر حال از اشعارش چیزه در میان نیست - اما میتوان یافت که دقت طبع و حلاوت کلام داشته - و ظهورش در زمان آل سامان - و در زمان غزنویه بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده کشته شد - انتهی - در بهارستان جامی مرقومست که دقیقی رحمه الله علیه از شعرای مائقدم است - در زمان دولت سامانیان بوده - و ابتدای شاهنامه کرده است و بیست هزار بیت او گفته کمابیش -

اگرچه بسیار بوده اکنون کمیاب است و کتاب در سنه (۳۳۰)
ثلثین و ثلثمایه تمام کرد - این چند بیت از انجاست * * شعر *
توسیمین تزی من چوزرین ایاغ * توتابان مهی من چوسوزان چراغ
بدشمن برت زندگانی مباد * که دشمن درخت است تلخ از نهاد
انتهی - و شمس الدین فقیر نیز در حدایق البلاغت همین آورده -
من میگویم اگر این (ای تصنیف کتاب او در سنه ثلثین و ثلثمایه)
ثابت شود پس رودکی بخاری و ابوشکور بلخی هر دو معاصر باشند
بلکه رودکی در اتمام مثنوی کلیدودمنه که در سنه عشرين و
ثلثمایه زیور اختتام یافته (کما مر آنفا) اقدم بود بر ابوشکور *

دیگر از مثنوی گویان قدیم دقیقی است - در هفت اقلیم
مسطور است که دقیقی بخاری از فحول شعرا بوده - دقت سخنش
از جقت صبا گرو برده - و لطافت ابیاتش آجیوانرا بے نام و
نشان داشته - در اکثر کتب مسطور است که چون اکیلل سلطنت
خراسان و توزان بفرق آل سامان مکمل گردید خواستند که احوال
سلاطین عجم را در سلك نظم انتظام دهند - چون دران وقت مرتبه
نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نپذیرفته هرآینه
از حیث قوه بفعل نمی آمد - چون نوبت بامیر نوح بن منصور رسید -^(۱)

(۱) امیر نوح بن منصور از احفاد امیر نصر سامانی و معاصر

سلطان ناصرالدین سبکتگین بوده - و در سنه سیصد و هفتاد و هفت

(۳۷۷) هجری درگذشت - مفتاح الغرایخ ۱۱

آن اشعارِ مصنوع و معارف و توحید و مثنوی و مقطعات - و مولدِ استادِ عنصری ولایتِ بلخ است - و مسکنِ دارالملکِ غزنین - و وفاتِ او در شهرِ سنهٔ احدی و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۱) در زمانِ دولتِ سلطانِ مسعود بن محمود غزنوی بوده - انتهی - در آتشکده نوشته - گویند عنصری شبی هزار بیت گفته - مثنوی و املق و عدرا اوراست - انتهی - در هفت اقلیم هم نوشته که عنصری را چند مثنویست چون نهر و عین و املق و عدرا - و خنگیت و سرخبت - که هر یک گنجِ بدایح و خزانهٔ لطایف است - اما درینوقت شعر از مثنویات بنظر نیامده - انتهی - بعضی ابیاتِ مثنویِ عنصری بجای خود آید - صاحبِ مفتاح التواریخ گفته

* شعر *

بحین وفاتش ز حورِ دهری * ندایِ بر آمد که - یا عنصری |
- سنه ۴۳۱ -

دیگر از قدماشیرِ پیشهٔ سخنوریِ اسدی طوسی است - در آتشکده گفته که طبعش مستقیم و سلیقه اش مانوس و یکی از شعرای سبعة است که در خدمتِ سلطانِ محمود میبوده اند - فردوسی اکتسابِ کمالِ سخنوری از وی کرده - انتهی - در دولتشاهی نیز نوشته که - افتخار الفضلا اسدی طوسی - فردوسی شاگردِ اوست - از جملهٔ متقدمانِ شعراست - طبعِ سلیم و ذهنِ مستقیم داشته - در روزگارِ سلطانِ محمود استادِ فرقهٔ شعرای خراسان بوده است - و او را بکراتِ تکلیفِ نظمِ شاهنامه کرده اند - استعفا خواسته و پیری

فردوسي آنرا با تمام رسانیده - انتهي - فردوسي در جلد سيم شاهنامه

اين اشعار دقيقی آورده و ذکر او دران کرده - کما سيجي *

ديگر از مثنوی گويان قديم استاد سخنوران ملك الشعرا عنصري

بوده است - جامي رحمه الله در بهارستان فرمايد که عنصري -

وی مقدم شعراي عصر خود بوده است و پرا يمين الدوله

محمود سبکتگين بنظر قبول ملاحظات فرموده - گویند ويرا

مثنویاتست بسيار - موشح بمدح سلطان مذکور - يکي ازان موسوم

بوامق و عذرا - اما ازانها اثری پيدا نيست - انتهي - دولت شاه

سمرقندي گفته - ابو القاسم حسن عنصري - مناقب و بزرگواري

او اظهر من الشمس است - و سرآمد شعراي روزگار سلطان محمود

بوده - و او را دراي شاعري فضایل است - و بعضی او را حکيم

نوشته اند - چنين گویند که در رکاب سلطان محمود چهار صد شاعر

متعین و ملازم بودند و پيش او مقدم همه استاد عنصري بوده و

همه بشاکردني او معترف بوده اند - و او را در مجلس سلطان منصب

شاعری با نديمی ضم بوده - و پيوسته مقامات و غزوات سلطانرا

بقيد نظم در آورده - و در آخر سلطان محمود استاد عنصري را

مثال ملك الشعرايي قلمرو خود ازراني داشت - و حکم فرمود که در

اطراف ممالک هر کجا شاعری و خوشگوئی باشد سخن خود بر

استاد عنصري عرضه دارد تا استاد غث و ثمين آنرا منقح کرده

بعرین رساند - ديوان عنصري قريب بسی هزار بيت است مجموع

اما بسوء اعتقاد و زندقه و الحاد متهم است - اورا سفرنامه ایست که در اکثر معموره سفر کرده و آنرا بنظم در آورده - انتهای - و در دولتشاهی و مرآة الخیال آورده که اصلش از اصفهانست حکیم پیشه بود بعضی اورا عارف و موحد نوشته اند - و طائفه طبیعیه و دهریه خوانده - و فرقه نذاسخیه - و الله اعلم - و تخلص حجت میکند چه او در آداب بحث با علما و حکما حجت و برهان محکم بوده - و کتاب روشنایی نامه در نظم از مؤلفات اوست - وفات حکیم ناصر در سنه احدی و ثلاثین و اربعمیه (۴۳۱) بود - و صاحب سلم السموات گوید که اورا کتابهای نظم است و همانا یکی بسعادت نامه موسوم است - و دیگرے بروشنایی نامه - انتهای - ابیات مثنوی او در آسمان سیوم بیاید انشاء الله تعالی *

دیگر فخرالدین اسعد گرگانیست - صاحب مثنوی و یس ورامین که نظم کرده است بنام شاه رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمود سلجوقی ایرانی - که سنه جلوس او (۴۲۹) و سنه وفات (۴۵۵) می باشد - و معاصر ارسلانخان شاه شام و القایم بامر الله خلیفه بغداد بوده - و فخری پیش طغرل بیگ محمود شاه منصب داشته - کما فی کشف الظنون - و آله داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که - فخرالدین اسعد الجرجانی از اعظم فصحای زمان - و از اکابر بلغای دوزن بوده - صیت بهای فضیلتش سامعه افروز پرده نشینان صوامع ملکوت - و طبطه صفای طبعش زنگ زدای

ازج (۱۶) پهلوان سخن فردوسی - ناصر خسرو

و ضعف را بهانه ساخته - و کتاب گرشاسب نامه که بر وزن شاهنامه است ازو مشهور است - و مناظرها را بغایت نیکو گفته - و از طرز کلام او معلوم میشود که مردی فاضل بوده - و فردوسی را بنظم شاهنامه دایما اشارت میکرد که این کار بدست تو درست میشود - انتهی - و هکذا فی مرآة الخیال و غیره - در مرآة العالم نوشته که اسدی در سنه چهار صد و نه (۴۰۹) بعالم سرمدی شتافت - و بعضی رحلت او در عهد سلطان مسعود بن سلطان محمود نوشته اند * و سنه جلوس سلطان مسعود چهار صد و بیست و یک - و سنه شهادت چهار صد و سی و سه بوده - و الله اعلم *

دیگر پهلوان میدان سخن گذاری ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی - شاهنامه و یوسف زلیخا ازو - و هردو اگر خدا خواهد در آسمان ششم می آید - وفات وی در شهر سنه احدى عشر و اربعمائه (۱۱۱۴) بوده و قبر او در شهر طوس است بجنب مزار عباسیه - کذا فی دولتشاهی - و صاحب مفتاح التواریخ از طبقات اکبری نقل کرده که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده *

دیگر حکیم ناصر خسرو علویست - و او خود را در رساله احوال خویش چنین نوشته که - چنین گوید کمترین خلق الله ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن محمد بن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام - در بهارستان جامی مذکور است که - ناصر بن خسرو در مذااعت شعر ماهر بود و در فنون حکمت کامل -

هنرش بر ولایت معنی نافذ فرمان - قوت فضل و ذوق شعر از کتاب
ویس و رامین ظاهر میگردد - انتهى *

دیگر حکیم قطران - در دولتشاهی نوشته که حکیم قطران بن منصور
الاجلی از جمله استادان شعر است و انوری شاگرد او بوده - و ترمذیست
اما در بلخ می بوده - و قوسنامه بنام امیر محمد ابن امیر قماچ که در روزگار
سلطان سنجر والی بلخ بوده نظم کرده است - رشیدی سمرقندی و روحی
و اکثر شعرای بلخ و ماورالنهر شاگرد قطران بوده اند در علم شعر ماهر و
صاحب تصنیف است - و رشید و طواط میگویند که من در روزگار خود
قطران را در شاعری مسلم میدارم و باقی را شاعر نمیدانم از راه
طبع نه از راه علم - انتهى - صاحب هفت اقلیم بعد از نقل این
میگوید که او را چند مثنویست که هر یک عنوان نامه فصاحت و
برهان دفتر بلاغت تواند بود - انتهى - و می آید - آذر اصفهانی
گوید - حکیم قطران ابن منصور دولتشاه او را ترمذی و محمد
عوفی و سایر ارباب تذکره او را تبریزی نوشته اند نظر باینکه مدح
سلاطین تبریز بوده قول ثانی راجع است - انتهى - و سنه وفات
قطران (۴۸۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویند قدیم مسعود سعد سلمانست - در مولد
و منشأ او اختلاف است بعضی همدانی دانند - و بعضی جرجانی -
و بتحقیق آزاد بلگرامی هندی المولد - و الله اعلم - در خزانه عامره
نوشته که مسعود سعد سلمان از کبرای شعر است ادیب صابر

قلوب خلوتیان عالم ناسوت - از قدمای شعراست - محمد عوفی
در تذکره خود نوشته که بغیر از مثنوی و بس ورامین شعره
از وی در روزگار نمانده - و الحق چنین است مگر این قطعه که چند
بیت از آن نوشته میشود *

بهمیار شعر گفتم و خواندم بروزگار * یکیک بجهد بر نقة الملک شهریار
شاخه تر از امید بکشتم بخدمتش * آن شاخ خشک گشت و نیارد هیچ بار
دعوی شعر کرد و ندانست شاعری * و انگاه نیز کرد بفادائی افتخار
زو گاتر ندیدم و نشنیدم آدمی * در دولتش عجب غلطي کرد روزگار
مثنوی و بس ورامین من اوله الی آخره بنظر ارقم حروف رسیده -
اگر چه اشعارش ساده واقع شده لیکن حق این است که باوجود
سادگی و بے تکلفی نهایت پختگی و قوت دارد - و در بعضی جا اگر
تساهل بکار رفته باشد - نظر باینکه ابتدای این فن بوده معذور است -
چه در آن وقت جمال عرایس سخن بحالی تکلفات هنوز پیراسته
نشده بود - مانند جادو نگاهان صحرا نشین بے منت سرمه و غازه
میدانکنتی دلهای حزین می نموده اند - مع هذا آنقدر سلاست و
فصاحت در آن کتاب درج است که وصف ندارد - حقیقت این سخن
بسختندان روشن خواهد بود - انتهی کلامه - و کنیت او صاحب
هفت اقلیم ابو ذراعه نوشته و قطعه دیگر نیز از او نقل کرده و گفته که
ابو ذراعه معمار دیار فطنت - و معیار دینار صنعت بود - فخر زمان
و اسعد دوران بوده - لطیف طبعش بر سپاه لفظ قهرمان - و کمال

رسیده که یک از مجذوبان از تکلیف بیرون رفته (که مشهور بود به لای خوار - زیرا که پیوسته لای شراب خورد) در آنجا بود آواز شنید که با ساقی خود میگفت پرکن قدح تا بکوری ابراهیم غزنوی بخورم - ساقی گفت ابراهیم پادشاه عادل خیر است گفت بس مرده ناخوشنود است آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حین ضبط نیارده - و میبرد تا مملکت دیگر گیرد - و آن قدح گرفت و بخورد - باز گفت پرکن قدح دیگر بکوری سنایی شاعر - ساقی گفت سنایی مرده فاضل و لطیف طبع است - گفت غلط مکن که بس مرده احمق است - اگر وی لطیف طبع بود بکار مشغول بود که ویرا بکار آمده - گزافه چند در کاغذ نوشته و نام شعر نهاده و از روی طبع هر روز بها در پیش ابله دیگر ایستاده که هیچ کاری نمی آید و او نمیداند که ویرا برای چه کار آورده اند - اگر روز عرض اکبر از وی سوال کنند که سنایی بحضرت ما چه آورده چه عذر خواهد آورد - اینچنین مرد را جز ابله و بوالفضول نتوان گفت - سنایی چون آنرا شنید حال بروی متغی شد و پای در راه نهاده بسلوک مشغول شد - و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت - انتهی - جامی رح فرموده که ویرا برای حدیقه سه کتاب مثنوی دیگر است همه بر وزن حدیقه اما مختصر - تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه (۵۲۵) خمس و عشرين و خمسایه بوده است - و بعضی تاریخ وفات ویرا همین نوشته اند و الله

و حکیم سنایی و جمال الدین عبدالرزاق در اشعار خود او را ستوده اند - نام او باضافه نام پدر و جد شهرت یافته و در اشعار خود اکثر هرسه نام را مغمّا می آرد - و مسعود مثنوی دارد در کمال سلاست و عدویت - و نظامی عروضی گفته که مسعود تا سنه پانصد و پانزده در حیات بوده - انتهای - و سنه وفات او (۵۲۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از حکمای قدما و عرفای شعرا حکیم سنایی غزنویست - علیه الرحمة و الرضوان - در نفحات الانس مسطور است که حکیم سنایی قدس الله تعالی روحه - کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدم است - وی از کبرای شعرا طایفه صوفیه است و سخنان ویرا بانستشهاد در مصنفات خود آورده اند - و کتاب حدیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان افواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیل قاطع و برهان ساطع است - از مریدان خواجه یوسف همدانیست انتهای - درو و در دولتشاهی مرقوم است که - سبب توبه وی آن بوده که سلطان ابوالسحاق ابراهیم غزنوی^(۲) در فصل زمستان بعزیمت گرفتن بعضی دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود - و سنایی در مدح وی قصیده گفته بود و میرفت تا بعرض رساند - بدر گلخن

(۲) در نفحات و بعض دیگر کتاب - سلطان محمود سبکتگین -

مرقومست و غالباً سهو بود چه وفات سلطان محمود غزنوی علی الاصح

در سنه (۴۲۱) بوده پیش از ولادت حکیم سنایی - فاحفظ ۱۱

نزد صاحب مخبرالواعلین تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج یا سی و پنز است چنانکه گوید * شعر *

آن حکیم زمان سنایی بود * عالم از وی بروشنایی بود
قدو اولیای حق بوده * زبده اصفیای حق بوده
در جهان بود افسح الشعر * در زمان بود احسن الفصحا
از تصانیف او حقیقه بدان * بگل و میوه دقایقه بدان
سال نقلش بر تبه و مکنث * گفت هائف - زه گل جنت
ه ۵۲۵

عقل تاریخ نقل او گفتا * طوطی اوج جنت والا

سنه ۵۳۵ ه

نزد تقی کاشی سنه وفات پانصد و چهل و پنج (۵۴۵) و نزد
دولتشاه پانصد و هفتاد و شش (۵۷۶) و صاحب خزینة الاصفیا
گوید که تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج (۵۲۵) بر تخته
مزار پیرانوار حکیم سنایی کنده است - و الله اعلم *

دیگر عمیق بخاریست - در بهارستان جامی مسطور است که او
استاد شعرای وقت بوده انتہی - دولتشاه گفته که عمیق از شعرای
بزرگ است و در زمان سلطان سنجر بوده - وقصه یوسف علیه السلام را
نظم کرده است که در دو بحر میتوان خواند - و استاد رشیدالدین
وطواط سخنان او را در حدایق السحر با استشهاد می آورد و معتقد
اوست - انتہی - و هکذا فی هفت اقلیم و هفت قلزم و سلم السموات

اعلم - انتهى - در مرآة الخيال نوشته که حضرت مولوي جلال الدين رومي که قطب وقت بوده هم در مثنوي و هم در ديوان خود به پيروي او اقرار کرده و با آن همه فضل و کمال خود را از متابعان او دانسته - در مثنوي ميفرمايد *

ديک جوشي کرده ام من نيم خام * از حکيم غزنوي بشنو تمام و در غزليات ميگريد *

عطار روح بود و سنایی دو چشم او * ما از پي سنایی و عطار آمدیم و حکيم شصت و دو سال عمر کرده - انتهى مخلصا - و آنچه در مرآة الخيال زمان و تاريخ ولادت حکيم سنایی رح نوشته درست و ثابت نه - در هفت اقليم نوشته که آنچه امروز از شيخ متداول است ديوانيست و ديگر حديقه و ايضا کنزالرموز و کارنامه که شعر هر دو يکيست - وفات شيخ بقول اصح در پانصد و بيست و پنج بوده - انتهى - و آله داغستاني گويد که حکيم سنایی غزنوي * شعر * کتاب فضل و آداب بحر کافي نيست * که ترکني سرنگشت و صفحه بشماري مصنفات و منظوماتش چهره شاهد حالش را آينه ايست روشن * سخنان معجز آياتش در اثبات علوق قدرش حجتست مبرهن * وفاتش در سنه (۵۲۵) در غزني بود - مثنوياتش حديقه و زاد السالکين و طريق التحقيق - انتهى - و في کشف الظنون الهی نامه فارسی منظوم گلشيخ محمد ابن آدم آله معروف بال حکيم سنایی = انتهى - و در ديوانه مؤيد الفضلا و مدد الافاضل - سنه سنایی مرقوم است -

اوج (۲۷) نظام العرفا نظامی گنجوی

و شیخ از مریدانِ اخی فرج زنجانی قدس الله سره العزیز
بوده - دولتشاهی و آتشکده *

گویند شیخ در آخر عمر منزوی و صاحب خلوت شده بود -
و با مردم کمتر اختلاط کرده - درین باب میگوید * شعر *

گلِ رعنا درون غنچه حزین * همچو من گشته اعتکاف‌نشین
دولتشاهی و مرآة الخیال - اتابک قزل‌اسلار از روی صحبت
شیخ نظام بود بطلب شیخ کس فرستاد - نمودند که شیخ منزویست
و بسلاطین و حکام صحبت نمیدارد - اتابک از روی امتحان
بدیدن شیخ رفت - و شیخ بنور ولایت و از روی کرامت دانست
که از روی امتحان می‌آید و بچشم حقارت بشیخ می‌نگرد -
شیخ از عالم غیب شمه بچشم اتابک جلوه‌گر ساخت - اتابک
دید تخت پادشاهانه از جواهر نهاده اند و کریاس^(۱) دید که صدهزار
چاکر و سپاهی و تجملهای پادشاهانه و چهره‌ها با کمر مرصع و حاجبان^(۲)
و ندیمان بر پای ایستاده - و شیخ پادشاه وار بران تخت نشسته -
چون چشم اتابک بران عظمت و شوکت افتاد مبهوت شد و
خواست که از روی تواضع قدم شیخ را بوسه دهد - درین حال
شیخ از عالم غیب بشهادت آمد - اتابک دید که پیر مرده حقیر
برپا نهاده بر در غار نشسته و مصحف و قام و دوات و مصلّا
و عصای پیش نهاده - بتواضع دست شیخ را بوسه داد - و من بعد

(۱) کریاس - بتختانی بروزن الیاس دربار || (۲) چهره - بالضم امرد ||

ارج (۲۴) نظامی عروضی - فصیحی جرجانی

و مجمع الصنائع - آذر آصفهانی نوشته - گویند صد سال متجاوز عمر کرده و مثنوی یوسف زلیخا که ذو بحرین گفته بنظر نرسیده - و سنه وفات او (۵۴۳) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویند نظامی عروضی سمرقندیست بقول بعض - و او صاحب مجمع النواذر و چهارمقاله است بالاتفاق - در تذکره الشعرا نوشته که او مردی اهل فضل بوده و طبع لطیف داشته - از جمله شاگردان امیر معزیست و در علم شعر ماهر بوده و داستان ویسه و رامین را بنظم آورده - انتهى - و هکذا فی تشکده - و در هفت اقلیم گفته که او در مثنوی از متقدمان صنعت است چند تالیف دران پرداخته - انتهى - درو و در خزانه عامره دو نظامی دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروضی در مرو بوده اند * دیگر فصیحی جرجانیست - دولت شاه گفته که از جمله ملازمان امیر عنصر المعالی کیکاؤس بن اسکندر بن قابوس است و قصه وامق و عذرا بنظم آورده و بسیار خوب گفته است - انتهى - و هکذا فی هفت اقلیم *

پس عهد فرخی مهد نوح الشعرا نظام العرفا استاد سخنوران امام مثنوی گویند شیخ نظامی گنجوی - علیه الرحمة المتوالیه من الله القوی - رسیده - و ازو زبانرا شستگه - و وزن و قافیه را نظام - و حقایق و معارف را حسن بیان - و شعر و شاعری را جماله - و فن

اوج (۲۵) نوح الشعرا نظامی گنجوی

مثنوی را کمال روداده - و الحق وی منتی عظیم بر سخنوران
نهاده - و فصاحت و بلاغت را پایه بآسمان رسانده * شعر *

رحمت حق هزار بر جانش * دمبدم باد تا بر وز شمار
و از معاصرین او رشیدی سمرقندی و حکیم خاقانی شروانی
و ظهیر فاریابی و حکیم ازرقی هروی و شیخ عطار نیشاپوری
علیهم الرحمة مثنوی گفته اند - و مولوی روم قدس سره بسال چند
بعد از حکیم نظامی گنجوی بوده - و سیجی *

واضح باد که فقیر در ذکر شیخ نظامی گنجوی رحمة الله علیه
بنظر اینکه درین جا او اصل است چیز طوالت روا میدارم -
و عبارت و اعتقاد هر یک نسبت بدو نقل میکنم - و اگر در بعض
مقام تکرار رو دهد ناظران خورده نگیرند و درگذرند * ع *
فان المسک ما کررتہ يتضوع *

ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی قدس سره السامی
لقب شیخ بزرگوار نظام الدین - و کنیت او ابو محمد بن یوسف بن
مؤید است - من دولتشاهی - شیخ نظامی و هو ابو محمد الیاس یوسف
ابن مؤید - آتشکده - نام او ابو محمد نظام الدین احمد بن یوسف -
داکتر اسپرنگر - و فی کشف الظنون نظامی و هو شیخ جمال الدین
یوسف بن مؤید الکنجوی - انتهى *

مولد شریف او گنجه است - دولتشاهی و غیره - و در هفت اقلیم

اعتقاد او نسبت بشیخ درجه عالی یافت - و شیخ نیز گوشه
 خاطر و همته بدو حواله کرد و گاه گاه بدیدن اناپک آمده و
 صحبت داشته - دولتشاهی و مرآة الخیال و آتشکده - ملا جامی
 رحمه الله علیه در نفحات بذکر شیخ قدس سره نوشته که وی
 عمره گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا
 گذرانیده است - هرگز چون سایر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت
 ارباب دنیا نکرده - بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند اند
 چنانکه میگوید * شعر *

چون بعهده جوانی از بر تو * بدر کس نفتم از در تو
 همه را بر درم فرستادی * من نمیخواستم تو میدادی
 چونکه بر درگاه تو گشتم پیر * ز آنچه ترسید نیست دستم گیر

انتهی - و هكذا فی هفت اقلیم و آتشکده *

بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده - و مرقدش بیرون شهر گنجه
 واقع است - مفتاح القوارین و نزد داکتر اسپرنگر صاحب سن وی
 شصت و سه سال و شش ماه - و غالباً همین صحیح بود - در نفحات
 نوشته که تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتابهای ویست
 سنة الثقیین و تسعین و خمسمایه (۵۹۲) بوده است - و عمروی
 در انوقت از شصت گذشته بوده است - رحمه الله تعالی سبحانه
 انتهی - و در خاتمه سکندرنامه بحری فرموده * شعر *

بشصت آمد اندازه سال من * نگشت از خود اندازه حال من

اوج (۳۱) امام مثنوی گویان نظامی

که از دل خیزد بد لها جا گیرد - و اگر همین از زبانست غایت عروجش
اینکه بزبانها رسد - نه تشریف قبولی یابد و نه موجب رحمت
گردد * مصرع *

ببین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا

و شریف ایرانی راست گفته * شعر *

* فرق سخن عشق و خرد خواستم از دل *

* گفت آمده دیگر بود و ساخته دیگر *

و کلام عشاق را نیز مرتبها ست - هر کرا معشوق زیباتر سخن او
رساتر - و همچند عاشق خسته و شکسته تر کلام او درست و برجسته تر -
ما جامی رح در نفحات الانس فرموده که شیخ نظامی رحمه الله تعالی -
ویرا از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده است - اما از
همه دست برداشته بوده است - و روی در حضرت حق سبحانه
و تعالی آورده چنانکه میگوید * شعر *

هر چه هست از دقیقهای نجوم * یا یکایک نهفتهای علوم
خواندم و سر هر ورق جست * چون ترا یافتم ورق شستم
همه را روی در خدا دیدم * و آن خدا بر همه ترا دیدم
مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتها ریافته است اکثر آنها
باستدعای سلاطین روزگار واقع شده - امیدواری آنها که نام ایشان
بواسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا نموده اند - و اکثر آنها
بحسب صورت افسانه است - اما از روی حقیقت کشف حقایق

ارج (۲۶) نوح الشعرا نظامی گنجوی

نوشته که شیخ نظامی اگرچه بگنجه منسوب است اما ظاهراً
متولّد وی از قم بوده چنانچه در اقبالنامه اظهار شده بدان کرده می آرد
* شعر *

نظامی ز گنجینه بگشای بند * گرفتاری گنجه تا چند چند
چو در گرچه در بحر گنجه گم * ولی از قهستان شهر قدم
انتهی - و آن داغستانی گفته که اصلش از قم بوده لیکن موطنش
گنجه است - و آذر اصفهانی نوشته که گنجه از اقلیم پنجم شهرت
نزه و خطه دلگشاست - و همین که شیخ نظامی قدس سره از
عراق رفته در آنجا ساکن شد بخوبی آن دیار دلیلیست واضح -
و اصل آنجناب از خاک پاک تفرش است که از اعمال قم شمرده
میشود - او یا والد ماجدش بگنجه که از بلاد معتبر آذربایجان و
بخوشی آب و هوا مشهور است رفته و آنجناب در آنجا متولّد شده
و خود در اقبالنامه میفرماید
* شعر *

نظامی ز گنجینه الخ چو در گرچه الخ - انتهی *
شیخ برادر قوامی مطرز است که از شاعران استاد بوده و قصیده
گفته که تمامی صنایع شعری در آن مندرج است - دولتشاهی -
و هکذا فی ریاض الشعرا - و سلم السموات * و دولتشاه گفته که شیخ
نظامی بمطریّی اشتهار یافته *

(۱) هر چند نسخه اقبالنامه یعنی سکندرنامه بحری که بنظر فزیر

رسیده در این شعر نیافته ام همان شعر اول است و بس ۱۱

وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد سلطان طغرل بن ارسلان در شهر سنه ست و تسعین و خمسمایه (۵۹۴) بوده - مرقد شیخ در نجه است - دولتشاهی - و نزد تقی کاشی سنه وفات ششصد و شش (۶۰۶) و داکتر اسپرنگر گفته و نزد بعضی ششصد و دو (۶۰۲) - صاحب مخبرالواصلین گوید * شعر *

شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوه اولیای نامی بود
گنجی را گنج دین شده حاصل * بطفیل وجود آن کامل
خمس مثنوی ز تصنیفش * برتر از حصر عقل تالیفش
سال نقلش برفعت و مکنت * شد رقم - گنجوی گل جفت
صاحب مفتاح التواریخ گوید که از مصرعه آخر پانصد و دو
حاصل میشود - اما ابیات که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته
پانصد و نود و هفت است * تاریخ *

بگفتم من این نامه را در جهان * که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد نود و هفت سال * چهارم محرم بوقت زوال
سر سال چارم محرم بد است * ز ساعت گذشته چهارم بد است
انتهی و داکتر اسپرنگر صاحب نیز گفته که جلد اول سکندرنامه
در سنه پانصد و نود و هفت (۵۹۷) تمام شد و بقول جامی
در نفحات در پانصد و نود و دو و انتهای - من میگویم این اشعار تاریخ
در آخر هیچیک از نسخ جلد اول سکندرنامه بنظر فقیر نیامده غالباً
از نظامی گنجوی نبود - و راکت ابیات و تکرار قافیه مؤید این معنی -

ارج (۳۲) امام مثنوی گویان نظامی

و بیانِ معارف را بهانه است^(۱) - یکجا در بیانِ آن معنی که صوفیه گفته اند که طالبانِ وصال و مشتاقانِ جمالِ حق را دلیلِ وجود او هم وجودِ اوست - و برهانِ شهودِ او هم شهودِ او میگوید * شعر *
پژوهنده را یایه زان شد کلید * کز اندازۀ خویشتن در تودید
کسے کز تو در تو نظاره کند * ورقهای بیهوده پاره کند
نشاید ترا جز بتو یافتن * عذاب باید از هر درے تافتن

و جای دیگر در همین معنی گوید * شعر *

عقل آبله پای و کوی تاریک * وانگاه ره چوموی باریک
توفیق تو گر نه ره نماید * این عقده بعقل کی گشاید
عقل از در تو بصر فرزند * گر پای درون نهد بسوزد
و یکجا در ترغیب و تحریص بر اعراض از ماسوای حضرتِ حق
سبحانه و اقبال بر توجه بجنابِ کبریای وی میگوید * شعر *
بر پر ازین دام که خونخواره ایست * ز برکی از بهر چنین چاره ایست
گرگ ز روباه بدنندان نرست * روبه ازان رست که پودان ترست
جهد دران کن که وفا را شوی * خود نپرستی و خدا را شوی
انتهی - و همین در هفت اقلیم منقولست - و نیز در بهارستان جامی
مسطور است که از شعرای گنجه شیخ نظامیست - فضایل
و کمالاتِ وی روشن - احتیاج بشرح ندارد - و آنقدر لطایف و دقائق
و حقایق که بکتاب پنج گنج درج کرده است کس را میسر نیست

(۱) * شعر * خوشتر آن باشد که سردلبران * گفته آید در حدیث دیگران

ارج (۳۳) امام مثنوی گویان نظامی
 بلکه مقدر نوع بشر نه - انتهی^(۱) کلامه - صاحب مرآة الخیال
 گفته - که بیان فضایل و کمالات او که تا دور قیامت بر زبانها
 جاریست درین اوراق گنجایی ندارد - انتهی - آذر اصفهانی در آنشکده
 نوشته شیخ نظامی در مراتب شاعری از آنچه نویسم افزونست -
 و برای فقیری که از ارکان اربعه دیار سخن است - انتهی - و در ذکر
 انوری گفته که بزعم فقیر از عهد دولت آل سامان که استاد رودکی
 قانون شاعری ساز کرده الی الآن که یک هزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
 هجریست چهار کس گوی فصاحت از همگنان ربوده - و هر یک
 بمفتاح زبان قفل از گنجینه سخنوری گشوده - و درین مدت کس
 نیامده که لاف برابری با ایشان بزند - اول حکیم ابوالقاسم فردوسی
 طوسی - دوم شیخ نظامی قمتی الاصل گنجوی المسکن - سیم شیخ
 مصلح الدین سعدی شیرازی - چهارم حکیم اوحده الدین انوری
 ایروندیست - در بعضی نسخها ملاحظه شد که جمع از موزنان از
 جمع دیگر سوال از تمیز میان سعدی شیرازی و امامی هروی و میان
 شیخ نظامی و خسرو دهلوی و میان انوری و ظهیر فاریابی کرده
 قطعات گفته - بزعم فقیر این مقوله سوالات از تاثیر ورق الخیال است
 و الا باندک ربط این تشکیک خارج از دایره انصاف است - انتهی - در
 سلم السموات نوشته - شیخ نظامی گنجیه دستور شعری عجم - و
 مشهور اقالیم عالم است - تفنیل او بر امیر خسرو دهلوی داده اند -

(۱) این شهادت نسبت به او از همه بزرگوار یاد داشتنیست ۱۱

اوج (۳۰) خواجه نظامی دنجوي

و ملاجاسي در ثبت تاريخ تصريح جلد اول فرموده كامر آنفا -
و غرض او اتمام جلد دوم است - شيخ در تاريخ جلد دوم اي
سكندر نامه بحري فرمايد * بيت *

جهان بر دهم روز بود از ايار * نودنه گذشته زپانصد شمار
و در بعض نسخه - نود دو اله پس احتمال است كه شيخ در همين
نود و دو بعد از اتمام كتاب رحلت فرموده باشد - و بر تقدیر صحت
نسخه نود نه - تاريخ - گنجوي گل جنت - صحيح نبود مگر آنكه -
گل جنت - برسم خط قدما بتحتاني نوشته شود و ششصد و دو
ازان برآيد - و از كشف الظنون معلوم ميشود كه نزد بعض (۵۹۹) هم
تاريخ وفاتست در آتشكده نوشته كه مزار كثير الانوارش حال. نيز محل
زيارت اكبر و اعظم آن ديار مي باشد - انتهى *

در تذكرة الشعراي دولتشاه سمرقندي مرقوم است كه در
بزرگواري و فضيلت و كمال شيخ زبان تحرير و تقرير عاجز است -
سخن او را وراي طور شاعري ملاحظه و آنيست كه صاحب كمالان
طالب آنند انتهى - شيخ آذري اسفرايني رح درين معني چه
خوش فرموده * قطعه *

اگرچه شاعران نغزگفتار * زيك جام اند در بزم سخن مست
ول با باد بعض حريفان * فريب چشم ساقی نيز پيوست
مبين يكسان كه در اشعار اين قوم * وراي شاعري چيزه دگر هست
و كلام اهل دل سراسر حال می باشد - و ديگر انرا همين مقال - سخن

ارج (۳۵) امام مثنوی گویان نظامی

آز شد و اعظم همه شیخ مغفور است^(۱) گو در فنون غزل و قصیده
دیگرانرا بروی مرتبت باشد - حقیقت این بیان بر سخندان روشن
خواهد بود * لمؤلفه *

زیاندانان زبانم می شناسند * سخن فهمانم می شناسند

حکایت میکنم از حسن یوسف * عزیزان داستانم می شناسند

اگر اندیشه اطّاب نمی بود از مثنویات^(۲) خمسة قلیله درین کتاب
بعنوان نمایش درج میکردم - لیکن بیم رفت که مبدا از فرط
علو مرتبه سخن و کمال پایه بیان درگشودن آن کتاب خاطر را
بتحرک هیچ یک از ابیات راضی نتوان کرد - و تا خبر شدن تمام
خمس درین تذکره نوشته شده باشد - پس حواله بهمان کتاب نمود
انتهی - میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره نوشته - شیخ
نظامی گنجوی استاذ آفاق است - و سرآمد مثنوی گویان بالاتفاق -
چمن فصاحت را بزمین تربیت او بهار است - و ممتع بلاغت را
بطفیل ترویج او روز بازار - فتم *

در آنشده آمده که رجایی هروی - اسمش مولانا حسن علی
خراسی است گویند در خواب از جناب افسح الشعرا شیخ نظامی
رجایی تحلیص یافته - انتهى *

دولتشاه گفته که در روزگار شیخ خمسة را جمع نکرده بودند
هریک را داستان جدا جدا بوده - بعد از وفات شیخ این پنج کتاب را

و خمسۀ اورا بر کلیات خسروی ترجیح نهاده اند * شعر *

نظامی^(۱) که استاد این فن ویست * درین بزمگه شمع روشن ویست

ز دیوانۀ گنجۀ شد گنج سنج * رسانید گنج سخن را به پنج

چو خسرو بدان پنج هم پنجه شد * وزان بازوی فکرش رنجه شد

کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زر دوده‌ی

والحق نظامی در نظم سنجی مزید زمان بلکه و حید جهان بوده -

و شیخ نظامی از مبادی حال خلوت نشین و عزلت گزین بوده -

و بصحبت حکام و سلاطین اقدام ننموده - بلکه قزل ارسلان و دیگرے

از حکام را که رغبت ملاقات شیخ بوده بصومعه او شتافته فیض صحبت

یافته اند - و شیخ نظامی خود در اشارت این میگوید * شعر *

چون بعهد جوانی الخ اما در منتهای زمان اجابت التماس بعضی

ملوک فرموده - و بملاقات ایشان قدم رنجه نموده - او را تعظیم تمام

نموده اند - و بجهت او قیام کرده اند - انتهی - علیقلیخان والیه

داغستانی در ریاض الشعرا گوید شیخ مغفور (یعنی شیخ نظامی رح)

از فحول شعرائی زمان - و امجد بلغای دورانست - الحق از آغاز

آفرینش لغایت حال سخنورے مثل او بعرضه وجود نیامده -

آدم عالم فصاحت - و نوح جهان بلاغت است - اگرچه در عرب و

عجم شعرائی زبردست عالمقدار بسیار گذشته اند که هریک در

ملک سخنوری صاحب تاج و لوا بوده - لیکن در فن مثنوی گویی

ارج (۳۷) امام مثنوی گویان نظامی

تأخر - انتهى - اما در دولتشاهی نوشته - دیوان شیخ نظامی درای
خمسه قریب به بیست هزار بیت باشد غزلیات مطبوع و موشحات
و اشعار مصنوع بسیار دارد - انتهى - و هكذا فی جواهرالعلوم -
در کشف الظنون هم مسطور است - دیوان نظامی فارسی من
النظامی الکنجی صاحب الخمسه هو ابو محمد بن یوسف -
انتهی - آذر اصفهانی گوید که آن دیوان حال در میان نیست -
و نزد بنده احمد یکتا موجز دیوان شیخ نظامی گنجوی محتوی
برقصاید و غزلیات و رباعیات عارفانه که تخمیناً همگی پانصد بیت
خواهد بود موجود است - و کتابخانه ام را ازو شرف نامحدود *

صاحب مخزن الفوائد گفته که - مثنوی گفتن نزدیک اساتذہ
از جمیع اقسام شعر مشکل است - و درین فن فردوسی طوسی و
خواجہ نظامی ید بیضا میداشتند - دیگر مثنوی گویان مثل
امیر خسرو دهلوی و مولوی جامی و هاتفی متنبع ایشانند -
انتهی - فقیر میگویم در مثنوی شیوہ قدیم همین ساده گوئی
و سخن گذاری بوده است - و باین غرایب الفاظ و نامطبوعی اوزان و عدم
استحسان قوافی هم بعضی جا وجود میداشت - چنانچه شاهنامه
و یوسف زلیخای فردوسی طوسی و مثنوی ویس و رامین فخری گرگانی -
کما مر فی ترجمۃ الفخری - و خواجہ نظامی گنجوی تغیر
شیوہ قدیم داده - و در مثنوی گویی طرز نو اختراع کرده - و شاهد

(۱) از برای آنکه اینجا فقط تابع معنی معین می باشد بخلاف قصیده و جزآن ॥

در یک جلد جمع کردند - و فضلا خمس نام نهادند - انتهى - لیکن
در شعرا خمس نظامی گنجوی از آنکه مملو از گوهر آبدار است
بلقب پنج گنج اشتهار دارد کما مرّ نقلا عن النّقحات - آری * مصرعه *
* خمس او هست بهین پنج گنج *

در کشف الظنون نوشته - پنج گنج فارسی منظوم من منظومات
النظامی الکنجی المتوفی سنه (۵۹۹) - و نظمه فی غایة اللطافة
والجزالة علی ما شهد به المولی الجامی - انتهى - در آتشده
آمده - بعد از آنکه همای روح مطهرش باشیان قدس پرواز کرد
فضلا و عرفای شعرا این کتاب را که امروز از خیالات شیخ درمیانست
جمع نموده بمسمی خمس نمودند که هر یک ازان با استدعای صاحب
تاج و سریر منظوم شده چنانچه در دیباجه هر یک از آنها خود
نقل کرده - اگرچه بتصاریف زمان و عدم ربط کتاب خمس ازان
صحیح نماند اما بازکن از پنج گنج است که مفلسان تبهی کیسه
بازار نظم جیب و دامان دل و دیده را ازین خزاین جواهر رنگین
کرده و میکنند - انتهى *

در بهارستان جامی مرقومست که بیرون ازان کتاب (ای
پنج گنج) از وی شعر کم روایت کرده اند و این غزل از سخنان
ویست * غزل *

جوبجو محنت من زان رخ گندم گونست

که همه شب رخ چون کاهم ازان پر خونست

اوج (۳۹) امام مثنوی گویان نظامی

شعر فارسی رواج یافت و دران عصر عنصری و عسجدی و فرخی
باستانی شهرت یافتند - بعد ایشان در سنه پانصد هجری فلکی
شروانی و خاقانی و رودکی^(۱) و دیگر چند کس درین فن نام برآوردند
و ازیشان هر یک حکیم وقت بود - چون عهد خواجه نظامی گنجوی
رسید آنچه ثقات سخن بود بر طرف نمود - و بسیار فصاحت
و بلاغت را داد داد - و جمیع شعرای متوسطین و متأخرین پیروی
او کردند - انهمی - و در مجمع الفنون همین متفولست باز یاد این
فقره - و اورا خدای سخن گفتند *

و آنچه دولتشاه در ذکر فردوسی نوشته که عزیز است * قطعه *

در شعر سه تن * پیمبرانند * هر چند که لا نبی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل را * فردوسی و انوری و سعدی

انصاف آنست که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی را توان
گرفت باند که کم و زیاد - و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی
غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیبا تر - اما مثل اوصاف
و سخن گزاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد - میتواند که
شخصه این سخن را مسلم ندارد و گوید که شیخ نظامی را درین باب
بد بیضا است - درین سخن مضایقه نیست - و شیخ نظامی
بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پر معانیست - اما از راه
انصاف تأمل در هر دو شیوه گویند - و ممیز بوده حکم برآستی

(۱) او پیش از عنصریست و وفاتش در سنه میصد و سی هجری. کما مر ۱۱

اوج (۳۸) امام مثنوي گویان نظامی

سخن گذاری را خال و خط داده - نخست وی این ره باریک دشوار گذار
نموده - و خس و خاشاک الفاظ قبیحه و سنگ و خشت اوزان
نامطبوعه و قوافی ناپسندیده ازین راه پاک فرموده - و ملک
نظم را نظامی داده - و چمن سخن را پیرایشه - راست است آنچه
خودش گفته * شعر *

منم سرو پیرای باغ سخن * بخدمت کمر بسته چون سربس
سخن چون گرفت استقامت بمن * اقامت کند تا قیامت بمن
همه خوشه چین اند و من دانه کار * همه خانه پرداز و من خانه دار
خلاصه وی در فن مثنوی مبدع است - و درین شیوه مخترع -
چنانکه خاقانی شروانی در قصیده - و سعدی شیرازی در غزل -
و ابن یمن در قطعات - و عمر خیام در رباعیات - هاشمی کرمانی
گفته و در انصاف سفته * شعر *

چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهر محیط وجود
نکنه سراپی که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظمش نظام
و امیر خسرو دهلوی و ملا جامی که هر یک در سخنوری بعد از خود
نظیر ندارند و دیگر شعرائی متأخر همه متبّع و پیرو طرز شیخ نظامی اند
و گام برگام او می نهند و خوشه چین شیوه اویند - چنانچه
اعتراف شاگردی و اتباع و پیروی شیخ نظامی گنجوی از هر یک بجای
خود آید - صاحب مخزن الفوائد گفته که - از سنه چارصد هجری

اوج (۴۱) امام مثنوی گویان نظامی

از انجمن که هر قصه را در بحر که شایان آن بود بکمال
شایستگی و پختگی و عذوبت و سلاست و صنایع و بدایع که
ما فوق آن متصور نیست ادا فرموده - انتهای - رای دیگران درین باب
گذشته - و می آید - در شرح الشعرا مذکور است که شیخ نظامی
رحمه الله در پخته گویی بے بدل و در مثنوی پردازي بے نظیر است
همه شعرائی متقدمین و متأخرین متفق اند که همچو او پخته گویی
در عرصه ظهور نیامده خسرو راست * شعر *

نظم نظامی بلطانت چو در * وز در او سر بر آفاق پر

پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود پختن سودای خام

پنج نسخه در رشته نظم کشیده - شاعران دیگر و امیر خسرو دهلوی
که در فنون و علوم عربی و فارسی و هندی همچو او بے در جهان
نخاسته بجواب آن خمسه داد سخنوری داده - اما انصاف آنکه
به پختگی اشعار نظامی نرسیده - پس بدیگران که جوابش را عازم
گشته اند چه رسد - اگرچه همعصران نظامی چنانچه بدیل خاقانی
و انوری و ظهیر فاریابی هر یک علم فصاحت و لوی بلاغت
برافراشته اما او بنوع گلستان سخن را آب داده که خزان ازو
محروم - انتهای *

در مخزن الفوائد نوشته - بدانکه هر یک داستان مثنوی را خواه

تفصیل باشد خواه کثیر تمهید شرط است و سلسله ربط کلام واجب -
و دیباجه مثنوی را چند چیز لازمست - توحید - مناجات - نعت -

اوج (۴۰) امام مثنوی گویان نظامی

در میان گو بیار - انتہی - حکمے بیش نیست و دعویٰ بلا دلیل -
خودش اعتراف این معنی میکند کہ سخن شیخ نظامی بلند و متین
و پرمعانیست - و در ذکر شیخ نظامی میگوید کہ سخن او را
و رای طور شاعری ملاحظہ و آنیست کہ صاحبکمالان طالب
آند - و از آن فردوسی ہمین سخن گذاری دیگر هیچ - هر دو شیوہ
جداگانه اما شیوہ نظامی احسن و برگزیدہ تر از شیوہ فردوسی -
و ہمہ شعرای متوسطین و متأخرین پیروی طرز نظامی دارند
نہ اقتدای طوسی - انصاف آنست کہ فردوسی صرف در رزم
اشعار خوب دارد و درین میدان جز نظامی گنجوی کسی دیگر ہمسر
او نہ - اما در عشقیہ و غیرہ هیچ - ازینجاست کہ یوسف زلیخای
فردوسی کہ ہم بوزن شاهنامہ است پر بیمزہ افتادہ - و درین راہ
بشاگردان نظامی یعنی خسرو جامی ہم نمی رسد - و جمہور بترجیم
نظامی اند بر فردوسی - چنانکہ از بعضے اُستادان بسماع فقیر رسیدہ
و در حاشیہ معیار بلاغت بنظر ہم آمدہ کہ یکے بقایل قطعہ مذکور
گفتہ کہ تو فردوسی و انوری و سعدی را پیمبر فن شعر گفتی -
و نام نظامی کہ اُستاد بے بدل است نبردی - او در جواب گفت کہ
من ذکر پیمبران سخن کردہ ام و او یعنی نظامی خدای سخن
است - انتہی - و علیقلیخان والہ داغستانی کہ قول فیصل او درین
باب گذشت در ذکر فردوسی می نگارد - اینکہ اشعارش خوبست مسلم
لیکن کیفیت چیزست و رای آن - و شیخ نظام امام این فن است -

بهتر برآید قطع نظر از اینکه سخن در عیار شیوه کلامش از قضیه کلیه
میرود نه جزئیة عجیب را شاید که گفته اند - صدق متابعت
سورث کمال خصوصیت و منتج تصحیح نسبت باشد * ع *
* شاگرد رفته رفته با استاد میرسد * مستوفی

بلکه اگر نیکو تأملی بکار برند میتوانند یافت که هرگاه پیشرو چراغ
در دست دارد پسروانرا در متاع نیک بدست آوردن و قدمی
چست نهادن آسانی باشد - دیگر این مقدمه خود مسلم است
که هر علم و صناعت بتعاقب انظار و تنوُّب افکار مرتبه کمال می
یابد - با این همه لازم حذاقت و جلالت مولانای ممدوح را که
قضیه اینجا بالعکس است - گزین مخترع خود را خودش بدان
پایه کمال رسانیده که پسینانرا دست فکرت و بال بلند پروازی ازان
کوتاه آمده - لقد صدق القایل * شعر *

گردیگران امیر بسیم و زرنند لیلک * این سکه را بنام نظامی زدند و بس
فیضی فیاضی که بعد ازو همچو او بی در هند نبوده است در قصیده
که ذکر سخنوری شعرائی نامور میکند میگوید * شعر *

* ز سحرکاری گنجور گنجه خیز مهرس *

* که داشت کلکش برگنج غیب ثعبانی *

* بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد *

* مخیل متنبی بنص قرآنی *

صاحب شرفنامه گفته * رباعی *

ارج (۴۲) امام مثنوی گویان نظامی

مدح سلطان زمان - تعریف سخن و سخنوران - و سبب تالیف و
تصنیف کتاب - و این جمیع مدارج دیباجه مثنوی را موجد
نظامی گنجویست - و قبل از او نبوده فقط مثنوی از قصه آغاز
میکردند - مثل تحفة العراقرین خاقانی و مثنوی مولوی روم و دیگر
مثنویات قدیم انتهی - بعضی ازین مدارج در بعضی مثنوی قدما یافت
شده چنانچه در دیباجه شاهنامه فردوسی توحید و نعت و منقبت
و سبب تالیف هست - و در دیباجه ویس و رامین فخری گرگانی
توحید و مدح و سبب تصنیف - آری التزام این همه امور از
شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات
ساقی نامه و مغنی نامه نیز از مخترعات اوست - و امیر خسرو
و جامی و غیرهم ذکر پیر طریقت و پیر سخن که نظامی گنجوی
می باشد هم در دیباجه یا خاتمه مثنوی لازم کرده اند *

الغرض شیخ نظامی رحمه الله علیه در طرز خود مجتهد و
امام فن است - و در روش خود مقتدا و پیشوای زمن - نامی
رهنمایست مثنوی نگارانرا - گرامی استادیست داستان گذارانرا -
متأخرین را باری خیال همسری محال - و متتبعین را الذی شئ
تفوق چه مجال - وفات ویرا ششصد سال بیش است - ازان باز
هیچ کدام از استادان فن برنخاسته که جز از شاگردی دم زده باشد -
یا کلام احدی نسبت برابری درست کرده باشد - اگر در بعضی
مواقع یک دو شعر متأخری یا پارۀ کلام متبّع در موازنه برابریا

اوج (۱۴۵) امام مثنوی گوین نظامی

بجولانگریهای میدان جنگ * کشیدن براسبانِ جدگیش تنگ
ز کندِ سُمِ بورِ هر رزِ مخواه * زدن بر فلکِ گردِ آردگاه
ز غوغایِ نقاره و طبلِ جنگ * کفاندن ز هیبتِ دلِ خاره سنگ
همین یک سخنِ پرده مد کمال * بیک پرده اش جلو مد جمال
بتعریفِ آن ناظمِ نکته سنج * ز گفتارِ او شاهدِ پنج گنج
در اسکندری قیل و قالش نگر * بشیرین و خسرو مقالش نگر
دگر هفت پیکر که بے گفتگو * عروسِ سخنِ راست هر هفت زو
غرض هر چه او گفت کارِ تونیست * چنین شاعرِ بها شعارِ تونیست
چگویم - چقدر کلامِ امام نظام بطبایعِ انام از خاص و عام مقبول
افتاده - و اشعارِ او بزبان و دلِ موزنان جا گرفته - و کتابِ او بچشم
و دستِ رنگین طبعان بوده و می باشد - در ریاض الشعرا مذکور است
که قاضی محمد رازی بسیار خوش طبع و بامزه بوده و با شاه طهماسب
مصاحبها کرده - تمامِ خمسهِ نظامی را و اشعارِ دیگر ازان مقوله
از هر کس بسیار در خاطر داشته انتهی میرزا طاهر نصرآبادی
نوشته که ملا واقف خلخال از ولایتِ خلخالست تتبع اشعارِ
شیخِ نظامی و مثنوی مولانا بسیار نموده چنانچه بحقیقتِ سخنِ
ایشان فی الجمله پی بوده - اکثر اشعارِ خمسهِ و مثنوی بخاطر
داشت انتهی •

و از آثارِ مقبولیتِ کلامِ نظامی است بکثرتِ بقرائت و مطالعه
آمدن - و تا حال سلسلهٔ تتبع و پیرویِ خمسهِ او منقطع نگشتن -

اوج (۴۴) امام مثنوی گویان نظامی

سلطان سخن بجز نظامی نبود * مثل سخنش در گرمی نبود
پیش سخن بے سخنش عرض سخن * از پخته سخن برون ز خامی نبود
عالیجناب استاذی حافظ اکرام احمد رامپوری متخلص بضیغم
علیه المغفرة والرحمة که بعصر خود در شاعری خصوص صنایع
و بدایع و عروض و قوافی نظیر نداشته و روزی چند است که
غریق رحمت ایزدی شده در ستایش نظامی و پنج گنج او
فرموده * شعر *

جلوه ده تاج و نگین سخن * تازگی افزای زمین سخن
در یتیم است پی گنج سنج * همجو حواس بشری پنج گنج
خاتم خوش رنگ نگین سخن * غنچه بستان زمین سخن
آشوب تورانی صاحب صولت فاروقی در ترجیع نظامی گنجوی
بر فردوسی طوسی گوید بخطاب او * شعر *

نظامی بشعر از تو بس برتر است * که شعر تو شعر است و او ساحر است
چه سحر بهزدین و مذهب حلال * نه سحر که بر ساحر آرد وبال
مضامین رنگین عبارات بین * همان شوخی استعارات بین
ز یک رنگ صد نقش انگیختن * بیک لفظ صد معنی آمیختن
کلام حقایق نشانش شنو * ز توحید و عرفان بیانش شنو
بیک پرده صد نغمه را کرد ساز * بمستان نیاز و بزاهد نیاز
چو انرا زده چشمک نای و نوش * به پیران اشارت که دیگر خموش
بعشاقش از حسن معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز

نظامی گوید

* شعر *

زن از بهلوی چپ گویند برخاست
 نیاید هرگز از چپ راستی راست
 بعضی نوشته اند که خانه شعر و شاعری نظامی گنجوی تاراج کرده
 مولوی جامی و خسرو دهلویست - الحق در تصانیف و کتب
 نظم ایشان داستانی نیست که درو یک دو مصرعه یا شعر
 نظامی نیست - ظاهراً معلوم میشود که کلام خواجه نظامی
 در مزاولت این هردو شاعر بسیار بوده بدلیل آنکه کلامی که در
 نظر نگذاشته باشد و بسماعت نرسیده باشد تواریخ آن نمیشود -
 احیاناً شود - این مذموم نیست - دلالت بر علو طبیعت شاعر
 کند یعنی فکر آن استاد و فکر این کس باهم توأمیت دارند -
 و کسانی که مولوی جامی و امیر خسرو دهلوی را درین باب
 منسوب بسرقه کنند محض غلط است انتهای - شیخ سعدی شیرازی
 رح مصرع شیخ نظامی گنجوی را در مرثیه اتابک ابوبکر مهدوح
 خودش بطریق تضمین آورده و گفته

* شعر *

چه شاید گفت دوران زمانرا * نخواهد پرورید این سقله رادے
 خردمندان پیشین راست گفتند * مرا ای کاشکی مادر نژادے
 من میگویم این قسم اخذ در شعرای متقدمین بلکه در متأخرین هم
 تا عهد علی حزیں عیب نبوده تا آنکه بعضی قسم آنرا از قبیل صنعت
 دانسته اند - و مستحسن داشته - در حدایق البلاغت آورده - اما قسم

اوج (۴۶) امام مثنوی گویان نظامی

و بیشتر اشعارِ او را تضمین کردن - و کاملانِ فن را توارِد افتادن -
و شعرِ او را باندک تغییرِ در اسلوب یا در لفظ یا در وزن و قافیه
آوردن - اگر خواستِ خداست کیفیتِ هر یکِ بخوبترین وجه
در ذکرِ جوابها حالی ناظران خواهد شد *

و بعضی متنبّعیان چنان قدم بر قدم پیشوا نهاده اند که مَثَم
بدزدی گشته اند - صاحبِ مخزنِ الفوائد گفته توارِد آنست که
شعر یا مصرعه یا مضمونِ شاعرِ دیگر در کلامِ شاعرِ وارد گردد و او را
بدان علم نباشد که این از غیر است چنانکه درین شعرِ خسرو
توارِدِ مصرعِ نظامی گنجوی شده - امیر خسرو * شعر *

ای صفتِ بنده نوازندگی * از تو خدایی و ز ما بندگی

نظامی * شعر *

دو کار است با فرو فرخندگی * خداوندی از تو ز ما بندگی

مولوی عبد الرحمن جامی را در نسخهٔ یوسف زلیخا اکثر توارِد
ابیات و مضامینِ کتابِ شیرین و خسرو نظامی واقع شده - شعرِ
مولوی جامی * شعر *

مرا ای کاشکی مادرِ نمیزاد * و گر میزاد کس شیرم نمیداد

نظامی گوید * شعر *

مرا ای کاشکی مادرِ نَزاد * و گر زاده بخورد سگ بداد

ایضا مولوی جامی گوید * شعر *

زن از پهلوی چپ شد آفریده * کس از چپ راستی هرگز ندیده

ادج (۴۹) امام مثنوی گویان نظامی

ظاهر است که شعر اول باعتبار اختصار لفظ ابلغ است - اما قسم سیوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را تمام اخذ نمایند و در کسوت الفاظ دیگر ادا سازند - درین قسم نیز شعر ثانی همان حکم دومین قسم دارد بهر سه حالت - تا قول او - قسم پنجم از نوع غیر ظاهر سرقه آنست که بعضی از معانی شعر دیگر را اخذ نمایند و چیزهایی که مورش مزید حسن کلام باشد بران بیفزایند - ازین باب است این دو بیت - حکیم سنایی * بیت *

کودک از سرخ و زرد نشکبید * مرد را سرخ و زرد نفریبد

* خاقانی *

مرد از پی لعل و زر نپوید * طفل است که سرخ و زرد جوید

شعر خاقانی بسبب لفظ لعل و زر رنگ دگر پیدا کرده - و اقسام غیر ظاهر سرقه نزد بلغا مقبول و ممدوحست بلکه اطلاق سرقه بران نیست چنانکه صاحب تلخیص گفته - و اکثر هذه الانواع و نحوها مقبولة - ومنها ما اخرج حسن التصرف من قبیل الاتباع الی حیث الابتداء - و کل ما کان اشد خفاء کان اقرب الی القبول - و باید دانست که حکم بسرقة وقتی می توان کرد که عام باخذ شاعر حاصل باشد - و این اشعار اسانده که بطریق امثله مذکور شد ممکن است که بر سبیل توارد خاطرها باشد انتہی ملخصا - عبارت تلخیص المفتاح و مختصر المعانی اینکه - فان کان الثانی

(۱) این قسم را ملخ گویند کذا فی التلخیص وغیره ۱۱

ارج (۴۸) امام مثنوی گویان نظامی

اول از نوع ظاهر سرقه آنست که شعر دیگر را بے هیچ تغیری در لفظ و معنی اخذ کنند و این را نسخ و التحال نامند - و چنین سرقه بسیار مذمومست - و این قسم را شعری صاحب قدرت ارتکاب نمی نمایند مگر بر سهیل تواند خاطر - و نزدیک باین قسم است سرقه که معنی را بتمام اخذ نمایند بے تغییر ترتیب نظم و جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ را مترادف بیاورند - چنانکه این دو بیت -

مولوی جامی * بیت *

میل خم ابروی توام پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت ناکرد

* حزین *

بارغم عشق تو مرا پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت ناکرد
اما قسم دوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را با جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ اخذ نمایند و ترتیب نظم را تغیر دهند - و این قسم را اغارة و مسخ نامند - و درین قسم اگر شعر ماخوذ از ماخوذ منه ابلغ باشد مقبول و مدوحست - و اگر هردو در رتبه مساوی باشند فضل و رجحان اولین راست - و اگر ماخوذ از ماخوذ منه پست باشد مذموم و مردود است چنانچه این دو بیت * ملا محمد صوفی *

چنانم با رفیقان در ره عشق * که مور لنگ با چابک سواران

* حزین *

سلوک در طریق عشق با یاران بدان ماند

که مور لنگ همراهی کند چابک سوارانرا

طبع من داد لطافت بسخن داد چنان

که گهر غرق غرق گشت و بدریا افتاد

تصوّفاتِ بلیغه را کار فرموده و لوازمِ زادنِ طبع و دل و اصلِ خویش

* بیت *

و یتیم را رعایت کرده میگوید

ز زاده دل و طبعم اگر شود آگاه * باصلِ خویش بنگار ز شرم در یتیم

و شمس الدّین فقیر در خلاصه البدایح گفته اکثر اقسام غیر

ظاهر بسببِ خفای اخذ مقبول و مدد و حسرت بلکه از سرقه

و اخذ دور و بتصرّف و ابداع نزدیک است - انتهای -

و ملا جامی قدّس سرّه السّامی خودش این معنی را در بهارستان

بذکر سلمان ساوجی بیان کرده و گفته - که در جواب استادان قصاید

دارد بعضی از اصلِ خوبتر - و بعضی فرودتر - و بعضی برابر - اورا معانی

خاصه بسیار است - و بسیاری از معانی استادانرا بتخصیص کمال

اسمعیل را در اشعار خود آورده - چون آن در صورتِ خوبتر و اسلوب

مرغوبتر واقع شده محلّ طبع و ملامت نیست * قطعه *

معنی نیک بود شاهد پاکیزه بدن

که بهر چند درو جامه دگرگون پوشند

کسوت عار بود باز پسین خلعت او

گر نه در خویش از پیشتر افزون پوشند

هنر است آنکه کهن خرقه پشمین ز برش

بدر آرند و درو اطلس و اکسوز پوشند

ابلاغ من الاول لاختصاصه بفضيلة كحسن النظم او الاختصار او الايضاح
 او زيادة معنى فممدوح - وان كان ذوقه فهو مذموم - وان كان مثله فابعده
 من الذم والفضل للاول - ودر آخر بحث سرقة گفته هذا كله
 انما يكون اذا علم ان الثانى اخذ من الاول بان يعلم انه كان يحفظ
 قول الاول حين نظم - اذ بان يخبر هو ابي الآخذ عن نفسه انه اخذ
 منه والا فلا - لجواز ان يكون الاتفاق فى اللفظ والمعنى جميعا او
 فى المعنى وحده من قبيل توارد الخواطر - انتهى - وهكذا فى
 مجمع الصنایع و هفت قلزم و خلاصة الهدایع - در مجمع الصنایع و
 مجمع الفنون و هفت قلزم نیز نوشته که در جميع اقسام سرقة اگر شعر
 دوم در فصاحت الفاظ و بلاغت معاني و حسن تركيب و غیر آن بهتر
 از اول باشد مقبول و احسن می شمارند - انتهى - در بدایع الافکار
 نوشته - ارباب معنی گفته اند چون شاعری را معنی دست دهد و
 آنرا کسوت عبارتے اناخوش پوشاند و دیگرے همان معنی را
 فراگیرد و بلفظ پسندیده ادا کند آن معنی ملک او گردد و
 شاعر را فضل السبق بیش نباشد - انتهى - در رساله عبد الواسع
 هانسوی بعد از ذکر اقسام سرقة آورده - اما در معنی کلام
 دیگرے چندان تصرفات حسنه بکار برد که بمرتبة کلام جدید برسد
 این از سرقات شعری نیست بلکه مستحسن است و این را در
 اصطلاح اهل بدیع ابداع گویند چنانچه عرفی در مضمون این
 بیت فرخی

یا در صدر و حشو هردو چنانکه هم او گفته * شعر *

قمری از دستان خاموش گشت * فاخته از لحن فرو ایستاد
در وافیہ گفته که این تغیر زحاف را عوام سکتہ شعر خوانند انتہی -
و بعضی کہ درین چنین مقام بتحریر یک خوانند محض بیجاست
چہ در مدۃ الف حرکت ممکن نخواهد بود *

میرزا قتیل بدریای لطافت گفته کہ این وزن مثنوی سوای ذکر
حالات عاشق و معشوق طرف ہر چیز است انتہی * و ہکذا فی معیار البلاغہ
(۱) برین وزن است مخزن الاسرار امام مثنوی گویان نظامی
رح - تاحال کدامی مثنوی از متقدمان عہد امام برین وزن
ندیدہ ام - ابراہیم تقوی شارح مخزن نیز گفته کہ - پیش از
مخزن الاسرار کتابے درین بحر تصنیف نشدہ * انتہی -

شیخ نظامی این نسخۂ متبرکہ را باستدعای سلطان بہرامشاہ
ابن داؤدشاہ والی روم پیرایۂ تصنیف دادہ چنانکہ ہاشمی کرمانی
در مظهر الاسرار این حکایت را نظم کردہ - و می آید - مفتاح مخزن
این ابیات بلند است * شعر *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * ہست کلید در گنج حکیم

فاتحہ فکرت و ختم سخن * نام خداست برو ختم کن

شیخ نظامیست کہ اول این اقتباس بسملہ کردہ - و سخن را بہلولی
آیہ نشانددہ - گنج حکیم کزایہ از مضامین عالیہ معارف و توحید و
معانی لطیفہ حق و یقین است بموجب - وللہ تحت العرش کنز

انتهی - در تتبعِ خمسۀ نظامیِ پسرانِ را همین مطمح نظر می باشد -
 و بعضی جا که صورتِ سرقۀ مذمومه مشاهده می افتد جزم بدان
 نمیتوان کرد - چه در بعضی قسم آن احتمال الحاقِ کاتب نیز هست چنانکه
 احتمالِ توارد در همه اقسام آن - کمالِ اصفهانی گوید * شعر *
 نگر تواردِ خاطر که در مجاریِ آن
 نه ممکن است که کس معترض شود بروی
 دو راهی که برآه روید بربکِ سمت
 عجب نباشد اگر افتند پی بر پی

آغازِ اوزانِ مشنوی

آسمانِ اول در بحرِ سریعِ مطویِ موقوف

تقطیعش - مفعِلَین مفعِلَین فاعِلَات - دوبار * و جایز است درین وزن اینک
 مکسوف یعنی فاعِلن بجایِ رکنِ موقوف آید - جامی * شعر *
 پنج نماز است به از پنج گنج * به که بدین پنج شوی گنج سنج
 بهر تو پنجاه به پنج آمده * طبعِ توزین پنج برنج آمده
 و گاهِ مقطوع بجایِ مطوی آید بآیینِ تسکین یعنی مفعولن
 بجایِ مفعِلَین خواه همین در صدر چنانکه نظامی فرماید * شعر *
 کآخر لافِ سگیت میزنم * دبدبۀ بندگیست میزنم
 خواه همین در حشو چنانکه خاقانی فرموده * شعر *

حلقۀ ار گم شود از زلفِ تو * خاتمِ چم خواهی تاوانِ آن

وحي ترجمان ارشاد شد که معني در طبيعت شاعر الهام غيبی ست بے تاييد الهی حاصل نمیشود - خواجه نظامی گنجوي در مخزن الاسرار این حکایت را تلمیح نموده * نظم *

قافیه سنجان که علم برکشند * گنجِ دوعالم بسخن در کشند
خاصه کلیدے که در گنج راست * زیر زبان مرد سخن سنج راست
زاتش فکرت چو پریشان شوند * باملک از جمله خویشان شوند
بلبلِ عرشند سخن پروران * بازچه مانند باین دیگران
بلبلِ عرش مراد از طایفه محمود شعرا - و دیگران اشاره بطایفه مذموم - انتهي در بعضی حاشیة این کتاب مستطاب بنظر آمده که گنج حکیم مراد از سورة فاتحه بموجب خبر حضرت خیرالبشر صلی الله علیه وسلم - سورة الفاتحه کنز من کنوز العرش - و اگر گنج حکیم مراد از - ولله تحت العرش کنز - گرفته شود اولیٰ و انسب است زیرا که مطالب مندرجہ این کتاب اسرار مکاشفه و مراقبه ملاست لهذا تنبیها بذات خود میفرماید که ای نظامی اگر میخواهی که اسرار مستودعہ باطن خود را در قید نظم آری - باید که به - بسم الله - که کلید گنج عرش حکیم همین است ابتدای کتاب کن تا ادای مطالبی که از عرش آورده باحسن وجه نمایی - انتهي - کمال خجندی رح مصرع دوم بسمله را چه خوش تضمین کرده - میگوید

* قطعه *

مفاتیحها السنّة الشعراء - و در بیت دوم فاتحه فکرت دلالت برین دارد - در مخزن الفوائد نوشته منقولست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمعراج رفت زیر عرش مکانی دید مقفل - فرمود که یا اخي جبریل این چه مکانیست - عرض کرد یا رسول الله این مخزن معانیست - و السنّة شعراي امّت تو مفاتیحش - فرمود چیزی ازین گنجدان بمن هدیه کن - جبریل علیه السلام دو شعر ازان آورده گذرانید - آنحضرت در خاطر داشت - آخر الامر روزی بحسّان ابی ثابت قرطاسی ساده عطا فرمود که یوم الجمعة قصیده حمد و نعت گفته آوری - حسّان کاغذ از دست مبارک گرفته زمینی خدمت ببوسید و در خریطه پیرهن گذاشت - اتفاقاً فراموش نمود - چون روز جمعه رسید طالب فرمود که قصیده بخواند - چون نگفته بود - از پاس ادب چیزی نگفت و فوراً بر منبر برآمده و کاغذ ساده از خریطه بیرون بر آورده فی البدیهه قصیده بکمال فصاحت و بلاغت خواندن آغاز کرد - حسب الاتفاق همان دو شعر که جبریل در معراج بآن صاحب المعراج داده بود منجمله دیگر ابیات از زبانش برآمد - آنحضرت فرمود که این دو شعر غیر از منی کس نمیدانست حالا جبریل در طبیعت حسّان القا کرد - معلوم شد که بدیهه قصیده گفته انشاد نمود - آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار تحسین فرموده در حق او دعای خیر^(۱) کرد - و نیز از زبان

حقایق تصوف و قوانین دقایق تعرف - چون اشعار شیخ فریدالدین
عطار و مولانا جلال الدین رومی و شیخ فخرالدین عراقی قدس
الله اسرارهم و امثال ایشان - و این نوع شعر را بجهت آن اسرار
خوانند که معانی آن بر بیشتر خلائق پوشیده باشد جز بدستیارچی
توفیق الهی و تایید جذبات نامتناهی بسرحد این سخن نتوان
رسید انتهى * شعر *

بر شکر او نهشته مگس * نی مگس او شکر آلی کس
نوح درین بحر سپر افکند * خضر درین چشمه سبو بشکند
نامه دو آمد ز دو ناموسگاه * هر دو مسجّل بدو بهرامشاه
دو نامه اشاره است بحدیقه حکیم سذائی که بنام بهرامشاه بن
مسعود شاه غزنوی پرداخته شد - و همین مخزن الاسرار که بنام
بهرامشاه رومی ساخته شد * بیت *

آن زرے از کان کهن ریخته * وین درے از بحر نوانگیخته
یعنی حدیقه سذایی که شعر او همچو زر می باشد بزبان و شیوه
قدیم است و مخزن اسرار که شعر تر او همچو گهر است بموجب ابداع
سخن تازه و طرز نوے دارد - و ببحر یست که پیشتر مثنوی بدان نگفته اند.

(۱) ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار نوشته که متقدمان

گفته اند که ابداع آنست که شاعر معنی بدیع را کسوت لفظ جزل

پوشاند و معنی انگیزد که دیگرے مثل آن نبسته باشد انتهى و

هكذا فی مجمع الصنائع و هفت قلزم ॥

کرد حکیم ز نظامی سوال * کای بسر گنج معانی مقیم

هست در انگشت کمال آن قلم * یاکه عصایست بدست کلیم

گفت قلم نیست عصایز نیست * هست کلید در گنج حکیم

درین کتاب بعد از توحید دو مناجاست و چار نعت و در بعضی

نسخه پنج و بیان معراج و مدح فخرالدین بهرامشاه سلطان روم

و وجه نظم کتاب و فضیلت سخن و سخنوران - میفرماید * شعر *

شاه فلک تاج سلیمان نگیں * مفخر آفاق ملک فخر دین

یکدله شش جهت و هفت گاه * نقطه نه دایره بهرامشاه

آنکه ز بهرامی او وقت زور * گور بود بهره بهرام گور

خاص کن ملک جهان بر عموم * هم ملک ارمن و هم شاه روم

من که سراینده این نوگلم * باغ ترا نغزنوا بلبلم

عاریت کس نپذیرفته ام * آنچه دلم گفت بگو گفته ام

شعبده تازه برانگیختم * هیکله از قالب نور یختم

اشاره است بتجویز وزن نواز برای مثنوی - و مثنویهای پیش

از نظامی گنجوی ببحر سکندرنامه و مثنوی معنوی - بیشتر بوده -

و وزن شیرین خسرو و هفت پیکر کمتر * بیت *

مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو

ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار رقم فرموده - که اسرار جمع

سراست و سرچیز پوشیده را گویند و در اصطلاح شعر باشد

مبتدی بر معارف ربانی و مواجید سبحانی و منبی از قواعد

سیمکشانے کہ بزر مرده اند * سگه این کار بزر برده اند
هرکه بزر نکته چون روز داد * سنگ ستد لعل شب افروز داد
منکه درین شیوه مصیب آمدم * دیدنم ارز که غریب آمدم
شعر بمن صومعه بنیاد شد * شاعری از مصطفی آزاد شد
زاهد و راهب سوي من تاختند * خرقة و زئار در انداختند
سرخ گل و غنچه مثالم هنوز * منتظر بادِ شمال هنوز
گر بنمایم سخن تازه را * صور قیامت کنم آوازه را
هرکه وجود است ز نو تا کهن * فتنه شود بر من جاد و سخن
صنعت من برده ز جادو شکیب * سحر من افسون ملایک نزدیک
بابل من گنج هاروت سوز * زهره من خاطر انجم فروز
زهره این منطقه میزانی است * لاجرمش منطق روحانی است
سحر حلام سحری قوت شد * نسخ کن نسخه هاروت شد
شکل نظامی که خیال من است * جانور از سحر حلال من است
بعد از آن چهار خلوت و بیست مقاله در انواع پند سودمند و
حکایات عبرت آیات - و در آخر کتاب اشعار بقلّت زمان تصنیف
می نماید

انچه درین حجله خرگاهی است * جلوه گر چند سحرگاهی است
و آنکه شیخ رحمة الله علیه در شاعری رعایت شرع و ادب میدارد
اشاره بدان میکند

هر سخنی که از دیش دوری است * دست برو مال که دستوری است

آن بدر آورده ز غزنین علم * وین زده برسنگه رومی رقم^(۱)
 گرچه دران سگه سخن چون ز راست * سگه نظم من ازان بهتر است
 گر کم ازان شد بنه و بار من * بهتر از انست خریدار من
 شیوه غریب است مشو نامجیب * گر بنوازش نباشد غریب
 این سخن رسته تر از نقش باغ * عاریت افروز نشد چون چراغ
 و اشاره به معصران خود میکند و شاعران ستایشگر قصیده گو را یاد
 می آرد - و در آن وقت همین قصیده گویی شیوع داشت چنانکه
 در متخترین غزل سرایی * بیت *

گرچه بدین درگه از آیندگان * روی نهاده ستایندگان
 راهروانی که درین ره روند * گر سخن از سر سخن بشنوند
 پیش نظامی بحساب ایستند * او دگر است این دگران کیستند
 مذکبه درین منزلشان مانده ام * مرحله پیشترک رانده ام
 تیغ ز الماس زبان ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 ای من شاعران همعصر را پس گذاشته مرحله چند درین راه پیشتر
 رفته ام - و تیغ از الماس زبان تیز بیاں ساختم هر که در شیوه سخنوری
 و مثنوی گویی تتبع من کرد سرا و انداختم - آری چون امیر خسرو دهلوی
 و ملا جامی برابر او نتوانستند رفت دیگران کجا باشند * شعر *
 گرچه خود این پایه به همسریست * پای مرا هم سر بالاتر است
 سفره ز انجیر شده صفروار * گر همه مرغ آمده انجیر خوار

هزار دینار سرخ و پنج اشتر اهو از بجایزه فرستاد - هکذا ذکر
 فی تاریخ جهان آرا - و فی جوابه و بحر مثنوی ^ک لخصرو الدهلوی
 و خواجو کرمانی و للشّمعی - و مرصد الاحرار فی سیر مرشد
 الابرار لابی اسحق الکازرونی فارسی منظوم - انتهى - آزاد بلگرامی
 در خزانه عامره گوید که شیخ مخزن اسرار بنام بهرام مشایخ رومی
 گفته و پنج هزار دینار سرخ و یک قطار شتر پر بار اقمشه یافته -
 درین کتاب ستایش سخن میکند و حق قدر افزایی موزنان بجا
 می آرد * شعر * قافیه سنجان الخ ببلبل عرشند الخ * شعر *
 پرده راز که سخن گستر است * شاهد ^(۱) از پرده پیغمبر است
 پیش و پس قلب صف کبریا * پس شعرا آمده پیش انبیا
 شعر بر آرد بامیریت نام * الشعراء ^(۲) امراء الکلام
 ما که نظر بر سخن افکنده ایم * مرده اویم و بدو زنده ایم
 و ذر نعت گوید * بیت *
 بود درین گنبد فیروزه خشت * تازه ترنج زسرای بهشت
 رسم ترنج است که در روزگار * پیش دهد میوه پس آرد بهار ^(۳)
 انتهى - بخطاب حضرت محبوب رب العالمین این بیت چه خوش
 فرموده * شعر *

بوی کزان عنبر لوزان دهی * گر بدو عالم دهی ازان دهی
 خسرو رح همدین معنی گفته * فرد *

(۱) ن - سایه از پرتو الخ || (۲) ن - الشعراء هم الخ (۳) ای گل و شرفه ||

و آنچه نه از شرع برآرد علم * گر منم آن حرف دروکش قلم
 گرنه درو داد سخن داد می * شهر بشهرش نفرستاد می
 مرغ قلم رای بهروز کرد * بر سر قرطاس دو پر باز کرد
 پای ز سر کرد و ز لب درفشاند * مخزن اسرار بپایان رساند
 بود حقیقت بشمار درست * بیست و چهارم ز ربیع نخست
 از گره هجرت شده تا این زمان * پانصد و پنجاه و نه افزون ازان^(۱)
 شکر که این نامه بعنوان رسید * پیشتر از عمر بپایان رسید
 شکر که این نظم حقایق نظام * گشت بتوفیق الهی تمام^(۲)
 گوهر دریای گرامیست این * مخزن اسرار نظامیست این
 بار خدایا ز کرم عفو کن * از خلل و سهوز صاحب سخن
 و آنکه بود طالب این نظم خوش * در خط جرمش قلم عفوکش
 در نظر هر که رسد این کلام * خاتمتش خیر بود والسلام
 این شعر * شکر که این نامه الخ در آخر بعضی نسخه گلستان سعدی
 شیرازی رح دیده شد پس یا الحاقیست یا توارد - و مستعار خود
 نتواند بود چه دعوی رح در آخر آن نسخه متبرکه بعدم استعارت
 تصریح کرده و فرموده * شعر *

کهن جامه خویش پیراستن * به از جامه عاریت خواستن
 * در کشف الظنون آورده - مخزن الاسرار نظامی نظم
 بمهرامشاه و اتمه فی اربع و عشرين من ربیع الاول سنه (۵۵۹) ویرا پنج

* نظم *

شاعری را سه چیز می باید * تاکه اشعار بر مراد آید

طبع، تحصیل و فیض یزدانی * هرکرا نیست زائر میخاید

این شرح در کتابخانه دهلوی است و هم در کتابخانه سوسیته
نمبر (۸۲۹) اما ناتمام - و یکم از ابراهیم تتوی - و یکم از امان الله -
این هر دو در کتابخانه دهلوی *

(۲) و برین وزنست مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی که
در برابر مخزن الاسرار گفته - نام او ابوالحسن و لقب عین الدین و
ترك الله - چه پدر او از امرای قبیلۀ لاجین بوده که از اترک نواحی
بلخ اند - و مدعو در قیامت به محمد کاسه لیس کذا فی النفحات -
و در شعرا ملقب بطوطی هذ - زاد بگرامی نوشته اول کسی که
خمسۀ شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلویست سپس
خواجوی کرمانی انتهای در بهارستان مسطور است که خسرو
دهلوی در شعر متفنی است غزل و مثنوی ورزیده و همه را بکمال
رسانیده - هرچند در قصیده بخاقانی نرسیده اما غزل را از وی
گذرانیده - جواب خمسۀ نظامی کسی به ازو نگفته انتهای در خزینة
الاصفیا آورده که بر اشعار فی البدیهه گفتن طبعش آنچنان قادر
بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار شیخ نظام الدین
گنجوی فرموده است در درهفته تمام کرد - و این رتبه و شیرین کلامی
محض او را از برکت آب دهن پیر روشن ضمیر خود حاصل

قیمت خود هردو عالم گفته * نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

میر مرتضی رضی راست * شعر *

بیا رقیب که قسمت برادرانه کنیم * جهان و هر چه درو هست از تو پاراز من

ملا طغرای مشهدی در آشوبنامه نوشته - شیخ نظامی چون

در مدینه سخنوری گردیده از خمسۀ مثنویات به پنجتن پاک

رسیده - چون در خانۀ فکر کمر نطق بطلب مخزن بست - گرد

ناصری از نزدیک دامن کلامش دور نشست * قطعه *

مخزن او نه چنان رتبه اسرار گرفت * که نگویند کلامش بنظر آیه نماست

مصرع اول آن بسمله را گشت دوم * مفتی این سخن از علم حقیقت طغراست

شرح مخزن الاسرار یک از محمد بن رستم بن احمد بن محمود

البلخی - و درو نوشته که شیخ نظامی اعجوبۀ جهان و نادرۀ گیهاست

چنانکه خسرو که یک از عجایب خلقت خدای تعالی بوده در

حمسه مدح او فرموده * شعر *

نظامی کابچیان ریخت در حرف

همه عمرش دران سرمایه شد صرف

چنان در حمسه داد اندیشه را داد

که با سبع شدادش بست بنیاد

نظامی خود سخن ناگفته نگذاشت

ز خوبی گوهر ناسفته نگذاشت

و همه اسباب شاعری شیخ نظامی را جمع بود انوری گوید

بر همین قول فیصل اند والہ داغستانی و آذربائیجان و صاحب
 سلم السموات و شرع الشعرا و غیرهم کما مر - خسرو ملک سخنوری
 رحمۃ اللہ علیہ شب جمعہ فوت شده است در سنہ (۷۲۵)
 خمس و عشرين و سبعمائه - و مدت عمر وی هفتاد و چهار سال
 بوده است - و در پائین شیخ خودش دفن کرده اند - طوطی شکر مقال
 مادۀ تاریخ وفات - در بدونی مسطور است - خسرو شاعران علیہ الرحمۃ
 و الرضوان خمسہ را در سنہ (۶۹۸) ششصد و نود و هشت بنام
 سلطان علاء الدین در مدت دو سال تمام ساخته و ازان مطلع الانوار را
 در دو هفته گفته - مولانا شہاب معنائی در تاریخ وفات او قطعہ
 گفته بر تختہ سنگی نقش فرمودہ بالای مزار میر نصب ساخته و
 قطعہ این است *

میر خسرو خسرو ملک سخن * آن محیط فضل و دریای کمال
 نثر او دلکش تر از ماء معین * نظم او هفتی تر از آب زلال
 بلبل داستان سرائی بیقربین * طوطی شکر مقال بی مثال
 از پی تاریخ سال فوت او * چون نهادم سر بر انوی خیال
 شد عذیم المثل یک تاریخ او * دیگرے شد - طوطی شکر مقال

مطلع مطلع الانوار * بیت *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * خطبہ قدس است بملک قدیم

* در توحید باری تعالی *

معرفت آموز شناسندگان * معصیت آموز هراسندگان

آسمان اول (۹۴) مطلع الانوار خسرو دهلوی

شده که سلطان المشايخ نظام الدین قدس سره از راه عنایت
بدعائش انداخته بود انتهى دولت شاه نوشته خمسۀ امیر خسرو
گویند هزده هزار بیت است و خمسۀ شیخ نظامی بیست و
هشت هزار بیت - هرآینه ایجاز در فصاحت و بلاغت مطلوب است
و مرغوب - خواجه خسرو پادشاه عاشقانست - ازانش خسرو نامست - و
در مملک سخنوری این نامش تمامست - در حق او مرتبۀ سخن گذاری
ختم است و امیرزاده بایسنغر خمسۀ امیر خسرو را بر خمسۀ شیخ
نظامی تفضیل داد - و خاقان مغفور الخ بیگ انار الله برهانه
قبول نکرد و معتقد نظامی بود - و در میان این دو پادشاه
بکرات جهت این دعوی تعصب دست داد - و بسبب خمستین
باهم مقابله کرده اند - اگر آن تعصب درین روز بود خاطر
نقاد جوهریان بازار فضل این روزگار که عمرشان بخلود ابد پیوسته
باد راه ترجیح نمودند - القصه معانی خاص و نازکیهای امیر
خسرو دهلوی و سخنهای پر شور عاشقانه او آتش در نهاد آدمی میزند
انتهی - سرآمد روزگار او ملا جامی که استادی و حکمی او نزد همه
مسلم است راه ترجیح نموده و پنج گنج نظامی را پراز در و گوهر
فرموده و خسرو را از زر ده دهی چنانکه گفته * شعر *

کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زر ده دهی
زر از سیم اگر چند برتر بود * بسے کمتر از در و گوهر بود

(۱) دیدنیست و با سخنگذاری فردوسی که هم ازو گذشت سنجیدنی ||

نعره زنان دولتِ نوح لقا * متعک الله بطول البقا

* در مقاله اولی *

قول سه کس نیست بدهر استوار * شاعر و قرعه زن و اختر شمار
خسرو من کوش براه صواب * تات شود ترک خدایی خطاب
بدانوی گفته که در نفحات از سلطان المشایخ نظام الاولیا قدس الله
سره العزیز نقل میکنند که روز قیامت هر کس به چیزه نازد و
ناز من بسوز سینه این ترک الله است - و میر خسرو غالباً باین
معنی اشارت میفرماید * بیت * خسرو من کوش الخ انتهی -
و هم خسرو روح فرماید * بیت *

برزانت چون خطاب بنده ترک الله رفت
دست ترک الله بگیر و هم باللهش سپار
چون من مسکین ترا دارم همینم بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقم آمرزار

* در مقاله چهارم *

قطره آبه نخورد ماکیان * تا نکند رو بسوی آسمان

دولتشاه گفته که در توحید این بیت خاصه امیر خسرو است -
خان آرزو در سراج نوشته - گویند که بعدِ خمسهِ گفتنِ میر خسرو
خمسهِ میر را بسببِ همین بیت سخن فهمانِ هندوستان بر خمسهِ
شیخ نظامی ترجیح دادند - قوسی ایرانی شستری گوید که ای عجب
که بیست و پنج هزار بیتِ شیخ که هر بیت با نظم ثریا دعوی

زنده باقی که جهان آفرید * کی مرد آن زنده که جان آفرید

انور یانوارا شعری نمود * عنصر یانرا بر باعی ستود

* در مناجاتِ اول *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یکِ مورِ لنگ

جمله جهان عاجز یک پای مور * وای که هر قادرِ عالم چه زور

به که ز بیچارگی جان خویش * معترف آیم بنقصانِ خویش

* در نعتِ اول *

ابلقِ ایام در آخر گش * زاویه فقر قفاخر گش

گیسوی و رو نور و دخانش بهم * ابروی او با مزه نون و القلم

در مدحِ پیرِ خودش سلطان المشایخ نظام الدینِ اولیا قدس سره

سکه کارش بفروع و اصول * تابع قال الله و قال الرسول

عین شریعت بطریقش در است * شرع اگر عین نباشد شراست

مفتخر از وی بعلامی منم * خواجه نظام است و نظامی منم

در اینجا خود را بصنعتِ شاعری نظامی ساخته

* در مدحِ سلطان علاء الدین *

بینج نهال که تو آبش دهی * میوه شاخش نبود جز بهی

* در صفتِ سخن و سخنور *

ملکِ سخن کان صفتِ برتر است * نسخه دیباجه پیغمبر است

و آنچه کند اهلِ سخن باز بست * معجزه گرنیست کرامات هست

* در خلوتِ دوم *

نیز بذکر شیخ نظامی قدس سره آورده که چون خواجه
امیر خسرو بجواب کتاب مخزن الاسرار کتاب مطلع الانوار تصنیف
کرد و در وی نوشت * شعر * دبدبه خسرویم اه از غیرت این سخن
شمشیر برهنه از غیب بروی نمودار شد حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین بحمایه وی در رسید و آستین مبارک خود در پیش
شمشیر بداشت و آستین آنحضرت قطع گردید انتهای صاحب
غیاث در مفتاح الکوز رقم کرده گویند چون حضرت امیر خسرو بر قبر
حضرت نظامی رفته این بیت خواند * شعر * دبدبه خسرویم اه *
ناگاه از قبر حضرت نظامی رح شمشیر برهنه برآمد مگر حضرت
نظام الدین اولیا شفاعت کردند انتهای رفتن امیر خسرو بر قبر شیخ
نظامی و آنکه اینچنین کلمات بے ادبانه بر زبان آوردن استبعاد
تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر منقول شد - شاعر گفته

* نظم *

تیغ نظامی که برآمد چو برق * از سر خسرو سر مو بود فرق
ماه رخس راست دو پیکر شده * گرنشده پنجه پیرش چو درق

* در خاتمه کتاب *

بر سر هر نامه که آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت
تا قول او * شعر *

از اثر اختر گردون خرام * شد بدو هفته این مه کامل تمام
و همه بیت آوری اندر شمار * سیصد و ده برشمر و سه هزار

برابری میکند یک مرتبه باین بیت نیافتند معینا مضمون این
بیت از خاقانیست که در چند موضع تکرار نموده * شعر *

مرغ که آبکی خورد سر سوی آسمان برد

گویی اشارت‌یست این بهر دعای شاه را

انتهی در سبب نظم کتاب اشاره بحکیم نظامی و تتبع مخزن الاسرار
کرده و گفته * بیت *

آن نمط آرم که همه ناقدان * فرق ندانند ازین تا بدان

کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند

در بعضی نسخه - دبدبه خسرویم الخ محمد قاسم همدشاه استرآبادی
مشهور بفروشته در تاریخ خودش می آرد که در تذکرة الاتقیاء مسطور است
که امیر خسرو نسبت باستادان ماضیه زبان طعن گشوده خصوص
در انوقت که خمسۀ نظامی را جواب میگفت - و سلطان المشایخ از باطن
ایشان ترسانیده منع کرده و امیر خسرو در جواب گفته که در پناه
شمایم آسیبی بمن نرسد - قضا را وقت که این بیت گفت * کوکبه خسرویم اه

تیغ برهنه حواله امیر خسرو شد - و امیر خسرو نام شیخ و شیخ
فریدالدین مسعود گنج شکر بزبان آورد - درین صورت دسته پیدا شد
و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازان گذشته بر درخت کُماره که
در آنجا بود رسید - و امیر خسرو بخندت شیخ آده خواست
که اظهار آن حال نماید - شیخ سر آستین بدر نمود - من بعد
امیر خسرو سر بزمین نهاد و دعا کرد انتهی و در خزینة الامیفا

دل متحیر که چه داند ورا * روح درین گم که چه خواند ورا
 کن مکن اذراست ز نو تا مکن * آنچه کند کیست که گوید مکن
 مورچه جایکه نهد پای راست * او بشب تار بداند کجاست
 * در نعت *

چون بسریر عرب آن جم نشست * رب عرب بر همه عالم نشست
 کرد لوا نصب در ایران هو * تحت لوا آدم و من دونه
 سوی بمو گیسوی او مشک خشک * فرق نبوده سر مرئی ز مشک
 بے غلط آنجا که چنین موبود * مشک نگویم که از آهو بود
 در مدح سلطان معزالدین کیقباد

* شعر *

نافه و خلقت که زد از مشک دم * هردو بهم زاده شد از یک شکم
 لیک جزین فرق نشاید گزید * کز طرف مشک شد آهو پدید
 * در صفت مناره *

دیدن اورا کله افکند ماه * بلکه فکانش گه دیدن کلاه

* در صفت حوض *

بسکه زمین رفت بهمراهیش * گاو زمین شد خورش ماهیش
 در ته آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

(۱) کله افکندن - انداختن - کنایه از شادی و خوشحالی نمودن

و فریاد زدن از روی شوق و انتعاش خاطر باشد در بدست آمدن

چیزه که مرد مان همه طالب آن باشند - برهان و مدار ۱۱

سال که از چرخِ کهن گشت بود * از پسِ ششصدنود و هشت بود
 صبح که خورشیدِ جنابش نوشت * مطلعِ الانوار خطابش نوشت
 (۳) و برین وزنست نسخهٔ عجیبهٔ قران السعدین که نغزکِ مثنوی
 است مخاطبِ بمجمعِ اوصاف و امیرِ خسرو رح پیدش از خمسهٔ آنرا
 در بیانِ ملاقاتِ ناصرالدینِ بقراخان حاکمِ بنگاله با پسرِ خود سلطان
 معزالدین کیقباد پادشاهِ دهلی تصنیف کرده - و دران اوصافِ
 دهلی و مسجدِ جامع و مناره و حوض و قصر و فواکه و نوادرِ انجارا
 و چتر و تیر و قلم و دیگر چیزهای شاه را یکیک بخوبترین وجه
 باز نموده - و دادِ سحرپردازی و صنایع داده سیما صنعتِ ایهام را پایه
 برتر نهاده - و در میانِ بیشتر داستان غزلهای هوش ربا گفته -
 و شگرفیهایی داستانرا بنظم بریک قافیه و وزن ادا کرده که اگر همه را
 جمع کنند یک قصیده جلوه گر شود - و این از اختراعاتِ اوست

* سرخیِ اولِ آن *

شکر گویم که بتوفیقِ خداوندِ جهان * بر سرِ نامه ز توحید نوشتم عنوان
 نامِ این نامهٔ والاست قران السعدین * کز بلندیش بسعدین سپهر است قران
 * اشعارِ اولِ این نسخه *

حمدِ خداوند سه ایم نخست * تا شود این نامه بنامش درست
 واجبِ اولِ بوجودِ قدم * نه بوجودِ که بود از عدم
 پیشتر از فکرِ خردپروان * بیشتر از وهمِ فراستگران
 فکرتِ صاحبخردان خالِ او * معترفِ عجز در ادراکِ او

آسمان اول (۷۳) قرآن السعدین خسرو

حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفقه و
ادراک خدمت اکابر آن زمان سیمّا حضرت مخدومی المولیّ
الجامی قدس الله سرّه السّامی و شیخ الاسلام و میرعلیشیر نموده -
و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملا ازو پرسیدند
که این بیت حضرت میرخسرو چه معنی دارد * شعر * ماه نوے الخ
شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی
ازان میسازند انتھی در بیان زمان تصنیف و تاریخ آن میفرماید * شعر *
باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه
تا ز دل کم هنر و طبع بست * راست شد این چند خط نادرست
سیاخته گشت از روش خامه * از پس شش ماه چنین نامه
در رمضان شد بسعادت تمام * یافت قرآن نامه سعدین نام
انچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت
سال من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی
در ختم کتاب *

منکه درین آینه پر خیال * بگر سخن را بنمودم جمال
کس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حقّه برآورده ام
ساخته ام این همه لعل و گهر * از خویی پیشانی و خون جگر
هر گهره بیت و کانه درو * هر ورق ملک و جهان درو
صاحب هفت اقلیم گوید که قرآن السعدین چهار هزار بیتست
و میرخسرو خودش درین باب فرموده * بیت *

* سرخی *

صفت آتش و آن گرم و بهاش بدی * که شب و روز بود شمع دل و میوه جان
آتش از اینجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
گرچه زبردست عناصر نشست * گشت بسرما همه را زبردست
بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
* در صفت کشتی گفته و در سفته *

ساخته از حکمت کار آگاهان * خانه گردنده بگرد جهان
نادر حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
گاه روش همراه او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب
جاریه هند زبانش سلیم * حامل چندین بچه لیکن عقیم
عکس که بنمود بآب اندرون * کشتی خصمست که بینی نگون
ماه نوبه کاصل وی از سال خاست * گشت یک ماه بده سال راست
در مدار الافاضل آورده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
درختیست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
بیت امیر خسرو دهلوی بمولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
رسید در معنی سال و ماه تردد بسیار کردند و رساله در آن باب
تحریر فرمودند اما بمراد نرسیدند الا بهمین قدر که فرمودند - یا
چیز خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگر گوید * شعر *
هلال بهر آن مه ساخت از سال * مهیا کرد زرق دایه فی الحال
انتهی در نفایس المآثر نوشته که شیخ جمالی دهلوی در زمان

گفتہ اورا شنو و گوش باش * گفت مرا بشنو و خاموش باش
 سحرورانی کہ درو دیدہ اند * خامشی خویش پسندیدہ اند
 مثنوی اوراست ^(۱) نئی بگو * بشنو و از دور دعای بگو
 این ہمہ ز انصاف نگر زور نیست * گر تو نہ بینی دگرے کور نیست
 گر بندے این نمط جان نواز * بوکہ دلم را بتو بودے نیاز
 لیک چو سرہا ہمہ زان بو خوشست * عود تو انجا علف آتشست
 تا بود آواز قمری بیاف * کس نہدہ گوش با آواز راغ
 آنکہ چشیدست می خوشگوار * درد کشد درد سر آرد خمار
 و رہوست می نگدارد عنان * میکشد دل بخیال چنان
 کوشش آن کن کہ درین راہ تنگ * زان گل تر بوی دہد نہ رنگ
 از پی بخشش بخدای آر روی * لیک عنایت ز بزرگان بجوی
 سوز سخن را نہ بخامی طلب * پختگیں ہم ز نظامی طلب
 سوز تکلف خس و خاک ستر است * چاشنی سوختگان دیگر است
 لیک اگر پند من آری بگوش * مصلحت آنست کہ مانی خموش
 چل شد و در پنجهت آمد نشست * پیش ببین پیش کہ آفتی نشست
 نوبت توبہ است گرانی مکن * روی بہ پیریست جوانی مکن
 نسخہ شرح قران السعدین مسمی بنور العین از نور الحق خلف
 شیخ عبدالحق محدث دہلوی رح در کتابخانہ دہلیست ناتمام *

(۴) و برین وزنست مثنوی جلال فراہانی - فراہان

وز ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزار
 بود در اندیشه من چندگاه * کز دل دانند حکمت پناه
 چند صفت سازم و آبش دهم * مجمع اوصاف خطابش دهم
 باز نمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست
 طرز سخن را روش نو دهم * سکه این ملک بخسرو دهم
 نو کنم اندازه رسم کهن * پسر و پسران پیشروان سخن
 درنگرم تا چه در افشاندن نام * تا بچه ترتیب سخن رانده ام
 در آخر خطاب خون گوید * بیت *

پیشه خموشی کن و دم ساز شو * بلبل باغ آمده باز شو
 ز رهوسِ مثنویت در دلست * حل کنم این بر تو که بس مشکست
 در روشی کز تو نیاید مرو * گفت بدم مشنو و نیکو شنو
 نظم نظامی بلطانت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر
 پس چو تو کم مایه و بسیار لاف * در شمری مهره خویش از گراف
 چیست در آن کم که بجویش باز * تا چه گفتست که گویش باز
 پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود بختن سودای خام
 زین دو خیال که ترا کمر است * جستن آن مایه خیال کز است
 بگذر ازین خانه که جای تو نیست * وین ره باریک بپای تو نیست
 کالبدی داری و جان اندروست * هرچه تودانی به از آن اندروست
 تا بود این سکه ی عالم درست * بر تن تو کی بود این شقه چست
 به که درین جنبش طبع آزمای * سر بنهی اول و انگاه پای

آسان اول (۷۷) مونس الابرار عماد فقیه کرمانی

خواجو مادح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابواسحاق والی شیراز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم ختان علی سهل ابن شاه مذکور قصیده گفته بعرض رسانید - شاه طبقه پرزر عنایت کرد خواجو بمجرد مشاهده طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فرط انبساط در هوا پرواز کرد فی سنة ثلث و خمسين و سبعماية (۷۵۳) موضح او در تل الله اکبر شیراز است انتهى در دولتشاهی و مرآة العالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعماية (۷۶۲) نوشته - و آچه در نسخه ریاض الشعرا هشتصد و چهل و دو بفرق یکصد نوشته غالباً سهواست شعر اول روضة الانوار

زینت الروضة فی الاول * بسم الله الصمد المفضل

* در ترتیب کتاب بخطاب خود میگوید *

گرچه سخن پرور نامی تویی * معتقد نظم نظامی تویی
در گذر از مخزن اسرار او * برگذر از جدول پرگار او
خیز از آن پرده نوائی بساز * بر خط آن خطه سرائی بساز
خازن مخزن دل دانی اوست * مخزن اسرار خرد رای اوست
مخزن اسرار حقیقیش دان * روضه انوار الهیش خوان
من چو شدم صید عبارات او * کشت مرا کشف اشارات او
از نظرش فیض بقا یافتم * کلی قانون شفا یافتم

(۶) و برین وزنست مونس الابرار عماد فقیه کرمانی

معاصر حافظ شیرازی - در بهارستان جامی نوشته خواجه عماد فقیه

آسمان اول (۷۴) روضة الانوار خواجوي کرمانی

قصیده ایست از اعمالِ قم - در تذکرة الشعرا مرقومست که قدوة الفضلا
جلال الدین بن جعفر قراهنی نور مرقدہ مردِ کریم و اهلِ مروت و
فتوت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کرد و فضلا
و شعرا را خدمت نمود - شاعر خوشگوشت و تتبع سخن شیخ عارف
شیخ سعدی شیرازی میکند - و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد
بہزار بیت زیاده از آن - بسیار بے نظیر گفته این داستان از انست

* بیت *

بزرگے داشت یک تارہ باغ * لاله درخشنده درو چون چراغ

* تا قول او *

تا نشوی بزرگ آسا جلال * غم نخوری در طلب ملک و مال
این داستان درین تذکرہ و آتشکدہ و ہفت اقلیم و مجمع الصنائع
و ہفت قلزم تمام منقولست - سنہ وفات سید جلال علیہ الرحمہ
(۷۳۶) نوشته اند *

(۵) و برین رزنت روضة الانوار خواجوي کرمانی کہ

ملقبست بنخلبند شعرا و معاصر شیخ سعدی شیرازیست - و مرید
شیخ علاء الدولہ سمنانی - لفظ خواجو مصغر خواجہ -
در بہارستان جامی مرقومست کہ خواجہ کرمانی در تزیین الفاظ
و تحسین عبارات جہدِ بلیغ دارد لہذا ویرا نخلبند شعرا میگویند
انتہی در ہفت اقلیم نگاشته کہ کمال الدین خواجو خمسہ را
در اثنای سفر نظم کردہ - آزاد بلگرامی در خزائن عامرہ نوشتہ کہ

نام ز دیوانِ ادب یافته * مونس الابرار لقب یافته
 باد مبارک قدمش بر عماد * یافته در مقدم او هر سراد
 * فی موضوع الکتاب *

دوش خرد پیر من و رهنمای * آنکه عزیز است بر اهل رای
 گفت که موضوع کتاب تو چیست * راوی این قصه پر غصه کیست
 گفتمش ای شمع منیر دماغ * ما ظلماتیم و تو روشن چراغ
 آتشِ فکرت که دلم بر فروخت * عویصفت جمله وجودم بسوخت
 تا رسد امروز بهر انجمن * رائحه عنبیری انقاس من
 نظم دهم صد گهر پند را * جمع کنم موعظه چند را
 واقعه قصه شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز
 جمله روایت ز بزرگان کنم * و آنچه از ایشان شنوم آن کنم
 بے ادبست آنکه ز خود گفت باز * گر حقیقت شنوی در مجاز
 از من سرگشته نه معقول پرس * هرچه بپرسی همه بمنقول پرس
 * فی خاتمة الکتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز در فضل بیای نصیب
 جلوه گر بکر ضمیر نگر * زاده اقلام دبیر نگر
 هرچه ز شمع خردش نیست نور * یا بود از قاعده شرع دور
 و آنچه ز نون نی کلکم چکید * و آنچه ز عطر نسف شد پدید
 گر همه قند است بآتش در آر * و ر همه عود است بآتش سپار
 گوشِ مکن هرچه ز خود گفته ام * در نبود آنچه منش سفته ام

وی از کرمانست و شیخ خانقاه دار بوده است شعر خود را بر واردان خانقاه خوانده است و استدعای اصلاح میکرده - و از اینجا میگویند که شعری شعر همه اهالی کرمانست انتهی واله داغستانی نوشته شیخ عماد الدین فقیه کرمانی از دانشمندان کامل و از کاملان و اصل بوده در تصوف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفر و شاه شجاع بوده - این هر دو از معتقدان وی بوده اند - وفاتش در سنه (۷۷۳) اتفاق شده در شیراز مدفونست - اشعار خوب از وی بسیار ضبط کرده اند انتهی در دولتشاهی نوشته که خواجه عماد فقیه کرمانی با وجود علم و تقوی و جاه و مراتب شاعر کامل بوده - شیخ آذری علیه الرحمه در جواهر الاسرار میگوید که فضلا برانند که در سخن متقدمان و متأخران احوانا حشوه واقع شده السخن خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که دران سخن اصلا فتور نیست نه در لفظ و نه در معنی - و از سخن خواجه عماد بوی عبیر می آید بمشام صاحب دلال و هنروران بلکه از بوی جان زیباتر مینماید انتهی -

* مطلع مونس الابرار *

حمد الهی بنگار ای دبیر * چون رقم مشک بروی حریر

* در سبب نظم کتاب *

دل ز خدا دولت توفیق جست * نفحه از گلشن تحقیق جست

وقت مصفا شد و دل شادمان * مثنوی کرد بنا در زمان

چون بصفای روی بهنگامه کرد * نامش ازین روی صفانامه کرد

ناکسے بودے - نام او محمد است و اسم پدرش عبد اللہ مولد و
و منشا او طرق درویش^(۱) بوده کہ من اعمال ترشیز است - و ابتدای
حال بہ نیشاپور آمد و از مولانا سیمی تعلیم خط برگرفت تا در
علم کتابت ماهر شد و زیبا نوشتے و تخلص کاتبی بدان سبب بوده
است - و در علم شعر و شاعری نیز وقوف یافته است و انصاف
آنست کہ کاتبی در اقسام سخنوری صاحب فضلست و در هنگام
فراغت و انزوا بجواب خمسہ شیخ نظامی مشغول شدہ چنانچہ
مشہور است اکثر از کتاب خمسہ^(۲) را جواب گفتہ بر وجہ کہ پسندیدہ
اکابر است - در ویای عام کہ در اطراف ممالک در شہور سنہ تسع
و ثلاثین و ثمانمایہ (۸۳۹) واقع بود آن فاضل غریب مظلوم در
شہر استرabad دعوت حق را لبیک اجابت گفت و ازین پیشہ
پراندیشہ ہمرغزار جنان رسید رحمۃ اللہ علیہ - و مرقہ منور مولانا
محمد کاتبی در خطہ استرabad است - و بعد از غزلیات و مقطعات
و قصاید اورا چند مثنویست مثل مجمع البحرین و دہ باب تجنیسات
و "حسن و عشق و ناظر و منظور و بہرام و گل اندام و غیر ذلک انتہی -
در بہارستان جامی مسطور است کاتبی نیشاپوری و در معانی
خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد
اما شعر وی یکدست و ہموار نیست - انتہی * آغاز گلشن ابرار *

(۱) ن - درادوش - ن - و رادس - و در بعضی ازان و در مرآۃ الحیال

طرف درویش || (۲) ن - محزون || (۳) ن - ناصر و منصور ||

من ز بزرگان چو حکایت کنم * نغز بود هرچه روایت کنم
نامه ام از خامه بعنوان رسید * درد دل خسته بدرمان رسید
هفصد و شصت و ششمی سال بود * کاخر این نظم نکوفال بود *

(۷) و برین وزنست گلشن ابرار مولانا کاتبی بقول والاجذاب

داکتر اسپهنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده که رساله وار بطبع آورده *
نام کاتبی محمد و بسبب حسن خط کاتبی تخلص میکند چنانکه
هرگاه او را با بدر شیدروانی منظره و مشاعره واقع بوده او در حق
بدر گفته

لقب کاتبی دارم ای بدر اما * محمد رسید اسم از آسمانم
محمد مولانا هست و توبری * بانگشت از هم ترا بردارم
و نشان مولد خود چنین میدهد *

همچو عطار از گلستان نشاپورم و * خار صحرای نشاپورم من و عطار گل
در دولتشاهی آمده مولانا کاتبی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه
هدایت از لی در شیوه سخن گذاری مساعد طبع فیاض او بوده که
از بحر معانی چندین در بساحل وجود از رشحات کَلک گوه ربار او
نثار یافته - ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - معانی غریبه صید
دام او گشته - و توسن تند نکته دانی طبع شریف او را گردیده -
با وجود لطافت طبع و سخنوری مذاق او را جامه از خمخانه عرفان
چشانیده اند بلکه از وادی فقر بسرحد یقینش رسانیده اند - نام
و شهرت دنیا در نظر همتش خسته نموده - و شاعر طامع نزد او

سمرقندي که معاصر ملام جاميست گفته که عارف معارف يقين نور الملة والدين مولانا عبدالرحمن جامي ادام الله برکاته - اصل مولد بندگان مولانا ولايت جامست منشا دارالسلطنه هرات - ابتداي حال بتحصیل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای روزگار شد - و با وجود علم و فضل دست در دامن طلب میداشت تا درد طلب دامنگير همت عالیش گشت - و دست ارادت بجانب عرفان مآب شيخ الاسلام قبله المحققين وسيد الواصلين سعد الحق والدين کاشغري قدس الله سره العزيز داد که از خلفای خاندان مبارک خواجه بهاء الحق والدين نقشبنده بوده - و بندگان مولانا مدتی در قدیم مولانا سعد الملة والدين بسر برده و خدمات پسندیده نموده و رياضات و مجاهدات فقر و سلوک حاصل ساخته - و ببرکت خدمت همایون آن مرد خدا بندگان مولانا را مقام عالی در تصوف و فقر پیدا شد - و بعد از شيخ خود خلف الصّدق و جانشین او شد چنانچه سلاطین عالم از دعا و همت بندگان مولانا استفاده میگیرند و فضایل اقالیم بمجلس رفیع او ترسل میجویند - متّع المسلمین بطول بقائه - و آنچه از مصنفات بندگان مولانا حالا از قوه بفعل آمده و محبوب و مطلوب اکابر و افاضل است نفحاتمت در بیان حالات اولیاء الله العظام در نثر و جواب چند نسخه منظوم شيخ نظامي مثل مخزن اسرار و غیرهم و چند نسخه معما و چند کتاب در تصوف - بعنایت ازلي و هدايت

بسم الله الرحمن الرحيم * تاج حکومت و کلام قدیم

در فهرست داکتر اسپرنگر صاحب - تاج حکومت بطبع آمده ؟

(۸) و برین وزنست ساقی نامه مسیحی که با رعایت

تجنیس در قافیه بدین وزن گفته - واله دانستانی نوشته مسیحی

نام شاعر است در زمان قدیم بوده - ساقی نامه گفته است این

ابیات از انجاست * نظم *

ساقی وحدت قدح از خم آر * باز رهان جان مرا از خمار

باده ز جان ده بمن بلیخبر * تا کنم از باغ هوس بیخ بر

دست طلب چون بغمت در زدم * حلقه صفت روی بهر در زدم

مژده بجان باد که دلبر یکیست * روی بهر جانب و دل بر یکیست

(۹) و برین وزنست تحفة الاحرار ملا جامی قدس

سره السامی که برای ناقص مجیب درجه دوم است خمس نظامی را -

جز خسرو و جامی کم کس هر پنج کتاب را جواب بشایستگی تمام

باجام رسانیده علی التخصیص مخزن الاسرار را که بقول صاحب

هفت اقلیم که مخزن الاسرار معجزه ایست در اشعار - و بقول

امیر خسرو دهلوی علیه الرحمة * شعر *

سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند

کتاب لاجوابست و ازینجاست که بیشتره همچو هاتفی و هلالی

جواب این کتاب ندارند یا بعضی گفته اما دلپسند نیفتاده همچو

مرکزادوار فیضی فیاضی و حسن گلوسوز زلالی کما یجیی - دولت شاه

تسعین و ثمانمائه (۸۹۸) از خمخانه وحدت ذوالجلال و الافضال
جام زلال لقای حضرت برکف گرفت و معاشر عشرتسرای عشق
و محبت را موده رستگاری از تنگنای غربت کرامت فرمود، انتهى -
دیگر احوال فرخنده مآل ملا جامی و کیفیت افاده و استفاده و
تالیفات و تصنیفات وی از همین نگمله باید جست - و در سلم السموات
و ریاض الشعرا هم نوشته که اصل مولانا جامی از اصفهانست
و مولدش جام - در مرآة الخیالست - ملا جامی صفای ظاهر و
باطن بدرجۀ کمال داشت همه تصنیف او در ایران و توران و
هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاد هیچکس انگشت اعتراض
بران نتوانست نهاد انتهى در شرح الشعرا نوشته که مولوی عبدالرحمن
جامی جامع علوم ظاهر و باطن همچو او بی درجهان کم خاسته انتهى
واله داغستانی گوید - عدد تصانیف ملا جامی پنجاه و چهار است
موافق عدد اسمش (ای تخلص او) منظومات بسیار دارد
چهار دیوان و مثنویات سبعة و نیز مثنوی در تعریف کعبه
معظمه گفته - وی در عذوبت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر
و شکستگی نفس و پختگی بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
ملاحات الفاظ و فصاحت گفت و گو و بلاغت طرز عذیم المثل است -
تاریخ وفاتش را امیر علی شیر چنین یافته * شعر *

کاشف سر الهی بود بیشک زان سبب

لم یزلی بعد الیوم همواره از امواج این بحر حقیقت و معرفت
درد آنها بساحل وجود خواهد ریخت انشاء الله العزیز - و مؤلف
راست * شعر *

ای نیرِ حقایق و دینِ قرنِها بتاب

وی عنصرِ کمال و یقینِ سالها بمان

انتهی - ملا عبد الغفور لاری شاگرد رشید مولانا جامی در تکملة
نفحات نوشته که ولادت حضرت جامی علیه الرحمة والرضوان
در خرداد چو جام بوده است وقت العشا ثالث والعشیرین من
الشعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانیة (۸۱۷) لقب اصلی
ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و اسم مبارک ایشان
عبد الرحمن است - در بیان تخلص خود فرموده اند * نظم *

مولدِ جام و رشقة قلم * جرعة جام شیخ الاسلامیست

زان سبب در جریده اشعار * بدو معنی تخلص جامیست

والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت
اصفهانست (محله ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یکم از
فرزندان امام محمد شیبانی را رحمة الله علیه در عقد نکاح خود
در آورده بوده اند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ویست -
و مدت حیات ایشان بهشتاد و یک که عدد حروف کاس است
رسیده بود که ساقی دوز در هژدهم محرم الحرام سنة ثمان و

و خرف ریزه چند بے اعتبار از رفت وروب بزمگاه شکسته جامی
 فراهم آورده - چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاهوار مخزن الاسرار
 حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار
 مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نامش
 برند - چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بمنزله ایست
 که فصیح زبانان عجم در بیان اوصاف آن اعجمی اند - و این
 در دقت معانی و لطافت اشارات بمثابة که نادره گویان عالم
 در معرض جواب آن معترف بابکم - اما امیدواری چنانست
 که چون این میوه نیم خام از باغستان نیستی و پستی رسیده -
 و این غنچه ناتمام از خارستان فروتنی و زیردستی دمیده - بحکم
 مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ - خورای خوان کرم اخوان الصفا افتد - و
 نافذگشای مشام قبول خلان الوفا گردد * **اول تحفة الاحرار** *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست صلائے سر خوان کریم

* در مناجات چهارم *

اهل دل از نظم چو محفل نهند * باده راز از قدح دل دهند
 رشحه ازان باده بجای رسان * رونق نظمش ز نظامی رسان
 قافیه اینجا که نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سزا ست
 * در ختم کتاب و خاتمت خطاب *

خامه که بر موجب جف القلم * خشک بیستاد ازین خوش رقم

گشت تاریخ وفاتش - کاشف سراله

انتهی آذر اصفهانی در آتشکده آورده مولانا جامی در مراتب نظم کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری استاد است هفت مثنوی بسلبک نظم در آورده مشهور بسبعة احق - بعد از خمسة نظامی کتابه بآن امتیاز ملاحظه نشده انتهی - ملا جامی رح در دیباجة مثنویات هفتگانه خود فرموده که - و چون این مثنویات هفتگانه بمنزله هفت برادرانند که از پشت پدر خامه و شکم مادر درات چینی نژاد بسعدت ولادت رسیده اند و از مطموره غیب متاع ظهور بمعموره شهادت کشیده میشاید که بهفت اورنگ (که در لغت فرس قدیم عبارتست از هفت برادران که هفت کوکب اند در جهت شمال ظاهر و حوالی قطب شمال دایر) نامزد شوند * رباعی *

این هفت سفینه در سخن یکرنگند

وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند

چون هفت برادران برین چرخ بلند

نامی شده در زمین بهفت اورنگند

و در خطبه مذکور که بر تحفة الاحرار نوشته است گفته که این صدف پاره چند است بیه مقدار از جست و جوی کارگاه بے سرانجامی گرد کرده شده -

(۱) عدد این ششصد و نود و هفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکه

در سراله دورا و دو الف که ملفوظست بحساب آورده شود || (۲) این

بر ترجیع سبعة جامی بر خمسة خسرو دهلوی اشعار دارد - وفیه ما فیه ||

آسمان اول (۸۹) مثنوی آصفی - منظر الابصار

(۱۱) و برین وزنست مثنوی آصفی هروی بقول آذر اصفهانی - آصفی که دیوان غزلیات او مطبوع شده از تلامذۀ مولانا جامیست - در آتشکده آورده که آصفی خواجه نعمت الله که از اعظم واعیان هرات بوده صاحب ذهن صافی و سلیقه وافی و صاحب دیوانست و مثنوی در بحر مخزن الاسرار گفته که بنظر نرسیده - و بعثت وزارت سلطان ابوسعید آصفی تخلص میکرده انتہی - و هكذا فی الفهرس المطبوع للدکتر اسبرنجر *

(۱۲) و برین وزنست منظر الابصار قاضی سنجانی قاضی تخلص - در ریاض الشعرا آورده که قاضی سنجانی از اولاد شاه سنجان بوده - منظر الابصار از منظومات اوست که در جواب مخزن الاسرار بنام امیر علی شیر گفته - این یک بیت از انجاست * شعر *
خارش اگر ریخت بپا بولهب * پای گل و خار نباشد عجب
تخلص قاضی بوده انتہی *

(۱۳) و برین وزنست فتوح الحرمین محیی لاری - او از تلامذۀ علامۀ درانی و جامع فضیلت و سخندانست در سلك شعرائی سلطان یعقوب انتظام داشت و تازمان شاه طهماسب صفوی در قید حیات بوده - توفیق زیارت حرمین مکرمین یافته و بعد معاودت ازین سفر برکت اثر مثنوی فتوح الحرمین بنام سلطان مظفر بن محمود شاه گفته و صد هزار سکندری جایزه یافته - کذا فی ریاض الشعرا و خزائن عامره - ابتدای آن اینکه * بیت *

بهر دعا از لبِ اُمِّ الْکِتَاب * حرفِ سقا' للهش آمد خطاب
 روحِ امین دست بآمین گشاد * چرخِ برین سبکِ پروین نهاد
 گفت جزاک الله ازین فیضِ پاک * از تو بسجاده نشینانِ خاک
 نقشِ شغفانامه عیسیست این * یا رقمِ خامه مانیست این
 غنچه از گلبنِ ناز آمده * یا گله از گلشنِ راز آمده
 صبحِ طرب مطلعِ انوارِ اوست * جیبِ ادب مخزنِ اسرارِ اوست
 لفظِ خوش و معنی ظاهرِ درو * آبِ زلالست و جواهرِ درو
 بسته حروفش تنقیحِ مشکفام * حورِ مقصورات فی الخیام
 ماشطه خامه چو آراستش * از قبل من لقبی خواستش
 تحفه الاحرار لقب دادمش * تحفه باحرار فرستادمش
 هیکلِ آیاتِ گرامیست این * حرزِ حمایتِ گرامیست این
 شکر که این رشته به پایان رسید * بخیه این خرقه بدامن رسید
 مهرنه خاتمه این خطاب * شد رقمِ خاتم تم الکتاب
 و در اولِ یکم از دواوین او که مسمی بفاتحه الشبابت است این بیت آمده
 بسم الله الرحمن الرحیم * اعظم اسمای علیم حکیم
 و در ابتدای دیوان دیگر این شعر * نظم *

بسم الله الرحمن الرحیم * طرفه خطابیست ز سفرِ قدیم

(۱۰) و برین وزنست مثنوی 'کعبه' جامی که در مدح

کعبه شریفه زاده الله شرفا فرموده - بعض اشعار این مثنوی
 در بیان فتوح الحرمین محی لاری می آید *

آسمان اول (۹۱) مظهر آثار هاشمی کرمانی

ساطع - راقم حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است -
و تقی اوحدی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
میشود - آخر قَطَاعِ الطَّرِيقِ در راه کیچ و مکران ویرا بشهادت
زسانیده در معنی قاید صراطِ مستقیم وصالِ وی بحضرتِ عزّت
شده اند انتهای و بفهرستِ انگریزی سنه وصالِ هاشمی نهصد و
چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
من خمسة الامیر هاشم نظمها فی مقابلة المخزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم * فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بردم این مهد کهن پرده را * در کشم از روی سخن پرده را
در نظر آرم بهزاران نیاز * از صدف سینه گهرهای راز
بار کنم قفل طلسم سخن * عرضه دهم جوهرِ قسم سخن
شرح کمالات نظامی کنم * پیروی خسرو جامی کنم
نقش کنم بر ورق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار
همنفسان دم روح الامین * نکته سرایان سخن آفرین
خاصه حکیم که بسحر حلال * بست زبان همه اهل کمال
چهره گشایی صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دیای جود * گوهر شهرار محیط شهود

آسمان اول . (۹۰) فتوح الحرمین - مظهر آثار

ای همه کس را بدرت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
در تحریص سفر حج شعر ملا جامی می آرد و میگوید * بیت *
گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارف جام این مقال
ای ز گلت تازه سر حب دل * ماند ز حب وطنت پا بگل
خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطرب عشاق براه حجاز
در آخر کتاب گوید * نظم *

محیی ازین هردو طلب کام خویش * کام دل خویش و سرانجام خویش
و آنکه در فهرست مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را بملا جامی
نسبت کرده سهواست - سنه وفات محی (۸۹۹) هـ

(۱۴) و درین وزنست مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی -
در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه سوسیته نام این مثنوی
مظهر الاسرار رقم کرده - و در آتشکده و غیره مظهر آثار - و اله
داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوة
صوفیان صفة صفا و سرحلقه سلسله اهل و فاست - حضرتش
مرجع فضلا و درگش ملجأ غریبا بوده شرح فضایلش زیاده
از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر -
در مجالس ارغون شاه بر جمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی
مظهر الآثار از نتایج آن فاضل تحریر است که در جواب مخزن الاسرار
و تحفة الاحرار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصرف را
در آنجا درج نموده است که قوت طبع و علو فطرتش را برهانیست

فکرت من چون بفکر اندر خش * یافت ز گنجینه توفیق بخش
 فوج بفوجم ز معانی حشر * خوانده و ناخوانده در آمد ز در
 هر نمط را که بر آراستم * بهتر از آن بود که می خواستم
 کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند
 گرچه برو ختم سخن نقش بست * سکه من مهر زرش را شکست
 خامه خسرو چو گه ربار شد * نامه او مطلع الانوار شد
 کرد در آن نامه تکلف بے * گفت جوابی که چگوید کس
 بزم سخن را بسخن ساز کرد * بر همه کس راه سخن باز کرد
 فهم رموزش نکند هر کس * زانکه معانیست بے در بے
 زبده اسرار حقایق همه * محض اشارات دقایق همه
 گفته او در نظر نکته دان * میدهد از علم لدنی نشان
 آنچه درین مایده افکند شور * سرپس از قوت طبع است وزور
 این می صاف از قدح دیگر است * مستی او را فرج دیگر است
 هست درین بزمگه دلفروز * نوبت هراهل دل پنج روز
 دور قدح طی شد و ساقی نماند * در خم دوران می باقی نماند
 چون می خسرو بتمامی رسید * دور می عشق بجامی رسید
 آنکه قلم ابلق میدان اوست * گوی سخن در خم چوگان اوست
 شمع همه باده پرستان عشق * گرمی هنگامه مستان عشق
 در ره معنی بدم پیر جام * از می باقی شده فانی تمام
 زبده اشرف حقایق صفات * عمده اعیان دیار هرات

نکته سرائی که بحسنِ کلام * ملک سخن یافت نظم مش نظام
 ساخت طلسم بهزاران خیال * سر بسر از صنعتِ شعب کمال
 برده سبق کنگر و جش ز عرش * چشمه خورشید درو گشته فرش
 ماند دران طرفه طلسم سپنج * از گهر بحر سخن پنج گنج
 بر در آن مصطفی گنج خیز * ساخته ز الماس سخن تیغ تیز
 کرد پس از کوکبه آن بنا * بر همه اصحاب سخن این ندا
 منکه سرائند این نو گلم * در چمن فضل مهین بلبلم
 پیکر از قالب نور ختم * شعبده تازه برانگیختم
 مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 تیغ ز الماس سخن ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 گشت چو آن درج لاکِی تمام * کرد روان مخزن الاسرار نام
 ملک سخن گشت مسلم برو * خواند ثنا جمله عالم برو
 خامه او از خط جف القلم * چون ز پی ختم سخن شد علم
 مهر زد از خاتم تم الکتاب * بست بروی همه راه جواب
 لیک در فیض ازل بسته نیست * هیچ در بسته پیوسته نیست
 بسته بقید یست گشاد کمند * هر گره بهر گشاد یست بند
 هست درین دایره تیز رو * نوبت هر کار بوقته گرو
 چون ز قضا لایحه نو رسید * کوکبه نوبت خسرو رسید
 خامه بر آرد بفکر جواب * ماند قلم بر ورق آفتاب
 بر سر دیباجه ز روی که داشت * این دوسه بیت که نوشتم نگاشت

کلک بیانش بهزاران سریر * زد رقم مشک بروی حریر
 خاتمه بر نامه دوران کشید * ختم سخن بر سر عنوان کشید
 لیلک بود نقش سخن حرف کن * پیش سخن بند ندارد سخن
 گنج سخن تحفه عالی بود * فیض الهی متوالی بود
 زین سخن اصحاب یقین آگهند * کین همه صورت کلمات الٰلهند
 هست جهان نسخه انشای او * مظهر اسما و مسماي او
 نوبت هر اسم ز قسمه دگر * گردش هر یک بطلمه دگر
 بسته بهر اسم بود حکمت * خاصیت و سلطنت و نوبت
 کرد پس از دور سنین و شهر * نوبت اسم متکلم ظهور
 بعد دو قرن از کرم ذوالمنن * عشق بمن داد کلید سخن
 با همه محتاجی و عجز و نیاز * ساختم از بسمله مفتاح راز
 مدراج هر گنج که بشکافتم * چون کف آزاده تهی یافتم
 پیشتر از مرتبه اهل فکر * مصطفی گنج سخن بود بکر
 چون در آن مصطفی مقرر شد * گنج معانی همه مشروح شد
 آنچه توان گفت نظامی ربود * باقی آن خسرو جامی ربود
 از گهر و گنج دران سزمین * ماند همین جای تری بر زمین
 من بچنین خشک زمین کرده جا * بسته دل خویش بفضل خدا

* شعر *

تا قول او

خواستم از روح نظامی مدد * وز نفس خسرو و جامی مدد
 در پایان ستایش ارباب سخن گوید

نادر معمور^۱ فضل و کمال * خلوتی انجمن اهل حال
 منکه و تقریر کمالات او * عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت * سلسله لوح و قلم در گرفت
 آنچه نظمش دم تقریر یافت * این دوسه بیتست که تحریر یافت
 ای کرمت چاره گر کارها * مرهم راحت نه آزارها
 اهل دل از نظم چو محفل نهند * باد^۲ راز از قدح دل نهند
 رشی ازان باده بجای رسان * رونق نظمش بنظامی رسان
 پست چو خاکست بریز از نوش * جرعه از بزمگه خسروش
 قافیه انجاکه نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سزاست
 بر سر خسرو که بلند افسراست * از کف درویش گله در خورا است
 این نفس از همیت دارن منست * وین هوس از بخت زبون منست
 ورنه از انجاکه کرمهای تست * کی بودم رشته امید سست
 مدح و نظامی و چو خسرو هزار * شایدم از جام سخن جرعه خوار
 گفت جواب بلسان فصیح * روح فزا همچو بیان مسیح
 نظم خوش و معنی وافی همه * بحر صفا و در صافی همه
 فاتحه لوح معانیست این * ^(۱)خمسه مخوان سبعه مثنایست این
 ختم سخن گشت بنامش درست * گفت جواب همه شیرین و چست
 ملک بیان را بفصاحت گرفت * خوان سخن را بملاحت گرفت
 قلم طبعش چو گه ریبار شد * نامه او تحفه الاحرار شد

آسمان اول (۹۷) مظهرالانار هاشمی کرمانی

انچه توگفتی همه سنجیده است * دلکش و مطبوع و پسندیده است
زین دو سخن انچه مرا آرزوست * شهرت و آوازه نام نکوست
بوی خلف در گل ایام نیست * گر خلف هست بجز نام نیست
در خم این مهد کواکب گهر * نیست یکم چون پدر از صد پسر
حمد خدا را که درین روزگار * شیخ نظامیست ز مردان کار
به که باخلاص روم سوی او * دیده مذور کنم از روی او
چون بسوی پیر سخن رو کنم * روی سخن را بسوی او کنم
کای سخنت در همه عالم پسند * نظم خوش گهر بحر نژده
لطف کن و بهر دل چون منم * ساز کن از گنج هنر مخزن
تا بود از نظم تو نامی شوم * در همه آفاق گرامی شوم
بر سر پا خاست وزیر از نشاط * گفت بسلطان زره انبساط
خضر رخت هادی توفیق باد * جلوه گشت وادی تحقیق باد
شاه بخیل و سپه نامدار * شد زره صدق و کرامت سوار
رفت سوی شیخ ز بهر طواف * با نظر بیغش و مرآت صاف
بهر هدایا بطریق جمیل * زر بشتر برد و جواهر به پیل
ساده غلامان که بحسن و جمال * یافته بود از همه جا خال خال
ساخت مرصع بطلا جوق جوق * کرد چو خورشید مزین بطوق
مشک سرشتان سواد جمال * مردمک دیده ارباب حال
انچه بآن مرد خدا هدیه برد * عقل مهندس نتواند شمره

هاشمی از لوثِ غرض پاک باش * برتر ازین مشیتِ غرض ناک باش
دست بزن بر سخنانِ بلند * تا نرسد بر سرِ کاخشِ کمند
بادِ معنی ز نظامی طلب * چاشنی از خسرو و جامی طلب
اهلِ سخن را بدعا یاد کن * روح و روان همه را شاد کن
در موعظه دوازدهم

گفته بے فایده بنهفته به * هرچه پسندیده بود گفته به
شیخ نظامی که سخن ملکِ اوست * گوش کن این نکته که از کلکِ اوست
لب مگشاگرچه در نوشهاست * کز پس دیوار بسے گوشهاست
حکایتِ رفتنِ سلطان بهرامشاه بصحبتِ حکیم گرامی شیخ نظامی
و جهتِ نیکنامیِ خود استدعایِ تالیفِ مخزنِ اسرار نمودن
دادگر بود همایونِ خصال * عادل و دریادل و صاحبِ کمال
شاهِ فلکِ مسند و افجمِ سپاه * خسروِ جم کوکبه بهرامشاه
بسکه نکو طبع و خردمند بود * در طلبِ موعظت و پند بود
داشت وزیرِ بنسب نامدار * عارفِ موزون و فضایلِ شعار
طرفه شبیه آن شهِ روشن ضمیر * روی سخن داشت بسوی وزیر
گفت چه سازم که در ایامِ من * زنده جاوید شود نامِ من
گفت وزیر از ره تدبیر و رای * کای همه گمشدگان رهنمای
آنکه ازو زنده بود نامِ کس * در دوجهان نامِ نکویست و بس
یا خلفی بعد تو در روزگار * از تو و نامِ تو بود یادگار
شاه ازین نکته چو گل بر شکفت * برگ گل از غنچه برآورد و گفت

آسمان اول (۹۹) گوهرشوار عبدی جنابدی

خیمه برون زد ز گل و آب تن * رفت بمسراج بیان سخن
آنچه پس پرده اسرار بود * جمله در آیینۀ او رو نمود
ساخت کتابی که ز اوج برین * نعره برآمد که هزار آفرین
نامه خود بر همه فرخنده ساخت * نام خود و نام همه زنده ساخت
نسخه او معدن امید شد * مخزن گنجینه جاوید شد
هاشمی آنها که نظر یافتند * از نفس اهل هدر یافتند
هست درین پرده سرای کهن * نام نکو باقی و باقی سخن
* در خاتمه گفته *

شکر که این نظم بدایع نظام * گشت بتوفیق الهی تمام
در بلد تنه حریم شمال * حرسه الله عن الاختلال
نهد و چل بود که از فیض پاک * نقش بقایامت برین لوح خاک
نامه خاصیت مبرا ز عیب * صفحه او مظهر آثار غیب
لجرم این نامه قدسی نظام * شد ز قضا مظهر آثار نام
۱۵ و برین وزلست گوهرشوار عبدی جنابدی - در
ریاض الشعرا نوشته عبدی گونابادی اصلش از تونسست شاعری
خوبگوی خوش اعتقاده بوده مداحی اهل بیت طاهره میکرده
کتاب گوهرشوار از تصنیفات اوست از انجاست * بیت *
عشق چو شد قفل بقا را کلید * منت جان بهر چه باید کشید
شکر که به عشق بتان نیستم * چون دگران زنده بجان نیستم
بهاءالدین عاملی در کشکول خودش این چند شعر از او آورده که در

چون بحضور آمد و ممتاز شد * محترم زاویه راز شد
 مکرمیت بیکد و اندازه شد * عهد قدیم از سرتو تازه شد ^(۱)
 چون سخن از هر طرفی گفته شد * گرد تکلف ز میان رفته شد
 شاه سخندان سخن آغاز کرد * قصه پوشیده خود باز کرد
 کرد پس از مکرمیت بیقیاس * از کرم حضرت شیخ التماس
 تا رقم نسخه مخزن کند * گنج نهان بر همه روشن کند
 شیخ مدد خواست ز فیاض جود * ملتمس از شاه ولایت نمود ^(۲)
 از پی این مرده شه غامدار * کرد بسم نقد گرامی نثار
 ساخت یک منظر فیروزه نام * تا بکند شیخ درانجا مقام
 عرصه آن منظر میناسرشت * روح فرا همچو حریم بهشت
 اهل صفا معتکف آن حریم * ساده رخاں خادم وانجا مقیم
 زرکمران در پس دیوار و در * بسته چو زنجیر بخدمت کمر
 حور و زادان ملایک سرشت * ساده بیاضان سواد بهشت
 با دل گویا و زبان خموش * چون در دیوار همه چشم و گوش
 بسکه درو شمع شب افروز بود * تا بسحر شب همه شب روز بود
 بود مهیبا همه اسباب او * منعم و خوشدل همه احباب او
 با همه قدر و عدم احتیاج * یافتی از گنج و برقع خراج
 چون دلش از قید جهان ساده شد * خاطر او از همه آزاده شد
 سر بگریبان تحویل کشید * پای بدامن توکل کشید

ای غزالی بحق شاه نجف * که سوی بندگان بیچون آی
 چونکه بیقدر گشته آنجا * سر خود گیر و زرد بیرون آی
 سر غزالی که غین باشد اشاره بهزار روپیه است - غزالی بجانب
 خانزمان خورامید و در مرفزار آسودگی جا گرفت و سالها با او بسر
 برد - و اشعار آبدار در مدح او نظم کرد - و بعد از مقتول شدن
 خانزمان رو بآستان اکبری آورده و بعواطف دارایی و خطاب
 ملک الشعرائی تحصیل مباحثات نموده - در مفتاح التواریخ نوشته
 که در عهد دولت طبقه تیموریه اول اوست که باین خطاب نامور
 شده و پس از فیضی و طالب آملی و قدسی و کلیم هر یک این
 خطاب یافته انتهی - غزالی در سنه نهصد و هشتاد و هشتاد
 از عالم گذشته - شیخ فیضی که از معتقدانش بوده تاریخ فوت او
 صوری و معنوی گفته

* قطعه *

قدوه نظم غزالی که سخن * همه از طبع خداداد نوشت
 نامه زندگانی او ناکه * آسمان بر ورق باد نوشت
 عقل تاریخ وفاتش بدو طور * سنه نهصد و هشتاد - نوشت
 در نفایس المآثر این چند شعر از مشهد انوار آورده * بیت *

پاکی دامن خود آنکس که جست * دامن ازین خاک بهفت آب شست
 آنکه درین لوث نیارد تاب * نه که بهفت آب بهفتاد آب
 ترسم ازین گدیده گرمابه گون * از حدّث خود جنب آیی برون
 خیز غزالی و قلم تیز کن * بحر سخن را گم - روانگیر کن

طالع مطالع پیری گوید * شعر *

زود چو شمعیت فتد از سر کلاه * چند کنی موی سفیدت سیاه
موی سیه گریصد افسون کنی * قد که در تا گشت باو چون کنی
و که مرا بر چهل افزود پنج * وز پی آن قافیه گزیدید رنج
منکه دومویم ز سپهر ائیر * پیش حریفان نه جوانم نه پیر
رام نگرند جوانان بمن * من نکنم نیز به پیران سخن
آنکه درین مرتبه داند مرا * هیچ نداند که چه خواند مرا
در نفایس المآثر و هفت اقلیم بسیار اشعار آبدار ازین مثنوی منقولست
۱۶ و برین وزنست مشهد انوار غزالی مشهدی - در هفت اقلیم

و مرآة العالم و خزائن عامره مرقومست که مولانا غزالی طوسی
بفضایل کمالات صوری و معنوی محلی بوده و بغایت رنگین و
و مجلس افروز و خوش صحبت میزیسته - غزال خیال رام او -
و خیل خیل آهوان در دام او * نظم *

آنکه در شیوه گویاری * ابر خواهد ز بیانش یاری

در قفس کرده صریر قلمش * طوطیانرا ز شکر گفتاری

و مولانا ابتداء بهند دکن وارد شده چنانچه باید اختر میرادش صعود
نمود لاجرم علیقلیخان مشهور بخانزمان که از عمده امرای اکبری
و حاکم جونپور بوده شخصی را با چند سراسب و هزار رویه خرج راه
بوی فرستاده مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که در
بدیهه گفته مستفاد میگردد * قطعه *

آسمان اول (۱۰۳) نقش بدیع غزالی مشهدی

یافته انتهی - اشعار نقش بدیع منقول از هفت اقلیم و خزانه * بیت *
خاک دل آنروز که می بیختند * رشحه از عشق برو ریختند
دل که بآن رشحه غم اندود شد * بود کبابی که نمکسود شد
دیدۀ عاشق چو دهد خون فاب * هست همان خوی که چکد از کباب
بے اثر مهر چه آب و چه گل * بے نمک عشق چه سنگ و چه دل
چند زنی قلب سیه بر محک * سنگ بود دل چو ندارد نمک
ذوق جنون از سر دیوانه پرس * لذت سوز از دل پروانه پرس
آنکه شرر تخم نجاتش بود * شعله به از آب حیاتش بود
سبحه شماران نریا گسل * مهره گل را نشمارند دل
غفلت دل تیرگی جوهر است * خاک بران لعل که بدگوهر است
آهن و سنگ که شرارے دروست * خوشتر از آن دل که نه یارے دروست
در هفت اقلیم این چند شعر هم نوشته * نظم *
از پس این پرده سیمابگون * آنچه نبایست نیامد برون
هر سر موئی که درین رشته است * از سر یک رشته جدا گشته است
تا نشوی خوار مشو خود پرست * هست بصد خوبی ما هر که هست
پای عزیزان ز سر ما به است * عیب کسان از هنر ما به است
بے هنری زان شدۀ عیب جوی * بے هنر البته بود عیب گوی
نام خود و نام پدر زنده کن * مرده خود را بهنر زنده کن
از پدر مرده مگو هر زمان * گر نه سگی دم مزین از استخوان
خوش پسرانی که سمن غیغ اند * تا خطشان نیست تنک مشریند

آسمان اول (۱۰۲) مرآة الصفات و نقش بدیع

پایه معذی بثیّا رسان * کوکبه شعر بشعرا رسان
هست جهانگیرتر از مهر و ماه * تیغ زبان من و شمشیر شاه
تا سخنی سوی لب از جان رسد * جان بلب مرد سخندان سد
پسکه شدند از توضیعقان دلیر * گشت صف مورچه زنجیر شیر
۱۷ و برین وزنست مرآة الصفات او که در ستایش اکبر شاه
گفته - در نفایس المآثر این ابیات از آنجا آورده * شعر *

آنکه قضا پیشرو تیر اوست * قاف قدر حلقه زهگیر اوست
تاج ده تارک رویی تنان * سرشکن گبر قوی گردنان
شاه فلک مسند خورشید رخس * ملک ستانده و اقلیم بخش
گر بکشد تیغ جهان سوز را * قطع کند سلک شب و روز را
ورنخورد مهر می از جام او * تبغ شود موی بر اندام او
سوی فلک گرفتند چشم کین * آب شود چرخ در زمین
رای وی از عقل جوان پیرتر * بخت وی از صبح جهانگیرتر
ابر حیا کان کرم بحر جود * تازه گل گلشن چرخ کبود
خسرو عادل دجمشید - درای * اکبر غازی شه گیتی گشای
باد درین سقف برانگیخته * تا بابد ریخته و بیخته
گرد فنا بیخته بردشمنش * نقد بقا ریخته در دامنش

۱۸ و برین وزنست نقش بدیع او - در هفت اقلیم و خزانه عامره
نوشته که از جمله اشعار که غزالی در مدح خانزمان نظم کرده
نقش بدیع است که هزار بیت دارد و بر هر بیت یک اشرفی صله

۲۰ و برین وزنست منظور انظار رهایی مروی - در مرآة العالم آورده که رهایی مروی از نبایر شیخ زین الدین خوافیست منظومات رنگین و اشعار متین دارد و در اوایل ایام سلطنت عرش آشیانی اکبر پادشاه از خراسان بهندوستان رسیده مثنوی منظور انظار را که در برابر مخون اسرار گنجور گنجه پرداخته بنام نامی و القاب گرمی آنحضرت موشع ساخته گذرانید و از انعام و احسان آن پادشاه فضلا پناه بهره مند گردید - و تاریخ تمامی آن نسخه سامی نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) مرقوم نموده و پس ازین تاریخ باندک مدتی مرغ روح آن طوطی هند شکرخایی از قفس تن رهایی یافته بشاخسار قدس پرواز کرد - این چند بیت که در ستایش عرش آشیانی از آن کتاب بلاغت ایابست منظور انظار سخن فہمان روزگار باد * شعر *

چرخ که این قبة خروگاہ تست * حالہ زدہ گرد رخ ماہ تست
ذات تو لعلست و جہان حقہ * اطلس چرخ از علمت شقہ
می ز گبت خون جگر میخورد * زہر بدور تو شکر میخورد
مس بقبول تو چو زر میشود * عیب بلطف تو ہنر میشود

۲۱ - ۲۲ و برین وزنست دوتا مثنوی نویدی شیرازی صاحب دو خمسه - در فہرست انگریزی از تذکرہ تقی کاشی آورده کہ خواجہ زین العابدین علی عبدی بیگ نویدی شیرازی صاحب دو خمسه است بتصانیف دیگر عبدی تخلص میکنند - سوای خمسه جام جمشید ہم دارد - در اردبیل سنہ (۹۸۸) ہجری وفات

آسمان اول (۱۰۴) قدرت آثار غزالی مشهده

کاش خط آرند ز اول برون * تا دل عشاق نسازند خون
بارے اگر نوحط اگر ساده اند * هستی ما را بفنا داده اند
راه دل آنها که نشان داده اند * روی نکو دیده و جان داده اند
روی نکو گرچه سراسر خوش است * بند آیم که عاشق کُش است
لاله عذارے که جفاجوی نیست * همچو گلے دان که درو بوی نیست
دل نه بهر چشم سیه مبتلاست * تیز نگه کردنِ خوبان بلاست
در شکن زلفچه سودا که نیست * در خم گیسو چه بلاها که نیست
قوله نام خود و نام پدر الخ درین معنی شعرِ امیر خسرو دهلوی
علیه الرحمة که در مقاله دوم مطلع الانوار واقع شده خیل
خوبتر است میفرماید * شعر *

از هنر خویش گشاسینه را * مایه مکن نسبتِ دیرینه را
زنده بمرده مشو ای ناتمام * زنده تو کن مرده خود را بنام
از پدر مرده ملاف ای جوان * گرنه سگی چون خوشی از استخوان
۱۹ و برین وزنست قدرت آثار غزالی مشهده بقولِ داکتر

اسپهنگر صاحب فهرست مطبوعه کتاب اوده و غیره *

غزالی مشهده سر دیوان خود مسمی باثار الشبَاب قصیده

دارد بشرح حروفِ بسمله - مطلعش اینکه * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست شهاب از پی دیو رجیم

در تاریخِ بدآونی نوشته که غزالی در سجّ گفته * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * وارث ملک است محمد حکیم

در طلب هر چه بسر میبیری * آن طلب اوست اگر بنگری
 طالب یاری و ندانسته * بر سر کاری و ندانسته
 نیستی آگاه که با شوق یار * دست در آغوشی و سر بر کنار

۲۴ و برین وزنست مثنوی قاسم کاهی - ابوالفضل در
 آیین اکبری گفته که کاهی عرف میان کالی لخته رسمی علوم
 اندوخته بود و بسا از آینده گفتی - بداننی گوید که میان کالی کابلی
 اگر چه صحبت مشایخ متقدمین و زمان مخدومی مولوی جامی
 قدس سر و غیر ایشانرا دریافته اما همه عمر بالحد و زنده
 صرف کرده و بالاین همه صفت راستگی و آزادی و بذل و ایثار او
 بوجه اتم است انتهى محمد امین رازی گوید در پانزده سالگی
 خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و پس از آن در بکر
 بصحبت هاشمی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده منفعت
 بسیار یافته عمرش آنچه شهرت دارد صد و ده ساله بود چنانچه
 از روی ظرنگی میگفته که من از خدا ده سال خوردترم - تاریخ فوت
 او را شیخ فیضی چنین یافته * شعر *

تاریخ وفات سال و ماهش جست * گفتا - دوم از ماه ربیع الثانی
 در آتشکده نوشته که املش از سادات گلستاده و در ترکستان متولد شده
 و در کابل نشو و نما یافته و مشهور بکابلی گشته این چند شعر اوراست
 چشمه که میزاید ازین خاکدان * اشک مقیمان دل خاک دان
 نرگس شهبود هر بهار * آنکه بزود بلب جوینار

یانت انتهی میرزا علاءالدوله کامی قزوینی در نفایس المآثر نوشته که
عبدی نوبدی خمسة گفته است با آنکه تمامی روز اوقاتش
صرف استیفا و نویسندگی میشود و در شبها ب فکر شعر می پردازد
از اشعار بسیار است انتهی و در ریاض الشعرا مرقومست خواجه
عبدی بیگ مفردة نویس شیرازی در سلک محرران دفترخانه
شاه طهماسب ماضی انتظام داشته بغایت خوش طبعیت و
عالی فطرت بوده در سیاق و حساب نظیر نداشته - در جواب خمسة
مثنویات جواب دارد نوبدی تخلص میکرده - سام میوزای مبرور در
تحفة السامی نیز ذکر وی نموده انتهی محمد امین رازی در هفت اقلیم
نوشته که او دو مرتبه تتبع خمسة نموده انتهی در نفایس المآثر
و هفت اقلیم از مثنوی مخزن او این چند شعر آورده * شعر *

ای دلم آزرده اندیشه ات * غارت خواب و خور من پیشه ات
حرف تواندیشه شبگرد من * وقف خیالت دل پردرد من
کرده نمک لعل تو در می زخال * گشته بدور لب تو می حلال
شوق کجا تاب صبروری کجا * عشق کجا طاقت دوری کجا

۲۳ و برین وزنست مشاهد داعی شیرازی در سلم السموات

نوشته که شاه نظام الدین محمود داعی شیرازی با سلطان ابوسعید
شاهرخ معاصر بوده - از آثار او مثنوی موسوم بمشاهد بحسن عبارت
و لطف اشارت موصوفست و از انجاست * شعر *

در طلبند اهل جهان دیر شد * هیچ ندیدم که یک سیر شد

آسمان اول (۱۰۹) خلدبرین ملاوحشی کرمانی

دریافت آنها کرامت کند - انتهی *

۲۷ و برین وزنست خلدبرین مولانا وحشی کرمانی
که هیچگاه بے زمزمه دردی و سوز نبوده است و پیوسته عشق
بر مزاجش غالب بوده کذا فی هفت اقلیم - آذر اصفهانی گوید
اصل آنجناب از بافق من اعمال کرمانست - اما چون اکثر اوقات
مولانای مزبور در دارالعباده یزد بسر می برده مشهور بیزدی شده
الحق سخنانش ملاحظه تمام و حالاته ما لا کلام دارد - از مراتب عشق
و عاشقی آگاه و غزلیات رنگینش باین معنی گواهست - و سه مثنوی
دارد یکی در بحر مخزن الاسرار مسمی بخلدبرین بد نگفته (و در
دیگر بجای خود می آید) گویند در مجلس باده پا بعالم بقا نهاده
انتهی - صاحب فهرست انگریزی گفته که سنه وفات او بقول
تقی کاشی نهصد و نود و دو (۹۹۲) - یا نهصد و نود و یک -
و در مرآةالعالم نوشته که عزیزه تاریخ فوتش گفته * ع *

بلبل گلزار معنی بسته لب (۹۹۱)

و آنچه در مرآةالخیال نوشته که وحشی دولتبادی در سنه هزار
و شصت و سه مرغِ روحش از قفس بدن پرواز نموده انتهی اگر این
دیگر بمست نسبت هر سه غزل مندرج آن تذکره که در دیوان وحشی
کرمانی موجود است باو درست نبود و اگر همان یکیست زمان و مکان
غیر معتبر - خلدبرین مرتب بهشت روزه است - آغاز آن

خامه بر آرد صدای صریر * بلبل از خلد برین زد صغیر

چشم بتانست که گردونِ دون * بر سرِ چوب آورد از گل برون
 در سلم السموات^۱ دو شعر پسین را بعدی جاویدی منسوب کرده والله اعلم *
 ۲۵ و برین وزنست مهر و وفا سالم - کامی در نفایس المآثر
 آورده - سالم - محمد بیگ ولد ابوالفتح بیگ ترکمانست - در ایام
 جوانی کرکیراق قاضی جهان بود - از ملازمت ایشان بشیراز رفت
 و تحصیل نمود و حالا در تبریز است - شاعر و بلیغ است و سلیقه
 موافق دارد و منظومات او بسیار است مهر و وفا - تتبع یوسف زلیخا -
 و شاهنامه - از کتاب مهر و وفا اوست که در صفت پیری گفته * شعر *

چون غم پیری بکس رو نهد * روی بر آیینۀ زانو نهد
 هر دم از آیینۀ زانوی خویش * روی اجل را نگرد سوی خویش
 چشمک اگر چه کذبت چار چشم * یکدو قدم جا نکند کار چشم
 لرزه در افتد ز ضعیفی بپا * دست شود از پی رفتن عصا
 خلعت شیبست چو دهد آسمان * رگ شود آجیده و ش از تن عیان

۲۶ و برین وزنست مظهر الاسرار حکیم ابوالفتح دواپی -
 محمد طاهر نصرآبادی نوشته که حکیم ابوالفتح دواپی لاهیجی
 خلف حکیم دواپیست و طبیب هوشمند است بکمالات آراسته
 نسخ و شکسته را خوب می نویسد - و در شعر هم خالی از
 لطف نیست - شعر بسیار گفته چنانچه مثنوی در بحر مخزن
 مسمی بمظهر الاسرار گفته - اسرار مخفیۀ دران در جست - چون
 فقیر قابلیت فهم آن معانی ندارم اکثر نفهمیده ماند خدا توفیق

عقل که هست از همه آگاه‌تر * در راه او از همه گمراه‌تر

راه بکنهش نبرد عقل کس * معرفتُ الله همینست و بس

این مثنوی که جزو پیش نیست در مطبع لیبی بطبع آمده *

۲۸ و برین روز نیست مجمع‌الابکار جمال‌الدین عرفی شیرازی - بعضی

جا مجمع‌الافکار بفا دیده شد و برخه مخزن الاسرار عرفی خوانند - بدوانی

گوید عرفی شیرازی جوانی بود صاحبِ فطرتِ عالی و فهمِ درست و

اقسامِ شعر نیکو گفته اما از بس عجب و نخوت که پیدا کرد از دلها

افتاد و به پیری نرسید - اول که از ولایت بفتحپور رسید پیشتر از همه

بشیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب پیش آمده و او

در منزل شیخ می بود و محتاج الیه او از وی بهم میرسید و در

آخر در میانه شکرآبها افتاد و او بحکیم ابوالفتح ربطه پیدا کرد و

از آنجا بتقریب سفارش حکیم بخانخانان مرتبط شد و روز بروز هم

در شعر و هم در اعتبار او را ترقی عظیم روی داد دیوان اشعار و

مثنوی دارد در بحر مخزن اسرار که مشهور آفاقت انتهى -

داعستانی گوید عرفی شیرازی پختگی و شستگی الفاظ و عذوبت

کلام و نازکی مضمونرا باهم جمع نموده است الحق از شعرا کم کسی

باین جلالت شان گذشته انتهى - در خزانه عامره آورده که عرفی

سی و شش سال عمر یافت و در لاهور سنة تسع و تسعین و

تسعمایه (۹۹۹) در آغوش زمین خوابید فتم - شیخ ابوالفضل

در آیین اکبری گوید که عرفی شیرازی از کوتاه بینی در خود

* تا قول او *

طرحِ نوے در سخن انداختم * طرحِ سخنِ نوعِ دیگر ساختم
 بر سر این کوی جزاین خانه نیست * رهگذرِ مردمِ بیگانه نیست
 ساخته‌ام من بتمنای خویش * خانه اندر خورِ کالای خویش
 هیچ کس نیست بهم‌سایگی * تا زنده طعنه به بیمایگی
 با نی مخزن که نهاد این اساس * مایه او بود برون از قیاس
 خانه پر از گنج خداداد داشت * عالمی از گنج خود آباد داشت
 از مددِ طبعِ گهرسَنجِ خویش * مخزنِ آراست‌بی‌گنجِ خویش
 بر دران گنج فراوان بکار * مخزنِ صد گنجِ چه صد صد هزار
 گوهرِ اسرارِ الهی درو * آنقدر اسرار که خواهی درو
 هر که بهم‌سایگی او شتافت * غیرتِ شاهي جگرش را شکافت
 شرط‌ادب نیست که پهلوی شاه * غیرِ شهنوا بود آرامگاه
 منکه در گنج طلب میزنم * گام درین ره بادب میزنم
 * در توحید گوید *

آنکه بما قوتِ گفتار داد * گنجِ گهر داد و چه بسیار داد
 کرد بما لطفِ رفیعِ عمیم * نادره گنج و چه گنجِ عظیم
 آنکه ازین گنج نشد بهره‌مند * قیمتِ این گنج چه داند که چند
 بود یکی ذاتِ هزاران صفت * واحدِ مطلقِ صفتش عینِ ذات
 زنده باقی احدِ لایزال * حیّ توانا صمدِ ذوالجلال
 زنگ‌زدای دلِ دلخستگان * قفل‌گشای درِ دربستگان

شیرکشایند * پستان صبح * یاسمن افشان گریبان صبح
 زمزمه کاو لب ناقوس دل * داغ فروز دم طاووس دل
 زیور آواز * ناقوسیان * چشمه آرایش طاووسیان
 آستی افشان نسیم صبا * آشتی انگیز اثر با دعا
 جوهر آییند * حوری و شان * جرعه پیمانه معنی کشان
 انجمن آرای حرم سماع * نوحه طراز لب گرم وداع
 بر نفس گرم ترحم فشان * وز اثر گریه تبسم چکان
 بال گشای فلک اندر معود * ناصیه سایی ملک اندر سجود
 سرمه کش عبهر زین قدح * وسمه نه ابروی قوس قزح
 راه نمایند * آیندگان * مایه هستی ده پایندگان
 شمع مه افروز شبستان شب * شیر سحر دوش ز پستان شب
 لوح عمل ساز و رع پیشگان * نامه بر انداز جزع پیشگان
 شمع فروز حرم احترام * نامه سوز چمن انتقام
 بر شفق گریه عطار دشمار * بر ورق دیده تماشا نگار
 تابده رشته کوتاه عمر * تا بابد رفته خس از راه عمر
 مورد می داده بباد بهار * نقش کشی کرده خزانرا شعار
 گوهر دل شسته بدریای خون * نور اثر داده بدود درون
 جل جلاله علم شان اوست * عم نواله مگس خوان اوست
 برده دل از دست چه یغماست این * گوهر خود زاده چه دریاست این
 خاک نشین در ره او بندگی * مرده بیماری از زندگی

آسمان اول (۱۱۲) مجمع‌الابکار عرفی شیرازی

نگریست و در باستانیان زبان طنز گشود غنچه استعداد او نشکفته
پژمرد انتهی - در تذکره سرخوش حکایت نقل نعلش او بنجف
اشرف منقولست - صاحب سلم السموات در ذکر عرفی نوشته
که گاه معانی بلندش دست میداد و گاه ناخوشیها در اشعارش
اتفاق می افتاد - آذر اصفهانی در آتشکده گفته که سید محمد
متخلص بعرفی در باب استعاره اصرار بسیار دارد بحدّی که
مستمع از معنی مقصود غافل میشود از انجمله مثنوی که در برابر
مخزن الاسرار گفته شاید بر بیوقوف مشتبه شود اما استاد ماهر
میداند که بسیار بد گفته - چند شعر که خالی از فصاحت نبود
از آنجا نوشته شد * شعر *

غازه فروش سر بازار شرم * آبله ریز ته دلهای نرم
سینه عرفی حرم راز تو * کبک دلش زخمی شهباز تو
انتهی فقیر نیز از اوایل این مثنوی جز این دو شعر بیته چند که
بفصاحت نزدیک بود می نویسم * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است ز بحر قدیم
تا برم این نامه بتکمیل عرش * زوکنم آرایش قندیل عرش
به که بنام صمد بے نیاز * نامه نواز آیم و عنوان طراز
از اثر او صمدیت رفیع * وز گهر او احدیت وسیع
رنگرز جامه اصحاب شید * دامنه عابد گم کرده صید
زهرچکان مرده دلببران * حسن فزاینده عصمت دوران

و طبع خوشی داشته اما بسیار باشعار خود معتقد بوده و خالی از وقوف نیست - گویند مثنوی در برابر مخزن الاسرار شیخ نظامی گفته بنظر نرسیده انتهى والله داغستانی نوشته - مولانا نیکي اصفهانی از دانشمندان زمان و هنرمندان دورانست در تصوف و کشف حقایق یگانه آفاق بوده نهایت ورع و صلاح و تقوی داشته - تقی اوحدي نوشته که در نه سالگی بخدمت وی در اصفهان میرسیدم و با مولانا لسانی نیز ویرا صحبتها واقع شده - یکصد سال عمر یافته در شهر رمضان سنه الف (۱۰۰۰) در حالت سجده بے مرض و الم درگذشته - این رباعي را تقی اوحدي در تاریخ فوت او گفته است و الحق خوب گفته

* رباعي *

نیکي که بد از جمله نیکان زمان * مرکز شده در دایره کون و مکان
تاریخ شدش ز بعد رفتن زمیان * نیکي زمیان برفت و نیکي ز جهان
اشعار خوب در روزگار از وی بسیار یادگار مانده انتهى *

(۳۱) و برین وزنست مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی -

کنیتش ابوالفیض - پسر شیخ مبارک ناگوری و مهین برادر شیخ
ابوالفضل علامی - بانواع فضایل و اقسام کمالات انتصاف داشت -
در زمان اکبر پادشاه بمدارج دولت و جاه ارتقا نموده از ندما و مصاحبان
آن پادشاه فلک بارگاه بوده - سالها فیضی تخلص میکرد
در آخر بواسطه موافقت وزن کلمه علامی که خطاب شیخ ابوالفضل
برادرش بود فیاضی تخلص کرد و صد و یک کتاب تصنیف کرده -

بندگی از داغِ قبولش فگار * گردنِ آزادی ازو طوق دار
 بسکه بود تشنه عفو و عطا * دست نیارد برون سهر ما
 نغمه ناقوس خروشان ازوست * سینه هر زمزمه جوشان ازوست
 لغزشِ مستانه دهد سهورا * چشمه افسوس کند لهورا
 عرفی اگر بلبل اگر زاغ اوست * نغمه توحید زنِ باغ اوست
 آزاد بلگرامی گوید که عرفی در قصیده گوینی صاحبِ یدِ طولیست
 غزل و مثنوی او مرتبه مساوی دارد - اما با اعتقاد حکیم خازن
 پسر حکیم همام برادر ابوالفتح گیلانی پایه مثنوی او کم است -
 درین باب میگوید

* بیت *
 عرفی ما در غزل استاد بود * خانه خراب و ده آباد بود
 مثنویش طرز فصاحت نداشت * کان نمک بود و ملاح نداشت
 اشاره است بمثنوی عرفی که در همین وزن گفته مطلعش این است
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * موجِ نخست است ز بحر قدیم
 مؤلف گوید بجای لفظ موج لفظ مد مناسبتر است انتهی - من
 میگویم اگرچه لفظ مد با بسم الله و بحر هر دو نسبتی دارد اما
 بزبان شعرا با بحر مد چندان روان و جاری نیست که موج *

(۳۰) و برین وزنست زبدۃ الافکار نیکی اصفهانی - در
 آتشکده آورده که نیکی اصفهانی مرد نیک و حریف بدل نزدیک -
 اسمش زین الدین مسعود خلف علی اصلاح اصفهانیست و
 و تجارت روزگار میکند رانید - و اکثر اوقات بسیاحت مشغول می بوده

یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده انتہی والہ
 داغستانی در ریاض الشعرا نوشته کہ مولد و وطنش ناگوراست کہ از
 مضافات اجمیراست - و اینکه در ایران بدکنی اشہار دارد غلطست -
 خلاصہ شیخ فیضی در سخنوری مسلم زمان بوده - انتہی و ہم او در
 ترجمہ ثنائی مشہدی کہ ذکر او در آسمان ششم می آید گوید کہ -
 الحق چاشنی و عذوبتی کہ در کلام شیخ فیضی یافت میشود از
 فیض اثر صحبت خواجہ حسین ثنائیست انتہی صاحب
 ہفت افلیم کہ ہم معاصر اوست گفتہ کہ فیضی بموجب فرمودہ
 حضرت شاہنشاهی تتبع خمسہ نمودہ در برابر ہر کتاب حکایت
 چندے گفتہ اما باتمام نرسانیدہ - باوجود آنکہ از ہمہ علوم بخشی
 دارد اما عربیت و حکمت را بیشتر تتبع نمودہ - و در انشا و
 مکارم اخلاق و انبساط طبع خود بیہمتاست انتہی ابوالفضل علامی
 بعد از فوت فیضی کہ بسال چہلم اکبری واقع شدہ بدو سال ایات
 مرکزادوار کہ پراگندہ افتادہ بود و نامنظم و نامرتب بودہ فراہم
 آوردہ و خاتمہ منثور دران نوشتہ کہ بدفتر سیم مکاتبات علامی
 منقولست - و ہم ابوالفضل علامی در جلد سیم اکبرنامہ بواقعات
 سال سی و نہم از جلوس شاہنشاهی مرقوم کردہ کہ - عرۃ دی ملک الشعرا
 شیخ ابوالفیض فیضی ندمن بہ پیشکاه والا برد و فراوان آفرین برگرفت -
 سال سی ام الہی نہصد و نود و سہ ہجری آن فارس عرصہ سخنوری را
 بسیج آن شد کہ زمین خمسہ را جولانگاہ طبع آسمانگرای سازد و دہ

کذافی مرآة العالم - شیخ عبد القادر بدائونی معاصر او گوید شیخ فیضی ملک الشعرا در فنون جزئیة از شعر و معنا و عروض و قافیه و تاریخ و لغت و طب و خط و انشا عدیل در روزگار نداشت - در اواخر بتقریب خطاب برادر خود که او را علامی می نویسند بجهت علو شان دران وزن تخلص فیاضی اختیار نمود و سازگار نیامد و بعد از یک دوماه رخت حیات از عالم در بسته تنگ تنگ حسرت باخود برد - تا قول او - مدتّ چهل سال درست شعر گفت و دیوان و مثنوی او از بیست هزار بیت زیاده است انتهی صاحب مفتاح التواریخ نوشته - آورده آند که در اوایل روزی پادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتھرہ نقرہ استاده کرد فیضی فی البدیہہ این قطعہ خواند

* قطعہ *

پادشاه برون پنجرہ ام * از سر لطف خود مرا جاده
زانکہ من طوطی شکرخایم * جای طوطی درون پنجرہ به
پادشاه پسندید و مراتب او افزود - در طبقہ سلاطین تیموریہ ہند اول کسی کہ بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباحات نمود غزالی مشہدی بود کہ از اکبر پادشاه باین خطاب نامور گردیدہ - و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازہ گشت - و در عہد جهانگیر پادشاه طالب آملی - و در زمان شاہجہان اول محمد جان قدسی پس ابوطالب کلیم باین خطاب نامور شدہ - ولادت فیضی در سال نہصد و پنجاہ و چہار ہجری اتفاق افتادہ - و وفات او در دہم صفر سنہ

سعادت یاری خویشتن را از گروه بادسنجان قافیه پیمایا برکناره دارد
و همزمان خاموشی بوده بحکمت نامهای باستانی ژرف درنگرد - و
پاس گرمی انفاس داشته در ایزدی آفرینش دور بینش بکار بود -
هرچند دمسازان در برافراختن آن پنج کاخ والااساس برکوشند درنگیرد -
از معنوی گشایشهای روزافزون همگی آهنگ خاطر ستردن نقش
هستی است نه نگارین ساختن پیشطاق بلندنامی - تا آنکه درین
سال (ای سال سی و نهم الهی) اوزنگ نشین فرهنگ آرای
آن دانای رموز انفسی و آفاقی را طلبداشته اهتمام بپایان بردن
آن پنج نامه فرمود - و اشارت همایون بران رفت که نخست افسانۀ
نلدمن بترازوی سخن سنجی برسخته آید - در چهار ماه چهار هزار
بیت بالغونۀ انجام پیراسته گشت انتهی و در خاتمۀ مرکزادوار
بعد ازین میگوید - شب رام بیست و یکم مهر ماه الهی سال چهارم
یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری (۱۰۰۴) آن آزاد خاطر آگاه
از آهنگ بازبینی شهرستان تقدس خرامش فرمود - تا قول او - باخاطر
پرومان و حالتی نرزد بخیل همزمانی آن دمساز دل افروز و بتصور بقای
ذکر جمیل در گردآوری تصانیف آن قسطاس دانش فراوان
کوشش پیش گرفت - روشن شد که از دشواری سندی و بالاروی
از شعر پیشین نقش پنجاه هزار بیت از صفحۀ هستی سترده
آمد و آن لعبتان تخیل گاه را از پیشطاق شناسایی انداخته -
سال چهل و دوم الهی بتگابوی خاطر سراسیمه و دل مدجای درگرو

برابرِ سخنِ اسرارِ مرکزادوارِ سه هزار بیت گوهرازی بیدش گردد - و مقابلِ خسرو شیرین سلیمان و بلقیس نوپاؤ از بستانِ سرای دانش سر برزند - و بجای لیلی مجنون نلدمن که از داستانهای باستانی هندوستان است بر سخته آید و هریک بچهار هزار بیت پیرایه بلندنامی گیرند - و در وزنِ هفت پیکرِ هفت کشور به پنج هزار بیت پذیرای آبادی شود - و در بحرِ اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت که در همان قدر ابیات فهرسته از جرید شکوه شاهی نگاشته آید - در همان روزگار آغاز نخستین نامه شد - و بآیین پیشینیان در رموزِ حرفی بسمله بیتِ چند سامعه افزوز گشت - و همچنان در نیرنگی نفس و سخن و قلم و آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز داستان داستان از دریابار ضمیر ریزش یافت - و بدیده درمی آن یگانه آفاق منتظم شد - کشور خدای آن چهره‌نمای حقیقت را بگرامی خطابِ مرآة القلوب روشناس ملک و ملکوت گردانید - و از آنجا که همت آویزه پیشطاق آگهیست خاطر شمیده بهیچ چیز نمی پرداخت - و بجهتِ سرگرمی و دلاویزی هر زمان نقشه دیگر بر روی کار می آورد - در کمتر زمانه عنوان هر پنج نامه با برخی داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاه دالان سخن شناس آمد - چون بنیاد شعر و شاعری بر تخییل و ناراستی نهاده اند گیدهان پیرا بدان کمتر پردازد - و بالاین حال آن یکتای بزم شناسایی را بنظر شاعری نگریده خواهشِ سخن گذاری میفرماید - و او از ارادت درستی و

بوکه دلہای آسودہ را سرمایہ تنومندی آید و پیرایہ تقدس
آن نورانی پیکر گردد۔ از انجا کہ آگلہ دلان بیدار مغز سرنوشت انجام را
از ناصیہ سرآغاز برخوانند و حسنِ خاتمت را کہ از فروغِ قبولِ
دلہا پدید آید از عنوانِ نیکاسگالی و خیرِ بسیجی برگیرند نسیمِ
پذیرایی بر نرزه نگاہ دل می رزد - و نویدِ جاویدنامی در کاخِ صماخِ
فطرتِ خروشِ نشاط می اندازد * شعر *

بحمد اللہ این داستانِ نخست * بطرزِ فربندہ کردم درست
نشاط اندر آرد بخوانندگان * مفرجِ رساند بدانندگان
بایں نامہ نامور دیرباز * بمآندم برو نامِ اورا دراز
دلِ دوستانرا بدو نور باد * وزو طعنہ دشمنان درز باد
تمت - سرآغاز مرکزادوار * بیت *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * گنجِ ازل راست طلسمِ قدیم
گنجِ ازل چیدست کلامِ خدای * مہرِ ابد کردہ بنامِ خدای
بستہ در گنجِ مہرِ خفی * دادہ کلیدش بکفِ مصطفی
نقد دو گونست درین مایہ خرج * چار کتبست درین آیہ درج
فیضی اگر یافتی از حمدِ بوی * بسم اللہ حمدِ خدا را بگوی

* در توحید *

رمز مہ سنجِ نفسِ آتشین * لخلخہ ساسی دلِ آتش نشین
بادہ چکانِ لبِ آتشِ رخاں * آب دہِ خندہ گُلِ باسخاں
مہرہ کشِ تختہ مینایِ صبح * پنجہ گشایِ یدِ بیضایِ صبح

پنجاه هزار بیت از نظم و نثر یکجا نگاشته آمد - امید که همگی
 تازه رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستانسرای آگهی
 فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند - درین درادو جای بیاض
 شوریده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفرگزین ملک
 تقدس بود بنظر در آمد - بوزن مرآة القلوب ابیات دشوارخوان چهره افروز
 شد - بهمزبان محفل آن یکتای روزگار برازگویی نشست - چون ترانه
 نو میدی آن گروه سامعه کوب آمده پای همت افشوده بنور آگهی
 و نیروی دل برخوانده لخت لخت گردانید - و هر طایفه بطومار
 نگاشته بیت بیت آنرا بکار تمیز جدا ساخت - و بر سطح کاغذین
 پیوند داده سامان داستان داستان نمود و بترتیب گزین و سرخنی
 تازه آرایش یافت - از بدایع برکات هر گوهرین داستان که
 اندیشید ازان مسوده نامنتظم ابیات آن چهره نمایش افروخت -
 و هر در شاهوار که در سلك انتظام بایستگی داشت ازان لجه آگهی
 برگرفته آمد - و از آنجا که فطرت قافله سالار بود و بخت یاور آن
 منظوم و منثور که سخن شناسان بزم فیاضی انتظام آنرا نمی اندیشیدند
 غار حسن تالیف بر روی کشید - و بتاییدات سماوی برادرزاده
 والانزاد خود را پیام زندگانی جارید آورد - مرا شادمانی
 و این گروه را حیرت فرو گرفت

* شعر *

دل من ازین داستان تازه شد * دماغ نشاطم پرآواره شد
 بیفزود ازان گوهر هوش من * چو گوهر شد آویزه گوش من

ره نه باندازد پای من است * گر روم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرده راه * نوح فرو رفته درین موجگاه
 نیست مزا چون بر دل قدم * رفته ام این راه بیای قلم
 وه چه کنم با قلم رهگرای * بادیه آتش و چوبینه پای
 * تا قول او *

نادره طفلے ببقا نامزد * عمر طبعیش ازل تا ابد
 جوش صنمخانه بالاست این * غلغل ناقوس مسیحا ست این
 کاخ نخست از رصد کبریا * ریخته از بیخته کیمیا
 از پی هنگامه کشیدم ز جیب * یعنی از پرده نشینان غیب
 غمزه زنان چون شود ابرونما * گوهر انصاف برد رونما
 از رخ این شاهد شیدا ئیان * تا چه ببینند تماشا ئیان
 * تا قول او *

فیضی ازین فیض دلت تازه باد * مغز ز جوش تو پُر آوازه باد
 * در مدح و تسمیه کتاب خود گوید *

مستی طبع است درین بوستان * فیل شود مست بهندستان
 از گل و می مجلس انگیزد * بوی گل و می بهم آمیخته
 خضر یک سبزه بوستان او * نوح یک شبند طوفان او
 مجمل اسرار الهی ببین * قافله سالار معانی ببین
 در خم این چنگ فسونگار بین * پنج نوا بسته بیک تار بین
 پی بفلک می برد این پنج راه * راه سخن میزند این پنج کلاه

موزنِ محرابِ مناجاتیان * ساقی صهبای خراباتیان
 پرده کشِ بلبلِ نیلی * عبا * منطقہ بندِ گلِ زرینِ قبا
 بتکده آرایِ بتانِ بہار * تابده مغکہ لالہ زار
 ذرہ درین دشت سرافراز او * ریگ روان قافلہ راز او
 نہ کرہ را بر سرِ کرسی نہاد * ہرچہ درین دایرہ پرسی نہاد
 معرفت از خاکِ درش ناامید * عجز بسرچشمہ او روسفید
 عقل کجا فکرتِ یزدان کجا * بردرِ واجب رہ امکان کجا
 دیدہ رمدسنج و جهان پرشعاع * عقل تہیدست و دکانِ پرمتاع
 نطق یکے والہ گفتار او * درک یکے مغاسِ بازار او
 عقل درین سلسلہ دیوانہ ایست * علم درین قافلہ بیگانہ ایست
 من کہ واین کلکِ نیایش سرا * چند گشایم سرِ این ماجرا
 کل لسانہ خطِ پیشانییم * طال بیانہ دمِ روحانییم
 ہرکہ درین بزم قدح درکشید * بادہ باندازہ ساغر کشید
 شیشہ کشے کز بس و کز پیش بود * نیم نیمے نے کم و نے بیش بود
 منکہ درین خمکہ فیاضیم * از می و خون ہرچہ رسد راضیم
 * پیرایہ آغاز *

انچہ برین جست ز مدہوشیم * روحِ قدس گفت بسرگوشیم
 حکمت از پردہ بساز آدرم * مغزِ فلاطون بگداز آدرم
 بر سرِ آنم کہ بسازِ فراق * بر کشم از ہند نوای عراق
 گروہِ روان چون نشوم آزن * رہ ہمہ یک گام و درمد راہزن

قصدِ خیالِ دگران تا بهی * جود بمالِ دگران تا بهی
 که بتوارد علم افراختن * گاه بتضمین سپر انداختن
 اینهمه از کودکی راه تست * وین همه از فکرت کوتاه تست
 فیض ازل را نبود انقطاع * ملک ابد را نبود انتزاع
 * در ستایش قلم *

کرد دوات از بهی خلوت گزین * همچو فلاتون که شده خم نشین
 رازِ سفیدی و سیاهی درو * حرفِ الهی و مـلاهی درو
 طرحِ سلیمی و خطایی درو * صورتِ بومی و همایی درو
 * فروغِ خسروی *

برقِ تجلی چو سحر تاب زد * شعشعه بر عقل ره خواب زد
 گوهرِ دل مخزنِ اسرار کرد * جوهرِ جان مرکزِ ادوار کرد
 بزمِ قدح مطلعِ انوار شد * عقل بصد مشعله بیدار شد
 * در مقصود بکف آوردن باوجود کشاکش دنیا *

شکر که جماره بمنزل رسید * زورقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ فحست از قدمِ جست و جوست * منزلِ اولِ زرهِ آرزوست
 شد چو ز فیضِ ازل انجام او * مبدأ فیاضِ نهم نام او

ملا عبد القادر بدادنی که در حق گوئی و حقیقت نگاری ملاحظه
 اکبر بادشاه هم کم داشته - در ذکر فیضی جای که انتخاب از دیوان
 و مثنویات او میکند میگوید - از مثنوی مرکزادوار که در زمین
 مخزن خیال کرده بود و مبارک نیامده * بیت *

چون شود این پنج گهر تابناک * غوطه خورد پنجه قلزم بخاک
نقش ازل بین که بسطع بسیط * مرکز من دایره را شد محیط
آنکه چنین جنبش پرگار کرد * نام در مرکزادوار کرد
* در ستایش سخن *

با رقه عالم بالاست این * بهر سخن رتبه بالاست این
* تا قول او *

شعر باندازه جمع ظریف * پیروی قافیه هست و ردیف
رفته و خود را بعبارت زده * فکرتشان خانه غارت زده
تا ز تو آراسته گردد سخن * معنی نو باید و لفظ کهن
دوره دل پیش رو و پس مگرد * گرد بگرد سخن کس مگرد
تصفیه باطن مرتاض کن * رو بسوی مبداء فیاض کن
دزد سخن راه بجای نبرد * کز کف او باز قفای نخورد
چند بتاراج سخن ساختن * بزم زشع دگر انداختن
چند خیال دگر اندوختن * کیسه پی نقد دگر دوختن
گر بتو گویم که خیال تو نیست * وین همه اندیشه مجال تو نیست
بانگ بر آری که نکو بسته ام * معنی اورا به ازو بسته ام
گرچه تو این حرف کزو بسته * خود بگرفتم که نکو بسته
ماشته با غالیه و سندروس * دعوی شویی نکند بر عروس
قطع نظر کن ز خیال دگر * زانکه پسر خوانده نکردن پسر
هرچه خداداد یا ن شاد باش * طالب معنی خداداد باش

آسمان اول (۱۲۷) مثنوی مولانا نشانی

کاشی آورده که امیر محمد معصوم نامی از امرای اکبری پنجم
مثنوی دارد تخمینی ده هزار بیت یکے بجواب مخزن و یکے حسن و ناز
بوزن یوسف زلیخا و یکے پری صورت بجواب لیلی مجنون و یکے بجواب
هفت پیکر و یکے بجواب سکندرنامه انتہی *

۴۴ (۳۶) و برین وزنست مثنوی نشانی - نام او مولانا

علی احمد نشانی تخلص - در تاریخ بدوانی مسطور است مولانا
علی احمد نشانی ولد مولانا حسین نقشی دهلوی مهرکن است
که فاضل وای مشرب و استاد شاهزاده بزرگ (ای جهانگیر شاه)
بود و پدر و پسر هر دو این فن را بکرسی نشاندند و در گذرانیده اند -
بفضایل علمی و کمالات انسانی متصف است - گاه گاه طبع روشن
و ذهن باریک بین او بشعر می پردازد و بمناسبت شیوه خود
تخلص اختیار می نماید انتہی داغستانی گوید - مولانا علی احمد
نشانی مشهور بمهرکن از فرقه اولیا و زمره اصفیا بوده معیشتش
از اجرت مهرکني می گذشته - و پیوسته بعبادات و ریاضات مشغول
بوده بسیاری از طالبان راه حق از خدمت فیض موهبتش
بمنزل مقصود رسیده هدایت یافته اند - روزه در حضور جهانگیر
پادشاه که صوفیه سرگرم سماع و تواجد بودند مطرب این بیت را
میخواند *

* شعر *

هر قوم راست راه دین و قبله گاه

من قبله راست کردم بر سمت کج گاه

تا بچه دروینزه برین در شدم * تا بدل و دست توانگر شدم

کم طلبیدم گهرم بیش رفت * پس بنشستم قدمم پیش رفت

(۳۲) و برین وزنست مثنوی زاهد - ملا عبد القادر بداونی

در ترجمه علمی از شعرای اکبری نوشته - علمی الملقب به میر

مرتضی از سادات درغلباد و از امرای معتبر خائز مانتست

چند گاه بداون در حوزه تصرف او بود - بسمت فضیلت و حیثیات

اتّصاف داشت - و از حد گذار خوش طبع بود - چون چهارخان نام

یکی از اکابر بداون زاهد تخلص این بیت از مثنوی خویش که در

تعریف بسمله واقع شده خوانده * شعر *

کنگره سین چو خندان شده * خنده او از بن دندان شده

میر گفت که کنگره سین چه باشد بر شعر شما در و دیوار خندانست -

انتهی - اظهار نون غنه نیز خنده انگیز *

(۳۳) و برین وزنست مثنوی نامی در ریاض الشعرا

مذکور است که میر محمد معصوم خان نامی از امرای نامی

اکبر پادشاهست در سنه (۱۰۱۲) ویرا بعنوان ایلچی گری بخدمت

شاه عباس صفوی فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شفائی و

محمد رضای فکری و تقی اوحدی صحبت داشته - و از آنجا بتبریز

در خدمت شاه مغفور رفته است - وی اشعار بسیار گفته و تتبع

خمس نیز نموده است - همیشه سنگتراش همراه داشته در هر جا

بر سنگها نقش میکرده انتهی - دکتر اسپرنگر صاحب از تذکره تقی

گذاشته با هزاران ناله و آه بخاکش سپردند- و قح هذا الامر سنة عشرين
بعد الالف من الهجرة النبوية (۱۰۲۰) مولانا را با شیخ فیضی
مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کنایات بوی فرموده اند -
از انجمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمال قدرت طبع
و قماشِ نفسِ مولانا میتوان یافت * ع *

* این زمزمه آن مرغ شناسد که بدامست *

انتهی - بدوئی نیز نوشته - و از جمله اشعار که در باب یکم
از محکشان ستمظریف ابضای جنس گفته اینست که * شعر *

چند زنی لاف که در ساحری * سامریم سامریم سامری

هر نفس معجزه عیسویست * شعله نور شجر موسویست

در سخنم نادره روزگار * اهل سخن را منم آموزگار

هر نفس برده ز جادو شکیب * هر سخنم سحر ملایک فریب

خسرو ملک همه دانی منم * خاکم اقلیم معانی منم

جوهری سلك سخندانیم * صیرفی نقد سخنانیم

این منم امروز درین داری * شعله آتش بزیان آوری

دعوی ایجاد معانی مکن * شمع نه چرب زبانی مکن

شعله سرشتا ز گهرهای پاک * لافمن نیست چو در کیسه خاک

طبع تو هر چند در هوش زد * یک سخن تازه نشد گوش زد

انچه تو گفتی دگران گفته اند * در که تو سفتی دگران سفته اند

خانه که از نظم بیارستی * آب و گلش از دگران خواستی

جهانگیر پادشاه از امرا و حضار مجلس معنی این بیت می پرسد -
 همگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
 اطلاع یافته در عین ذوق و کمال شوق که در انوقت بر مولانا غالب
 بوده رقص کنان و دست فشانان نزدیک تخت آمده میگردد که در
 یکی از ایام اعیاد هند که آن جماعه از ذکور و اناث با کمال آرایش و
 تقطیع بکنار دریای جون بجهت غسل فوج فوج و جوق جوق
 میرفته اند حضرت شیخ نظام اولیا از خائفاه برآمده تفرج
 آن جماعه میفرموده اند این مصراع بر زبان مبارک میگردد که * ع *
 * هر قوم راست راه دین و قبله گاه *

و در انوقت طاقیه شیخ بر سر مبارکش کج شده بود - امیر خسرو
 دهلوی که از مردان شیخ است حاضر بود عرض میکند که * ع *
 * من قبله راست کردم بر سمت کجکلاه *

و مولانا دست بر سر می برد که طاقیه خود را کج کند تا بپادشاه
 بنماید که باین نحو کج شده بود - کج کردن طاقیه همان بود و صیحه
 زدن و قالب تهی کردن همان بوده - حضار مجلس بر سرش هجوم
 آورده گمان کردند که غش نموده - و جمعی را مظنه آنکه بزرگ و تزییر
 خود را بیهوش کرده است - چند آنکه تدابیر کردند سودمند نشد -
 اطبّار گمان رفت که سخته شده باشد - فرق مبارکش داغ کردند
 و پادشاه از تخت فرود آمده سرش را بدامن گرفته هر سعی که
 که مقدور بود فرمود - اثری مترتب نشد - آخر مولانا را در تابوت

منکه بجاد و سخنی شهره ام * هم فلک و هم مه و هم زهره ام
 سامریان در گره موی من * بابلیان در چه جادوی من
 دولت این کار بکام منست * سکه این ملک بنام منست
 از سخنم طرز سخن یاد گیر * عار مکن دامن استاد گیر
 هر که باستان ارادت برد * در دو جهان گنج سعادت برد
 یک سخن از نظم تو نبود درست * مضحکه اهل سخن نظم تست
 گرچه بروی تو نگوید کسی * عیب تو پیش تو نجوید کسی
 لیک بغیب تو ملامت گران * انجمن آرای سخن پروران
 شعر ترا گر بمیان آورند * عیب تو یکدل بزبان آورند
 شعر ترا پیش تو تحسین کنند * وز پس تو لعنت و نفرین کنند
 نه تو بکس یار و نه کس باتو یار * عیب تو بر تو نشود آشکار
 و که یک یار نداری دریغ * مونس غمخوار نداری دریغ
 تا بتو عیب تو نماید که چیست * و آنچه عجیب تو گشاید که چیست

(۱۳۶) و درین وزنست تحفه میمونه - دکتر اسپرنگر صاحب

فهرست انگریزی رقم فرموده که تحفه میمونه از محمد حسن
 دهلوی در نعت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بر وزن
 مخزن - مطلع آن * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * کرد خدا رحمت خود را عظیم

او در تاریخ وفات یک از دوستان خود نظم کرده * بیت *
 بود ثلاث و عشر سال فزون از هزار * قطب حرم فوت شد حضرت عبدالوهاب

سقف منقش که دران خانه است * رنگِ روی از خامهٔ بیگانه است
 طبع تو دارد روشِ باغبان * ساخته باغِ ز نهلِ کسان
 سبزهٔ آن باغِ ز راعِ دگر * هر گلِ رعناش ز باغِ دگر
 غنچهٔ آن گرچه روانِ پرور است * لیک ز خونِ جگرِ دیگر است
 بید که بے میوهٔ سرے برکشید * برگش از آن دانهٔ مشجر کشید
 تازگی آن نه ز بارانِ تست * از خویِ پیدایشِ یارانِ تست
 چند پی نقدِ کسان سوختن * چشمِ بمالِ دگرانِ دوختن
 جمعِ مکن نقدِ سخنِ پروران * کیسهٔ مکن پر ز زرِ دیگران
 شربتِ بیگانه فراموش کن * آبِ ز سرچشمهٔ خود نوش کن
 گر خضریِ آبِ حیاتِ تو کو * در شکریِ شاخِ نباتِ تو کو
 فخلِ صفتِ سربفلکِ میبری * میوهٔ بجز خسته نمی آوری
 سروکه بر چرخِ بساید سرش * چاشنیِ میوهٔ نباشد برش
 بر سخنِ خویش تفاخر چراست * بر من دلخسته تمسخر چراست
 می اگر از شرمِ نگویم سخن * حملِ به بیدانشی من مکن
 نه چو رطبِ سینهٔ پر از خسته ام * همچو صدفِ پر در و لبِ بسته ام
 می اگر از بندِ گشایم زبان * لبِ نگشایند زبانِ آوران
 طعنهٔ چو ابلیس بآدمِ مزین * حالتِ من در نگر و دمِ مزین
 سامریم من که بزورِ فسون * لعبتی از سحرِ برآرم برین
 غلغلهٔ در زهره و ماه افکنم * نسخهٔ هاروت بچاه افکنم
 این منم آن ساحرِ جاد و مزاج * کز سخنِ یافتنه جاد و رواج

حکم دوسنگ آمده ارض و سما * دانه تویی در دهن آسیا
تا مگر از گردش این کوزیشت * نرم شود طینت نفس درشت
در کتابخانه اشیا تک سوسیج کلکته این مثنوی هست *

(۳۶) و برین وزنست. منبع الانهار ملک قمی - والہ

داغستانی گوید - مولانا ملک قمی ملک سخنوری و شهریار
کشور بلاغت گستری بدکن آمده دران ملک سکونت اختیار
کرد و مدت چهل سال درانجا گذرانید - سلاطین دکن شفقت
بر احوالش داشتند - و تفقد بسیار بوی میفرمودند - مولانا
ظهروی فرزند خوانده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -
مولانا ملک را دوسه مثنوی خوبست لیکن بنظر راقم حروف
نرسیده است انتهای در مفتاح التواریخ مسطور است - ملا ملک
قمی در سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین بر آمده سرے بدیار
دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از
برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت - و در بیجاپور دامن دولت
ابراهیم عادل شاه والی انجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردیده -
و چون جوهر قابلیت ملا ظهروی درانجا مشاهده کرد فریفته
گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آورد - شیخ فیضی وقت
که از درگاه اکبری به سفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در
عریضه خود از احمدنگر بابر شاه نوشته بود که در احمدنگر
دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند

آسمان اول (۱۳۲) تحفه میمونه حسن دهلوی

(۳۵) ویرین وزنست مثنوی شانی تکلو - داغستانی

گوید - مولانا شانی تکلو - نامش نشف آقاست - اگرچه مولانا
مربور در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سلیقه اشعار
خوب دارد انتهای در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلش از اویماق
تکلو بوده و گاه در ری و گاه در همدان روزگار میگذرانیده و در
اشعار خود اعتقاد تمام داشته انتهای در مفتاح التواریخ نوشته
که شانی شاعر در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار
و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری در ایران فوت نموده - پادشاه
سخن - تاریخ فوت اوست - داکتر اسپرنگر صاحب گفته که شانی
مثنوی دارد بر وزن مخزن در مدح شاه عباس * مطلع آن *
بسم الله الرحمن الرحیم * ماهچه رایت امید و بیم
کام خود از بسمله اول بشوی * پس سخن از حمد خداوند گوی

در مناجات

ای کرم تقاضی حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما
پیشه ما تخم گنه کاشتن * شیوه تو ناشده انگاشتن
عذرپذیر گنه بنده * عذرپذیرم که پذیرنده
تا چون نظامی کنم از آگهی * سکه ده پنجوی خود ده دهی
باغ دلم را ثمر معنوی * تازه کن از مایه خسروی
ای شده شایسته پایدگی * از تو خدایی چو ز ما بندگی

در مقاله اولی

(۱۰۲۷) فوت شد ملا شاه عرشی تاریخ فوت او گفته * ع *

بشاه دین شفایی داد جانرا * گویند صاحب خمسه است
سه مثنوی او در تذکرها مذکور و در کتابخانه سوسیته کلکته
موجود - یکم این و مطلعش آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ الهیست بدست حکیم

در نظم کتاب گوید

هاتف از جانب گنج سخن * گفت که ای خونی طرز کهن
پایه معنی ز تو بالانشین * خاک سخن از تو ثریا نشین
زین همه افغان که دلت چیده است * نغمه شناسه نپسندیده است
در نظر جوهریان سخن * جوهر خود را بسک عرض کن
بلبل ترنغمه نظامی کزو * یافته گلزار سخن رنگ و بو
نغمه و شیون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته
هرکه باو نغمه نظیر آورد * زودش ازان پایه بزیار آورد
حلقه زده پنج کمان هنر * هریک ازان دیگر پرورتر
کرده برو خامه دعوی رقم * کاین عمل فطرت جاد و قلم

تا قول او

مژده شفایی که ز روز نخست * فیصل این کار حواله بتست
رخصته از طرز نظامی بخواه * معذرت از خسرو و جامی بخواه
یک بیک این پنج کمانرا بشست * صاف بکش گر بتوانی شکست
ازین مثنوی دو نسخه در اشیا نلک سوسیته کلکته هست *

یکه ملک قمی و دیگر ملاحظه‌وری - و ناظم تبریزی میگوید که
 ملامت قمی در سنه یکهزار و بیست چهار (۱۰۲۴) فوت شد -
 و ملاحظه‌وری یک سال بعد از وی - و ابوطالب کلیم بیست و پنج
 نظم کرده - انتهای بدآونی گوید - او را ملک کلام میگیرند -
 در خزانه عامره مرقومست - که خان آرزو مینویسد مولانا ملک
 قمی و ظهوری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتریار
 زر از عادلشاه گرفتند - ذهنی کاشی درین باب گوید * رباعی *
 در مدح و ثنایت ای شهینشاه دکن * معدوم دهر گر نگفتم مخزن
 میسند که بهر یک شتر زر گیرم * خون دو هزار بیت بد در گردن

مطلع منبع الانهار

بسم الله الرحمن الرحيم * اهدنا الصراط المستقیم

اگر کسرۀ دال و صاد اهدنا الصراط را با شباع خوانند مصرع ثانی
 بوزن مصرع اول مستقیم و راست بود *

(۳۷) و برین وزنست دیدۀ بیدار حکیم شفایی اصفهانی -

داغستانی گوید اسمش شرف الدین حسن - طبیبه حاذق
 اما عجبش دشمن جان بیمار - و شاعر عاشق لیکن از کبرش
 خلقه در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبه مذامت یافته
 طبع خوش داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالتسبیه بهم تفاوت
 بسیار دارد انتهای و هکذا فی آنشکده - میرزا طاهر نصرآبادی
 گوید - حکیم شفایی که طبعش در کمال استغنا بوده در سنه

عریضه به بندگان حضرت اعلیٰ قلمی فرمودند - شرح منظوماتش
فی الجملة ازان معلوم میگردد و العبارة هذه *

بندۃ کمترین قاسم چنابدی بذروه عرض ملازمان درگاه عرش اشتباه
پادشاه خلائق بنام خلد الله تعالی ظلال دولته و معدنہ علی
مقارن العالمین - میرساند کہ فلانی در گذرگاه کہ متوجہ سفر ہند
بودند این کمینہ بخدمت ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ
ازین مخلص استدعای بعضی ابیات کردند - عجالۃ الوقت خود را
بوسیلتہ صفت معراج حضرت نبوی مذکور ضمیر منیر اقدس
ساخت - انشاء الله تعالی کتاب شاہنامہ ماضی کہ چہار ہزار و
وپانصد بیت است و شاہنامہ نواب اعلیٰ کہ آن نیز اینقدر است
و شاہرخنامہ کہ پنج ہزار بیت است و لیلی مجنون کہ سہ ہزار
بیت است و خسرو شیرین کہ آن نیز سہ ہزار بیت است -
وزبدۃ الاشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیت است بحر مخزن الاسرار
و گوی و چوگان کہ دو ہزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت
فرستادہ میشود - و الامر اعلیٰ - پس ازان مجموع کتب و اشعار
مذکور بدرگاہ معلی حضرت اعلیٰ فرستادند و در مقابل بتحف و
ہدایای پادشاہانہ سرفراز شدند اتمی از مثنویات او یکہ شہنامہ
است دوم لیلی مجنون سیوم کارنامہ کہ گوی و چوگان نیز اورا نامست

(۱) در نسخہ نفایس المآثر کہ پیش نظر است اینجا بدین وتیرہ مرقومست

کہ - زبدۃ الاشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیتست و مخزن الاسرار ۱۱

آسمان اول (۱۳۶) زبدة الاشعار قاسمی جنابادی

(۳۸) و برین وزنست زبدة الاشعار قاسمی گونابادی

بقول خودش - در ریاض الشعرا نوشته - میرزا قاسم گونابادی
کلیم طور کلام بوده - جامع کمالات صوری و معنویست - در ریاضی
ریاضت تام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس
میرزا الغیبیگ بامولانا علی قوشچی مباحثات نموده است -
و تتبع خمسہ شیخ نظامی کرده است انتہی در آئینہ نوشتہ کہ
قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جنابد است شاعر
معروف و ببلندی موصوف - و بیشتر اوقات در مثنوی گوئی
شتافہ و باتمام خسرو شیریں و لیلی مجنون و شہنامہ کہ
باسم شاه طہماسپ صفوی گفتہ توفیق یافتہ انتہی میرزا علاء الدولہ
قزوینی کامی تخلص کہ یکے از امرای اکبری و معاصر قاسمی
بودہ در نفایس المآثر نوشتہ کہ قاسمی جنابادی در خراسان و
عراق بمزید فہم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر
عروض و معما سرآمد امثال و اکفاست - و از اقسام شعر بمثنوی
بیشتر می پردازد - الحق دران وادی داد سخنوری و بلاغت دادہ -
و در ادای تشبیہات و خیالات بے نظیر افتادہ - و فضایل و کمالات
بسیار دارد - و در ریاضیات بے بدل زمان خود است - استفادہ
علوم در خدمت علامہ دہر استاذ البشر میر غیاث الدین منصور
شیرازی نمودہ - در فرصتی کہ جامع این کلمات متوجہ دیار ہند
بود در بلدہ کاشان بصحبت ایشان رسید - این چند کلمہ بر سیل

ملاّ رشدي باو شباهتی داشت - پیوسته بمحض توهّم از اقران و امثال
که حاجي محمدجان قدسي و طالبِ کلیم است و هر يك بصفتِ
حمیده یکنه آفاق اند میرنجیده انتهی در سرآزاد آورده که از
منظوماتِ اوست مثنوی مسّی بدولتِ بیدار در برابرِ مخزنِ اسرار -
مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * آمده سرچشمه فیضِ عمیم
انتهی میزرا طاهر این در بیت ازان مثنوی آورده * شعر *
خامه من تیر شد از راستی * دور ز ننگِ کجی و کاستی
تیر چوبه پر نشود کارگر * گشت سه انگشت برو چون سه پر

(۱۴۰) و برین وزنست مثنوی بهایی - شیخ بهاءالدین
عاملی بهائی تخلص معاصر شاه عباس صفوی بوده - در مفتاح التّواریخ
و تذکره نصرآبادی نوشته که او والدِ شیخ حسین است در صغر سن
بتحصیل علم مشغول گردیده - در جمیع فضایل و کمالات باندک روز
سرآمدِ افاضل اعصار گردید - بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین
و الف (۱۰۳۰) در اصفهان در گذشت - نعشِ او را بموجب
وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند انتهی در آتشکده و
ریاض الشعرا نوشته که اصلش از جبلِ عامل که از مضافاتِ
شامست و اصفهانرا وطن ساخته اشعار عربی و فارسی دارد - انتهی
نان و حلوا - شیر و شکر - خلاصه الحساب - کشکول - جامع عباسی
در قفهِ اهل تشیع ازو - و بعضی که او را آملی بالف نوشته اند

چهارم شیرین و خسرو پنجم شاهرخنامه ششم عاشق و معشوق هفتم زبده الشعار - و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثنوی او بیک جلد بخط ولایت در کتابخانه اشیاک سوسیته کلکته هست *

(۳۹) و برین وزنست دولت بیدار ملا شیدا - در خزانه عامره آورده - شیدا دیوانه گرفتار زنجیر سخن - شیفته رنگ و بوی این چمنست - از طایفه تکلو بود - پدرش از مشهد مقدس بهند افتاد - مولد و منشأ شیدا فتحپور از توابع اکبرآباد است - ابتدای حال در سلك احدیان جهانگیر پادشاه انتظام داشت و بعرفه و اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان در ذیل بندگان شاهی درآمد - آخر مستعفی شده در کشمیر گوشه گیر گشت - و بمواجبه از سرکار صاحبقران موظف گردید - و در عشره ثامن بعد الف (۱۰۸۰) همانجا شربت ممات چشید - انتهای در ریاض الشعار نوشته که مولانا شیدا بسیار بلندطبعیت واقع شده لیکن پست فطرت بوده زیرا که اکثر اشعارش مآخوذ از مضامین دیگرانست نه اینکه بعنوان توارد واقع شده باشد بلکه درین امر عامد و مصر بوده - در تذکره میرزا طاهر نصرآبادی مرقومست که شیدای هندی خیالش غریب و افکارش لطیفست - شعر بسیار گفته چنانچه مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته اما از بیدماغی تمام بهاره کاغذها نوشته در اشعارش بندرت شعر بلند بهم میرسد - بسیار تذخو بوده کم الفت بمردم میگرفت - وضعش هم کثیف بوده چنانچه

غامض تقویر - خیل صفای شامه استعداد باید تا بوی از گلهای
معانی رنگینش تواند شنید - و فراوان دقت نظر شاید تا بشرف
ایوان انداز بلندش تواند رسید - کیقیت صهبای خیالش بر
مدرنشینان مصطفی هشیار مغزی خم خم باده شوق پیماید - و
سرجوش سبوی فکرش گرمزدان بادیه طلب را بشراب عشق و
محبت رهبری نماید - انتهی و در هفت اقلیم نوشته زلالی
خوانساری - شاعریست که آب سخنش خاک کدورت خاطرها
فرو نشانیده و آتش فکرش باد را در تکاپوی غیرت افکنده - واله
داغستانی گوید مولانا زلالی خوانساری زلال افکارش اکثر درد آمیز است
اما آنچه صاف افتاده کوثر را درخوی خجلت نشانیده - در زمان
شاه عباس ماضی بوده مداحی میر محمد باقر داماد بسیار
نموده نوازشها از وی یافته - چند مثنوی در سلک نظم کشیده
است - و در ذکر میر نجات اصفهانی گفته که - زلالی خوانساری
و میرزا جلال اسیر را در بعضی اشعار راه یوادی مهملات افتاده
باعتماد خود این روش را نزاکت گویی دانسته اند و حال آنکه
از قوط توجه درین وادی پی غلط کرده از منزل مقصود دور
افتاده اند - از عهده روش نزاکت بندی ملاحظه حری ترشیزی بقوت
طبع و زور مایه برآمده - و هر کس تتبع او کند البته کارش بهممل گویی
می انجامد - انتهی آذر اصفهانی نیز گوید که زلالی از ارباب نظم
خوانسار است اما بیست و بلند در اشعارش بسیار است - طبعش در

سہواست چہ آمل بالف شہر دست از ماژندران و عامل
 بعین در شام - شیخ مصلح الدین سعدی شرازی رحمة اللہ علیہ
 فرمودہ * مثنوی *

گوش تواند کہ ہمہ عمر وی * نشنود آواز دلف و چنگ و نی
 دیدہ شکید ز تماشای باغ * بے گل و نسرین بسر آرد دماغ
 گر نبود بالش آگندہ پر * خواب توان کرد حجر زیر سر
 ورنہ بود دلبر ہمخوابہ پیش * دست توان کرد در آغوش خویش
 ورنہ بود مرکب زرین لکام * پای تواند کہ رود چند گام
 این شکم بے هنر پیچ پیچ * صبر ندارد کہ بسازد بھیج
 بہاء الدین عاملی در تتبع او گفتہ * مثنوی *

گر نبود خنک مطلقا کم * رد بتوان با قدم خویش گام
 ورنہ بود مشربہ از زر ناب * باد و کف دست توان خورد آب
 ورنہ بود بر سر خوان آن و این * ہم بتوان ساخت بنان جوین
 ورنہ بود جامہ اطلس ترا * دلق کہن ساتر تن بس ترا
 شأنہ عاج ار نبود ہر ریش * شانہ توان کرد بانگشت خویش
 حملہ کہ بہنی ہمہ دارد عوض * وز عوضش گشتہ میسر غرض
 آنچه نہارد عوض ای شہریار * عمر عزیز است غنیمت شمار

(۱۴۱) و برین وزنست حسن گلو سوز زلالی خوانساری -

در مرآۃ الخیال مرقومست - بلند پرواز اوج بے مثالی سر آمد
 وقت ملا زلالی شاگرد میرزا جلال اسیر است - و استاد سخنوران

سبعه سیاره که در کتابخانه اشیا نیک سوسیتی و غیره هست در آن جز محمود و ایاز از هر شش باقی ورق چند مرقومست چنانچه حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت - داغستانی در ترجمه میر نجات جای که ذکر مهمالات زلالی میکند میگوید - از حسن گلوسوز زلالی * بیت *

ای ز تو چستی پی دیدن سراغ * هست سبکباری حفظ دماغ
تا قلم ما رگ گردن بود * طوق بر ابلیس نوشتن بود
(۱۴۲) و برین وزنست مثنوی باقر کاشی خرده - داکتر

اسپرنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده نوشته که باقر کاشی خرده گویند برادر خرده ملا مقصود کاشیست و معاصر شاه عباس - داغستانی گوید باقر خرده کاشی - بنسبت مقصود خرده فروش که از شعرای مقرر کاشان و برادر او بود باین لقب علم شده - وی صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکن آمده در بیجاپور مدتها اقامت داشته انتهى هم صاحب فهرست میگوید که او مثنوی دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیت و رسالت که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله و به نستعین * تنزیل من رب العالمین

وفات باقر کاشی در سنه (۱۰۳۸) - اسپرنگر *

(۱۴۳) و برین وزنست مثنوی قدسی - محمد طاهر

نصر آبادی گفته که حاجی محمد جان مشهدی قدسی تخلص میکرد -

کمال سلاست - اما بصحّت و سقم شعر مربوط نبوده بهر حال بیشتر اوقات صرف مثنوي کرده و هفت مثنوي دارد - محمود و اياز - آذرو سمندر - شعله دیدار - میخانه - ذره خورشید - حسن گلوسوز - سلیمان نامه - و قصاید نیز دارد انتهای آزاد بلگرامي گفته که زلالي خوانساري زلال طبعش در مثنوي طوفان میکند - و نيسان کلکش درین بحر لالي شاهوار مي افکند - انتهي هفت مثنوي زلالي را سبعة سيّاره و هفت آشوب لقب است - و او در بهر سانسدين مصراع بسمله خيله طبع آزمائيها کرده چنانکه در ديबाچه منثور سبعة سيّاره گوید - چار مصراع بسمله فرقاني چنين پرداختم * بيت *

بسم الله الرحمن الرحيم * نصّ صحيح است و کلام حکيم

بسم الله الرحمن الرحيم * پنجه اعجاز و عصای کلیم

بسم الله الرحمن الرحيم * سرو سیه پوش رياض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * ابروي خوش و سمة حسن قدیم

آغاز مثنوي حسن گلوسوز * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیر شهابست بدیو رجیم

این مصرع بمصرع غزالي مشهدي که گذشت اقربست - و میرزا

طاهر نصرآبادي بسمله حسن گلوسوز بدین اسلوب نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * لره کش تارک دیو رجیم

بعضی این را نیز از زلالي نوشته اند * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع ديباچه نظم قدیم

آسمان اول (۱۴۵) مثنوی حاذق - ناز و نیاز

در آتشکده نوشته که سلیم مثنوی در مطایبه گفته این سه بیت که
در وصف خر گفته از نوشته شد * شعر *

از فرس عمر سبکتر از تر * از خر طنبور خوش آواز تر
بانگ زراکب نشنیده است سخت * چوب اندیده است مگر درخت
کار نه بانیک و بد مردمش * به بود از ریش منافع دیش

(۱۴۶) و برین وزنست مثنوی حاذق - در سر آزاد

مرومست که حکیم حاذق بن حکیم همام گیلانی واقف فی است
و نبض شناس سخن - مولد حاذق فتحپور سبکتر است - در عهد
جهانگیری بمنصب شایسته سرفرازی داشت - صاحبقران ثانی
شاه جهان در سال اول جلوس خود حکیم حاذق را بسفارت نزد
امام قلیخان والی توران رخصت فرمود - حکیم حاذق بعد ادای
سفارت مراجعت نمود و از درگاه خلافت بمنصب سه هزار و
خدمت عرض مکرر بمعرض امپراتور درآمد - و پادشاه
مستقر الخلفه اکبر آباد گوشه انزوا گرفت و بیسالیانم پانزده هزار روپیه
از سرکار موظف گردید و تا سنه اربع و خمسمین و الف بیانیان او
باضافه های متعدده بچهل هزار رسید - حکیم در شوال سنه سبع و
ستین و الف (۱۰۶۷) در اکبر آباد شربت فنا چشید اندهی شعر این
مثنوی در ذکر عرفی گذشت *

(۱۴۷) و برین وزنست ناز و نیاز نجاتی گیلانی - والد

داغستانی گوید مولانا نجاتی گیلانی از شعرای زمان شاه عباس

آسمان اول (۱۴۴) مثنوی قدسی و سلیم

و حقا که قدسی خلقت مردم طینت بود - بسعادت مکه معظمه
مشرف شده - از طول سخن او کمال شاعری ظاهر است - ازین
ولایت دلگیر شده بهند رفت کمال عزت و قرب منزلت داشت
در خدمت پادشاه و امرا و شعرا بحدی که طالبانی آمالی که
بمنصب ملک الشعرائی ممتاز بود جهت مراعات او در دربار
پادشاهی پلین دست او می ایستاد - درانولایت فوت شد -
استخوانش را بمشهد مقدس آوردند - این بیت از مثنوی اوست
پاکی دامان ز نکویان نکوست * آینه را زخم قفا و بروسست
در سرو آزاد سنه وفات محمدجان قدسی (۱۰۵۶) مرقومست *
(۱۴۴) و برین وزنست مثنوی سلیم - اسمش محمدقلی -
میرزا طاهر نصرآبادی گفته که سلیم از طهرانست من اعمال ری -
طبعش لطیف و سلیقه اش در غایت انگیز است - اگرچه شهرت
در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب لطیف هم زاده
طبع خود دارد - چنین مسموع شد که بدخوبه و لطیفهای بیجا
ازو بیشتر سرزده انتهى سنه وفات سلیم در سرو آزاد (۱۰۵۷) نوشته
در کلیات او که نسخه ازان خوشخط در کتابخانه اشیاک سوسیتی
میباشد چند مثنویست - بوزن مخزن مثنوی پنج ورقه اولش اینکه
بسم الله الرحمن الرحیم * همت عصای ره طبع سلیم

* حکایت دوم *

ساده دل از پی سامان دور * داشت خرد همچو مسیحا ضرور

آسمان اول (۱۴۷) مثنوی الهی و ادهم

دکتر اسپرنگر میگوید میر الهی ابن حجة الدین سعدآبادی -
(سعدآباد قریب همدانست) او بوقت تقی اوحدی بوده و نیز یار
محمد جان قدسی - سنه وفات (۱۰۶۰) یا (۱۰۶۴) - غنی
کشمیری تاریخ او چنین یافته * ع * برد الهی ز جهان گوی سخن *
مثنوی دارد بوزن مخزن در مدح شاهجهان - اولش اینکه * شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * قافله سالار کلام حکیم
در تذکره سرخوش مذکور است که میر الهی در اواخر عهد جهانگیر
از ولایت همدان بهند آمده شاعر نازک مزاج و خوشخیال بوده نام
الهی تخلص خود کرده انتهى *

(۱۴۸) و برین وزنست مثنوی ادهم - سرخوش نوشته

ابراهیم ادهم سید عالی نسب صفوی نژاد است در زمان شاهجهان
پادشاه بهند آمده دیوانه مشرب بوده طبعش بطور ایهام میل تمام
داشت انتهى ملخصا - کیفیت دیوانه مشرب ادهم در تذکره
سرخوش و ریاض الشعرا مفصلا مرقومست - در فهرست کتابخانه
اوده نوشته که میرزا ابراهیم ادهم در سنه (۱۰۶۰) مرد یا کشته شد -
مثنوی دارد بوزن مخزن که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * راه حدیث است بسوی قدیم

فاتمام نسخه که در کتابخانه اشیاتک سوسیتیم کلکته هست
دران - راه حدوث - بنظر فقیر آمده - و آنچه در فهرست کتابخانه
اوده نام این مثنوی رفیق السالکین نوشته سهواست - و در آسمان

صفه‌ی بود - صاحبِ مثنوی ناز و نیاز است چون این مثنوی
مشهور نبود و از مولانا نجاتی شعر دیگر بدست نیامد لابد قطعه از
قطعات آن مثنوی که بعنوان مثل وقوع یافته بود بضرورت تحریر
نمود و آن اینست * شعر *

گشت زتائیر هوا تلخ کام * شورِ عرب لیلی شیرین کلام
ز آتش تب یافت عذارش گزند * خال رخس ریخت با آتش سپند
گشت شفق گونه عذارش ز تب * پُر دُر تبخاله شدش دُرچ لب
لیلهٔ اعجازِ وی آمد بجوش * معدنِ یاقوت شدش دُر فروش
بر طبقِ نقره طلا کرد حل * گشت بزر صفا سیمش بدل
داشت عیارِ زر او بیم شک * صیقلی حال زدش بر محک
دست چو آورد به نبضِ سقیم * کرد اشارت سوی فصدش حکیم
دید چو قصّاد ترازوش کرد * رشتهٔ جان بستند بازوش کرد
نشتهٔ آردش استاد کار * بر سرِ خونریز چو مژگان یار
چون سرِ نشتر رگ او برگشود * شعله نمایان شد و برخاست دود
لیک از آنجا که ز عینِ و داد * هست میانِ دل و جان اتحاد
بسود دران واقعهٔ پرتعجب * بر طرفِ بادیهٔ مجنون بتب
در تب غم صبر و تسلّیش نه * آگهی از تبِ لیلیش نه
ناگه از اشباهِ دویی گشت فرد * نشترِ عشقش سرِ رگ باز کرد
شد چو نوید سندهٔ لوح آن قلم * صورتِ لیلی همه جا شد رقم
(۴۷) و برین وزنست مثنوی الهی بقول والجناب

آسمان اول (۱۴۹) مظهر الانوار و مثنوی غیاث و صفا

در ریاض الشُّعْرا آورده که مولانا غیاث سبزواری فاضل و طبیب بوده
تَبَّعَ مَخْنَنِ الاسرارِ کرده است انتهی *

(۵۲) و برین وزنست مظهر الانوار هاشمی بخاری -

در آتشکده آمده که هاشمی از سادات عالیمقدار و شیخ الاسلام
بخارا ست آخر الامر سفر حجاز کرده در مدینه مظهر بخت
خرامیده - گویند مثنوی مظهر الانوار در برابر مخزن الاسرار شیخ
نظامی گفته اما بنظر نرسیده انتهی *

(۵۳) و برین وزنست مثنوی صفا - میرزا طاهر نصرآبادی

گوید - مولانا محمد باقر نائینی در حدائق سن از جمیع علوم
بهره برده و رنگ تعلقات را از مرآت خاطر ستوده صفات او بیانی
نیست - در اوایل جوانی یکسال قبل ازین فوت شد و دل فقیر را
قرین هزار گونه محنت ساخته - صفا تخلص داشت شعرش اینست
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هست عصای به امید و بیم

این چه عصائیست که در دست ما * آید ازو گاردل و چشم و پا
ای همه معدوم و توأصل وجود * وی همه محتاج و تویی عینِ جود
چون فلست مدّ زمان می کشیده * نقطه خورشید و مه آمد پدید

در ره توجّش پنج و چهار * گرم حنّان ز ابلق لیسن و نهان

(۵۴) و برین وزنست مثنوی ملا صبحی در تذکره طاهر

نصرآبادی نوشته که بیرم بیگ صبحی تخلص توی سرکاینست و از

کدخدایان معتبر آن ولایتست و در کمال مرده می و آدمیت بوده

سیم خال رفیق السالکین او می آید *

(۱۴۹) و برین وزنست مثنوی غافل - محمد طاهر نصر آبادی
گفته که غافلا محمد تقی نام داشت گویا از طالقانست در مغنی سنجی
قرنوزی انصاف در کف داشت درد سخنش بحدی بود که از
استماع معنی لطیف حالتی او را دست میداد حقا که در سلسله
موزونان بسوز و در آرم دیدیم هیچگاه بے سوز و محنت نبود -
هر زمان شاه عباس قالی فوت شد - شعرش اینست از مثنوی
بسته جهان تیرگی اندود شد * آب در آینه گل آلود شد
تخم درین خاک میفشان دلیر * دانه بدھقان کشد از خوشه تیز
(۱۵۰) و برین وزنست مثنوی فدائی در تذکره نصر آبادی
مرومست که محمود بیگ فدائی تخلص از ایل تگلو و ساکن طهرانست
مست قبل ازین از قید علایق نجات یافته در لباس فقر درآمد *
خوشن و اقربا که غداوت طبیعی ایشانست در لباس مهربانی
آن بیچاره را از جامه آرام عریان ساختند و باصفهان آمده در خدمت
اغورلوخان بود - درین سال فوت شد شعرش اینست * مثنوی *
بسته شده خاک پستندیده اش * قالب خشتی شده هر دیکه اش
در سوزش از خسترت گل شوز بود * هر در لبش چون دو لب گوز بود
آینه اش گشت چو خشت لحد * دیده درو صورت هر نیک و بد
(۱۵۱) و برین وزنست مثنوی مولانا غیاث سبزواری -

* شعر *

گفته و این چند بیت از اوست

ریخته از ششپر هیبت شکوه * مورچه زلزله در مغز کوه
 عزم جهانگیریش اردم زند * هر دو جهان چون مرّه برهم زند
 سکه بنام تو زند آسمان * بر زر خورشید که گردد روان
 دوش یانرا سپر پر شکوه * مهر درخشان زبر پشت کوه
 (۵۷) و برین وزنست مثنوی طاهر وحید میر غلام علی آزاد

بلگرامی در سر آزاد نوشته که میرزا محمد طاهر وحید قزوینی یگانه
 عصر بود - و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از هم عصران می برد - الحق
 در ایجاد مضامین تازه و ابداع مدعا مثل بے نظیر افتاده و آنقدر
 در شیرگان معانی که از سلب طبیعتش زاده دیگر حرف آفرینانرا
 دست بهم داده - ابتدای حال بتحریر دفتر از دفاتر توجیه نویسی
 شاه عباس ثانی صفوی که در سنه انبیین و خمیسین و الف
 (۱۰۵۲) بر تخت فرمانروائی برآمد مامور بود - رفته رفته
 بمجلس نویسی شاه که عبارت از وقایع نگاری کل باشد سر بلند
 گردید - و در عهد شاه سلیمان که در سنه سبع و سبعین و الف
 (۱۰۷۷) بر مسند دارائی نشست نیز چندگاه دران کار مستقل
 بود و بکمال تقرب اختصاص داشت - آخر الامر بوالا پایه وزارت
 متصاعد گشت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنه
 خمس و مایه و الف (۱۱۰۵) جلوس نمود مورد عتاب گردید -
 تا آنکه از کدورت هستی و ارست و رخت سفر ازین عبرتکده بعالم دیگر

آسمان اول (۱۵۰) مثنوی صبحی و شریف و فایز

دلیلش آنکه گوهرِ صدفِ فضیلت و آدمیتِ آخوندِ کمالات -
مدتی در اصفهان از شاگردانِ خلفِ علامی آقا حسین بود - توفیقِ
زیارتِ کعبه یافته - الحال مسموع شد که از مجلسیانِ عالیجاه حسین
علیخان حاکم کرمانشاهانست - مجملًا مثنوی صبحی خوش طبعیت
بوده و لطیف سخنِ شعرش اینست * مثنوی *

ای که چو نی از نفسِ زنده * اینهمه آوازه چه افکند
تا نفسِ میکشی ای سست پی * جای تو خالیست چو آوازی
(۵۵) و برین وزنست مثنوی ملاحِ شریف طاهر نصرآبادی
گفته که ملا محمد شریف از قریه درنوسفادران من اعمالِ
اصفهانست از اقربا و شاگردانِ ملا عبدالحی ست - مثنوی
در بحرِ مخزن الاسرار گفته چند بیت از نوشته شد * شعر *

کرد ز زانود جواهر نشان * طوقِ مه و منطقه کهکشان
شیشه دل را می خورابه داد * بی رِق اسلام بسبابه داد
کوه بدل بست که رازِ بست این * شعله بجان ریخت که نازِ بست این
بارِ غمش در دل و در دیده اشک * کوه در انبانه و دریا بمشک

(۵۶) و برین وزنست مثنوی فایز - نصرآبادی نوشته که

میرزا علاءالدین محمد از جانبِ والده صبیحه زاده شاه عباسِ ماضی
و از جانبِ پدر خلفِ میرزا رفیع صدرِ ممالکِ خاصه که از اعظم
ساداتِ شهرستان من اعمالِ اصفهانست - میرزا صایب تخلص فایز
بایشان دادند - در ترتیبِ نظم نهایتِ قابلیت داشت - مثنوی

رفت بآن مرقدِ والمقام * داده بآدابِ کریمان سلام
گفت که این مقبره خوش با صفاست * راستی این جای کدام (اولیاست
عارف از دور دران انجمن * گفت بآن طوطی شکرشکن
مرقدِ سلطانِ سخا حاتمست * پای چراغِ همه عالمست

(۵۹) و برین وزنست مثنوی واله هروی - نام او درویش
حسین تخلص واله - اما داغستانی و الهی هروی بیا نوشته و گفته
که او در عهدِ سلطان حسین مرزا بایقرا بوده - انتهای چند مثنوی
دارد صاحبِ بهار عجم از مثنوی مخزن او این شعر که در حمدِ
باری تعالی واقعست آورده * بیت *

خنده طراز لبِ گل‌های باغ * دیده‌گشای دلِ عاشق ز داغ
(۶۰) و برین وزنست مثنوی سنجرکاشی - در ریاض الشعرا
و آتشکده نام او میر محمد هاشم خلف میر حیدر معنائی
کاشی نوشته - غلام علی آزاد بلگرامی در سرآزاد آورده که سخنش
هموار است و گهرش آبدار - دیوانش بنظر امعان در آمد غزل و قصیده
و مثنوی یک رتبه دارد - در سلك ملازمان اکبر پادشاه انتظام
داشت - در اواخر عهدِ اکبری جانبِ بیجاپور حرکت کرد و در
ظلّ عنایتِ ابراهیم عادلشاه قرار گرفت - در ایام اقامتِ بیجاپور
فرمان طلبِ شاه عباس ماضی با خلعتِ فاخره بقام او صدور یافت -
اما پیش از وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و این صورت

بست - چند مثنوی دارد - یک مقابل مخزن اسرار مطلعش اینست
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هست نهالی ز ریاض قدیم
 در صفت تیغ * شعر *

بسکه بود تیزی تیغش رسا * لفظ توان کرد ز معنی جلا
 (۵۸) و برین وزنست مثنوی و الهی قمی در ریاض الشعرا
 نوشته میر و الهی قمی او آستانداران فصیح زبان و شعرا پی شیدین بیانست
 اشعار نیکین و افکار رنگین دارد - موسیقی را خوب ورزیده بود دران من
 تصانیف درست کرده - در سنه (۱۱۰۶) در مریه حیات بوده انتهی
 و نیز در آتشکده ذکر او آمده - در یکتا بیاض کتابخانه اشیا تک سوسیدی
 کلنگه دو مثنوی او دیده شد - یک بوزن مخزن این اشعار از انجاست
 بلبل خوش نغمه بستای جود * دفتر گلزار سخاوت گشود
 گفت که جمعه ز دیار بمن * باز بیستند بعزم ختن
 جمله ز شهر از پی سود آمدند * بر در دروازه فرود آمدند
 عارفشان مطلع انوار بود * قلب همه مخزن اسرار بود
 مهر چو شب رو بعدم باز کرد * قافله هم عزم راه آغاز کرد
 رفت بهر سوی دران دشت تار * مردم آن قافله پیکان چو مار
 مشعل از دور بران کاروان * مهر صفت در دل شب شد عیان
 بر اثر روشنیش یافتند * راه بهر منزل چنان یافتند
 مرقع آمد بنظر آشکار * بام و درش لعل و زبرجد نگار
 زنده دل بود درین کاروان * مرد جهان دیدد شیرین زبان

المعلّیّین گویند - تصانیفِ عالیّه اش مدارِ علیّه فضلائی نامدار و حکمای و الامّقدار - از فِرطِ شهرتِ محتاجِ بتفصیل نیست - مَجْمَعاً جنابِ میر ثمره شجره و جودِ مسعودِ میر شمس الدّین الشّهبیر بداماد است یعنی دامادِ مجتهدِ شیخِ علی عبدالعال است - جنابِ میر مدّتها در خراسان و عراق در خدمتِ دانشمندانِ مشغولِ تحصیلِ علوم شد - در تصفیّه باطن و تزکیّه نفسِ ریاضاتِ عظیمه کشیده - مشهور است که چهل سالِ پهلوی بر بستر نگذاشته - در عهدِ شاهِ صفی باتفاقِ بزیارتِ عتباتِ عالیات رفته در نجف اشرف لباسِ عاریت را انداخته در جوارِ آن امام البشر آسود - مَلّا عبد اللّهِ امانی تاریخِ فوتِ آن قدوة الفضا را چنین یافته

* ع *

عروسِ علم و دین را مرده داماد (۱۰۴۶)

حضرتِ میر در انشای شعر طبعی بقوّت و قدرت داشته اشراقِ تخلص میفرماید انتهی - در بهارِ عجم این دو شعر از آن مثنوی آورده - در توحید گوید

* بیت *

در شرفِ در صدفِ دل نهاد * درِ افقِ بر کمرِ گل نهاد

سرمه ده چشمِ عدم از وجود * نوره جبهه چرخ از سجود

(۶۳) و بزین وزنست مثنوی^۱ میرزا جلال اسیر شهرستانی

اصفهانى - در سرو آزاد نوشته که میرزا جلال اسیر این مرزا مومنی شاعر ادابند است و موجد اندازهای دلپسند - اسیر اگرچه تلمیذ فصیحی هروست اما با میرزا صایب اعتقاد تمام دارد و مکرر

آسمان اول (۱۵۴) میرزا فصیحی و میرزا قرداماد

در سنه احدی و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع *

افکند پادشاه سخن چتر سنجری

تاریخ است - مورخ دودعد زاید را بحسن تعمیه افکند تم کلامه - در

بهار عجم این شعر از مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزد و تقدیم دهد بر خودش

(۶۱) و برین وزنست مثنوی 'میرزا فصیحی' هروی -

در مرآة العالم نوشته که میرزا فصیحی هروی انصاری در زمان

شاه عباس ماضی خطاب ملک الشعرائی داشت و شاه انجم سپاه

در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت میکوشید انتهی - میرزا

جلال اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت *

آنانکه مست فیض بهار اند چو ناسیر * ته جرعه ز جام فصیحی کشیده اند

دیوان وی که در کتابخانه اشیاتک سوسیته کلکته است دران دو

مثنوی از دیده شد یک بوزن مخزن که درستایش سید محمد امین

گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف مهر صفاهان سپهر * نسخه نقش قدم ماه و مهر

بنوسه بهائی کف پایش جهان * غاشیه بردش درش آسمان

یکه نشین صف دین مبیین * قباله اسلام محمد امین

(۶۲) و برین وزنست مطلع الانوار میرزا قرداماد اشراق

تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میر محمد باقر داماد اشراق

قدوة فضایی عالیمقدار و زبده حکمای روزگار بوده و برالف

پدرم این خطا بعرفان کرد * که ز شیراز جا بکاشان کرد
 در عهد شاهجهان از ولایت بهند آمد و در سلک ثناگستران پادشاهی
 منخرط گردید و چون قلعه ارک شاهجهانآباد با سایر عمارات بصرف
 مبلغ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسين و الف (۱۰۵۸)
 انجام گرفت میر یحیی شاعر تاریخ برآورد * ع *

شد شاهجهانآباد از شاهجهان آباد

و پنجهزار روپیه از پادشاه صله یافت - میر روزگار بکام میگذرانید تا آنکه
 در شاهجهانآباد سنه اربع و ستین و الف (۱۰۶۴) طومار عمر را
 بانجام رسانید - این مصرع تاریخ وفات اوست * ع *

احیاء سخن چو کرد یحیی جان داد

مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس بخلاف
 عرب اکثر او را بجای الف در تاریخ حساب میکنند و گاهی حساب
 نمیکند زیرا که شکله از اشکال حروف تهجی ندارد - و در تاریخ
 میر یحیی مورخ همزه احیاء را محسوب نساخته انتهای - و سرخوش
 نوشته که این بیت را با آن تاریخ بر لوح مزارش نوشته اند * شعر *

ای که از دشواری راه فنا ترسی متسرّس

بسکه آسانست این راه میتوان خوابیده رفت

در بهار عجم این چند شعر از منقولست در صفت باغ * بیت *
 بلبل خوشخوان چو آهنگ زد * بردل مستان چمن چنگ زد
 شعله صفت لاله ز جا جست تیز * گشت بغنجان طلا قهوه ریز

نغمه ستایش می سنجید و جای میگوید * شعر *

بارجود آنکه استاد فصیحی بوده است مصرع مائت تواند یک کتاب من شود
میرزا از اجله سادات شهرستان اصفهانست و بمصاهرت شاه عباس
ماضی ممتاز زمان - اما با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر
خوگر شد که در عین جوانی بر بستر ناتوانی افتاد و در سنه تسع
و اربعین و الف (۱۰۴۹) غبار هستی بباد فنا داد انتهی - و اله
داغستانی گوید که چون اکثر سرمست باده ارغوانی بود و در آن
حال شعر میگفت عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده
اما اشعار خوش بسیار خوبست انتهی ملخصا - در کلیات او که
در کتابخانه فقیر است چند مرجز مثنوی بنظر آمده یک بوزن
مخزن اولش اینکه * بیت *

خسر و دریادل غفران پناه * مرشد جم مرتبه خلد انتباه

(۹۱۴) و برین وزنست مثنوی میریحیی کاشی - داغستانی

گوید که میریحیی بعضی ویرا کاشی و بعضی قمی دانسته اند انتهی -
میرزا طاهر نصرآبادی قاضی یحیی کاشی و میریحیی قمی دو شخص
نورشته - صاحب بهار عجم بیشتر یحیی کاشی و بعضی جا میریحیی
شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانه عامره چنین
تحقیق کرده که میریحیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
طرح توطن انداخت لکن با کاشیان بسیار بد بود مذمت اینها
بسیار کرده در مثنوی که در دم اکوئی گفته میگوید * شعر *

آسمان اول (۱۵۹) خفاف - شعيب - صادق

شود در شهرِ مونگیر از توابعِ پَنده سِزاولِ اجل در رسید و او را بعالمِ دیگر رسانید - قبرِ ملا در انجا مشهور است - اولاد او در بنگاله می باشند - دیوانِ ملا محمد سعید اشرف بمطالعه در آمد انواعِ شعر قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و غیرها دارد و همه جا حرف بقدرت میزند انتهی - در بهار عجم این شعر ازو منقولست * بیت *
گشته یلی زن همه بر بانگ نی * همچو زنان یله از بهر می
(۶۶) و برین وزنست مثنوی خفاف - حال او معلوم نشده - در نوادر المصادر این بیت ازو آورده * شعر *

تا بکی از عجب گرازدندت * در نظر خویش برآزدندت
(۶۷) و برین وزنست مثنوی ابوشعيب - حال او نیز معلوم نشده - غالبا این غیر ابوشعيب هروی باشد که معاصر رودکی بوده - این شعر در نوادر المصادر ازو آورده * شعر *

افشرد خون دل از چشم او * ریخته پالون مرگان فرو
(۶۸) و برین وزنست مثنوی صادق - در ریاض الشعرا نوشته که آقا صادق تفرشی از شاگردان حکیم ربانی مولانا محمد صادق اردستانیست بسیار بشعور و لطافت طبعست و در شعر صاحب مذاق خوشیست - با شعار مولوی جامی بسیار مانوسست و خود مثنویها گفته بیشتر بطور مثنوی شیخ بهایی - و اقسام دیگر شعر کمتر میگوید - شنیده شد که الحال در حیات و در تفرش میگذراند انتهی -
آذر اصفهانی در ذکر معاصرین خودش نوشته که محمد صادق

در صفت تاریکی شب * بیت *

یکقلم از تیرگی شب جهان * پرز سیاهی شده چون جبردان

در صفت زن حیاله * بیت *

دهرز مکرش دل پر ناله * هرسر مویش دله محتاله

در بیان مسافری گفته * بیت *

داشت دران بلده یک خانه خواه * بر درش افکنند ز خود گرد راه

(۹۵) و برین وزنست مثنوی اشرف مازندرانی - در

سرو آزاد آورده که ملا محمد سعید اشرف پسر ملا صالح مازندرانیست

و صبیحه زاده ملا محمد تقی مجلسی - فاضل صاحب جودت بود و

شاعر و الا قدرت - طبع چالاکش معانی تازه بهم میرساند و عجایب

گلها در دامن سامعه می افشاند - در آغاز جلوس خلد مکانی بهند

رسید و بملازمت سلطانی استسعاد یافت و بتعلیم زیب الذسایبگم

خلف پادشاه مقرر گردید مدتی باین عنوان بسر برد - آخر حب الوطن

مستولی گشت و قصیده در مدح زیب الذسایبگم مشتمل بر

درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثلث و ثمانین و الف

(۱۰۸۳) باصفهان معارفت نمود - و کثرت دیگر قاید روزگار زمام او را

جانب هند کشید و در عظیم آباد با شاهزاده عظیم آشان بسر می برد -

شاهزاده خیل طرف مراعات او نگاه میداشت و بنابر کبر سن در

مجلس خود حکم نشستنی کرده بود - ملا در پایان عمر اراده بیت الله

کرد و خواست که از راه بنگاله در چهار نشسته عازم منزل مقصود

کتاب از خمسه او بنظر راقم الحروف رسیده - در خاتمه مثنوی
مقابل مخزن اسرار تصریح بتکلیف علامه مرحوم میکند و زبان
بستایش والا میگشاید که

* شعر *

راقم این نامه معنی سواد * محو سخن بنده محمد مراد

بود شبیر انجمن آرای فکر * داشت سرے گرم ز سودای فکر

یافته از قید تعلق خلاص * خامه بکف منتظر فیض خاص

از درم القصه درآمد درون * اهل سخن را بسخن رهنمون

نشسته سر جوش خمستان هوش * از پی تحقیق سخن چشم و گوش

صورت ازو گشته بمعنی دلیل * سید علامه عبد الجلیل

کرد بموزنی طبع سلیم * طالب خویشم چو کلام کلیم

میدهد از لفظ بمعنی پیام * زود تر از نکبت گل با مشام

می برد از طرز بمطلب سراغ * گرم تر از نشئه می با دماغ

دید که فکر سخن پیشه است * دل گرو صورت اندیشه است

گفت سخن ساده و پرکار به * تاب کش سبک و زنار به

بس بود از بهر سخنور کرا ؟ * معنی بیگانه لفظ آشنا

گفتن او فکر مرا تازه کرد * روی سخن را بنفس غازه کرد

شد ز پریشان دل جلوه گر * خیال معانی ز پی یکدگر

خامه بتحریر گرو ساختم * نقش دلاویز بهر اختم

از مدد باطنی گنجوی * طرز سخن یافت ز فکر نوی

(۷۰) و برین روز نست مطمح الانظار حزین - احوال او

سمان اول (۱۴۰) مثنوی لایق جونپوری

سیدے والانواد و عالمے پاک اعتقاد قطع نظر از کمالات در مراتب نظم
و نثر کمال مہارت داشتہ *ع* از کوزہ همان برون تراود کہ دروست *
و گاہے اشعار عاشقانہ بصفحہ خاطر می نگاشت و بگفتن مثنوی
بیشتر مایل بودہ و باسم تخلص می کردہ و غزل و رباعی نیز میگفتہ -
صحبتش مکرر اتفاق افتادہ و کمال شفقت ازو دیدہ - این چند بیت
از مثنوی اوست * شعر *

نہ بفرازندہ این نہ سپہر * نہ بفروزندہ این ماہ و مہر
کار بدنیا و بعقبام نیست * غیر خدا هیچ تمنّام نیست
گرچہ زبون فلک قوسیم * من نہ ابوالقاسم فردوسیم
شاعری و شعر نہ کار منست * شعرفروشی نہ شعار منست
این دوسہ بیت کہ تقاضای حال * پردہ بر افکنندہ زر روی مقل
شعر نہ شعرا یمانیست این * ثانی ترکیب مثنایست این
بارقہ طور تجلیست این * شعشعہ ناقد لیلیست این

(۹۹) و برین وزنست مثنوی لایق - غلام علی آزاد بلگرامی

در سرو آزاد بذکر میر عبد الجلیل بلگرامی آورده کہ میر محمد مراد
متخلص بلایق جونپوری کہ در عنفوان جوانی بشوق ملاقات میرزا صایب
پیانہ از ہند بصفاهان رفت و روزگارے بخدمت میرزا بسر بردہ
بہند بازگشت - و از پیدشاہ خلد مکان مدّتے بسوانج نگارچی دارالسلطنہ
لاہور سرافرازی داشت با علامہ مرحوم (یعنی میر عبد الجلیل)
بسیار مرتبط بود و باشا از ایشان خمسہ در سلک نظم کشید - چہار

آسمان اول (۱۴۳) شیخ علی حزیں

فایده نبخشید - و تا حال در کار است - لابد پاس نملک پادشاه و حق صحبت امرا و آشنایان بے گناه گریبانگیر شده - ترک آشنایی و ملاقات آن بزرگوار نموده این دیده را نادیده انگاشتم - آمون بخلق کرم و کرم عمیم این بزرگان که با کمال قدرت در صدد انتقام بر نیامده بیشتر از پیشتر در رعایت احوالش خود را معاف نمیدارند - اینمعنی زحاده موجب خجلت عقلای ایران که درین دیار بهدلی ضروت گرفتار اند میشود

* شعر *

هر که پا کج میگذارد ما دل خود میخوریم

شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما

القصة بعضی از غیوران این مملکت کمر انتقام بسته تیغ هجاب روی کشیده در نظر ارباب خرد خفیفش کرد - از جمله سراج الدین علی خان آرزو که از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری گوی از میدان همگان میر باید اشعار غلط بسیار از دیوان شیخ بر آورده رساله مسمی به تنبیہ الغافلین نوشته و ابیات مذکور را یک یک ذکر کرده و تعریضات نموده انتهى آزاد بلگرامی هم که از هم صحبتان اوست گفته که عمدة الملک امیر خان متخلص بانجام سیورغالی سیر حاصل برای شیخ از فردوس آرامگاه محمد شاه گرفته داد - و بآن ماده توکل فارغبال آسوده حال در دهلی میگذرانید - قضا را شیخ اهل هند را هجو کرد از انجمله است این بیت

* بیت *

نسب سیرت نیست تیغی مردمی

در ریاض الشعرا و خزانه عامره و تذکرة المعاصرين که خودش نوشته
مفصلاً مرقومست - خلاصه اینکه شیخ محمدعلی حزمی اصفهانی
که به علم عقلي موصوف - و در سخنوري و شاعري معروفست
سلسله نسبش بهجده واسطه بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین
اردبیلی که جد سلاطین صفویه است منتهی میشود - تولد شیخ
در ماه ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و سه (۱۱۰۳) در اصفهان
واقع شده - و او شاگرد محمد مسیح نسایی و او شاگرد آقا حسین
خوانساریست در ابتدای حال پا در سیاحت ایران دیار گذاشته
اکثر بلاد خراسان و دارالمز و عراق و فارس و آذربایجان را سیر کرد -
و از فضایل دهر اکتساب علوم نمود - و با شعرای معاصرین محبت
داشت - و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه (۱۱۴۳) سفر حج را اختیار
کرد - و هنگام معاودت گذارش بر بلده لار افتاد - در آن بلده از آشوب
زمانه که بسبب نادرشاه بوده توقف نتوانست کرد بالضروره خود را
بساحل عمان رسانید و از آنجا به بندر فارس آمد - و از آنجا آبخورش
بکرمان کشید - و بعد چندی وارد هندوستان گشته - و آنجا داغستانی
گرفت که تا حالت التحریر در شاهجهانآباد تشریف دارد - پادشاه و
امرا و سایر ناس کمال محبت و مراعات نسبت بوی مرعی میدارند
لیکن از آنجا که مروت جبلی و انصاف ذاتی حضرت شیخست
عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره همچو هلی زکیک که
القی شان شیخ نبود نموده - هر چند او را ازین ادای زشت منع کرده

آسمان اول (۱۴۵) مثنوی حکیم قانای شیرازی

از علی حزین شاعر باین جلالتِ شان از ایران پرنخاسته بنای
وسیع الفضای هنر را بارکانِ اربعهٔ زبانهای چارگانه فارسی و عربی و
ترکی و فرانسوی استوار نموده و بهر یک از زبانهای دیگر هم بجای رسیده
که اگر بتغییرِ صورت و لباس رفعِ شبهه و التباس نمیشد کس واقف
از آن نمیکشت که گویندهٔ پارسی است یا پارسی عربیست یا ترکی -
و از آنجا که او بنیانِ بیانرا بزوجهٔ خوش و روش تازه نهاده از پیشگاهِ
ابوالنصر فتحعلی شاه مجتهد الشعر لقب یافته - و چون در قصایدِ
خاقانی ثانی بوده پادشاهِ جمجاهِ ماضی محمدشاه غازی ادرا
حسان العجم خوانده - و انعام و اکرام شاه و شاهزاده آنافاناً نسبت
باو می افزود تا آنکه در سال (۱۲۷۰) بدروید جهان فانی نمود و عالم را
حزین و حسرت آگین فرمود - اینست نبذة از احوالِ حکیم که در
اولِ کلیات او (که در بمبئی در سنهٔ ۱۲۷۷ بطبع آمده) مفصلاً
مرقومست - موجز مثنوی در بیان قصهٔ صحبتِ بانوی و سرا و
برهٔ او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکه *

بانوی شه قبلهٔ اهلِ حرم * گلبنِ رضوان گلِ باغِ ارم
مهرِ فلک شیفتهٔ چهرِ او * زهره و مه مشتوی مهرِ او
واهنِ زهرهٔ دو هاروتِ او * لعلِ جگرخون ز دو یاقوتِ او
در آخر گوید *

ای دل از معنی هر قصهٔ * کوش که بارهٔ ببری حصهٔ
قصدم ازین قصهٔ نبد یکسره * صحبتِ بانوی و سرا و برهٔ

از دیولاخ هند که انسان نداشته است

شعراي شاهجهانآباد بشور آمده متصدی جواب شده - شیخ اقامت
دهلي به لطف دیده باکبرآباد قدم رنجه کرد و از انجا باراد بنگاله
ببنارس پس بعظیم آباد پنه شتافت - و نسخ عزیمت بنگاله نموده
ببنارس عود کرده آن شهر را دلزهد توطن ساخت - الحال در انجا
عافیت خانه ترتیب داده چشم بر راه داعی حق است انتهی -
در مفتاح التواریخ نوشته که در بنارس قبر از برای خود ساخته
انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بزرگانش میگذاشت که اینقدر
دیر چراست انتهی تا آنکه در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
راهی منزل فنا گردید - و در همان قبر مدفون گشته - شخصی این
تاریخ بتعمیه گفته

* بیت *

تهی گشت هیبات روی زمین * ز شیخ محمد علی حزی
در مجموعه مثنویات شیخ که در کتابخانه دهلي و اشیاک سوسی
کلکته بنظر فقیر رسیده از هر یک ورق چند بیش نیست چنانچه
ازین نسخه همین دیباجه دو ورق است در حمد و نعت - ظاهرا بعضی
صورت اتمام نیافته باشد - شعر اول مطمح الانظار

* بیت *

ای دل افسرده خروشت کجاست * خامشی از زمزمه جوش کجاست
(۷۱) و برین وزنست مثنوی حکیم قآنی - او ابوالفضایل

میرزا حبیب الله شیرازی متخلص بقآنی خلف میرزا ابوالحسن
گلشن تخلص - حکیم قآنی که در پسینان اعجوبه روزگار است و بعد

آسمان اول (۱۹۷) رنگ و بوی تاج سخن

پس عمر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورقه بیش نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینک * بیت *

بے ثمری بزرگتری پیشه داشت * در دل صحرای جنون ریشه داشت
انچه از اعتراض و اصلاح برین شعر * خوک شد آه واقع شده
در مؤید برهان صفحه (۴۴۲) مرقوم گشته فلانکره *

(۷۳) و هم برین وزنست مثنوی رنگ و بوی او - که

همین چار ورقست - اولش اینک * بیت *

بود جوان دولتی از خسروان * غارکش عارض هندوستان

(۷۴) و هم برین وزنست مثنوی یک ورقه او - که در

تهنیت عید الفطر بابوظفر بهادر شه نوشته - ابتدایش اینک * بیت *

باز بر آنم که بدیبای راز * از اثر ناطقه بندم طراز

(۷۵) و هم برین وزنست دیگر مثنوی یک ورقه او - که در

تهنیت عید بولیعهد فتح ملک رقم کرده - سرآغاز اینست * بیت *

منکه درین دایره لاجورد * کرده ام از حکم ازل آبخورد

قافیه بلهجه قدما - الفاظ و تراکیب متقدمان در کلامش بسیار

یافت میشود - هرچه دلش خوش میکند میذریسد قبیح بود یا

فصیح - در پایان این مثنوی گفته * بیت *

گرچه به از نظم نظامیست این * مدح مخوان خط غلامیست این

(۷۶) و بوی وزنست مثنوی تاج سخن از وحیدالعصر

مخدومی والاجنبی مولوی محمد عبدالرزاق منکلیس بوحید

بانو روحست و سرارِ روزگار * بره همان سیرتِ ناسازگار

جا چو کند سیرتِ بد در بدن * روح گویند بضورتِ زتن

کوش که از سیرتِ بد واره‌ی * تا بسرای ابدی پا نه‌سی

هرکه بجان سیرتِ بد ترک کرد * صحبتِ نیکان جهان درک کرد

(۷۲) و برین وزنست مثنوی درد و داغ غالب - نام

او اسدالله خان - تخلص غالب - او خودش گفته * بیت *

غالب نام آورم نام و نشانم مپرس * هم اسداللهم و هم اسداللهیم

عرف میرزا نوشته - اکبرآبادی المولد دهلوی المسمکن - شاکر میرزا

عبدالصمد اصفهانی که پیشتر هر مزد نام داشته - قوت طبع و قدرت

سخنگذاری نظما و نثر امر او را مسلمست بلکه بیشتر نثر او دلربا تر -

لیکن حال سخن‌اندی او سیما کیفیت قاطع برهان او که پستور

درفش‌کاریانی خطابش کرده و همچنین جوهر تیغ‌تیز او از مطالعه

جوابهای آن خصوصا مؤید برهان و شمشیرتیزتر بر تماشاچیان سخن

حالیست - در لارنس گزیت میرتهه مطبوعه ۲۷ فبروری

سنه ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمینا هشتاد و دو سال بوده است -

مولوی عبدالحکیم جوش تخلص مدرس اسکول میرتهه تاریخ وفات او

که در سنه * ع * یک هزار و دصد و هشتاد و پنج * واقع شده چنین یافته

* ع * * مرد هیئات میرزا نوشه *

اما شمس الملک مظفرالدین حیدرخان بهادر مظفر جنگ غرماید

* شعر * سال میلاد اوست لفظ - غریب * سال فوتش - بمرد غالب آه *

آسمان اول (۱۶۹) مشرق الانوار و چاره بیمار

حکایتست که بنام گیز فیصل شهرت دارد حکایت اولینش را تمنا
بفارسی بوزن مخزن نظم کرده و شاگرد رشید او والجناب مولوی
عبید الله عبیدی تخلص که از بزرگ شاعران میدنی پور و مدرس
مدرسه مسنیه می باشد در پی اتمام آن گشته - و نام او
مشرق الانوار کرده - سه بیت اولش از کلام عبیدی * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست علاج از یق قلب سقیم
درد دلت را نبود ای لیب * بهتر از اسم الهی طبیب
نام خدا طرفه پزشکیست هان * و چه پزشکی که مسیحایی جان

بیت چندی از حکایت اول من کلام تمنا

طرفه حدیثیست شنویدش ازین * بود شبان سره صحرانشین
خاطرش آسوده ز سود و زیان * پاک گهر پاکدم و پاک جان
دیده در آگاه دل و تیزهوش * وز بد و نیک همه عالم خموش
پاس گله شام و سحر داشته * شب بگله چرخ نظر داشته
آمدن و رفتن لیل و نهار * کرده بدش پرخرد و هوشیار
گردش گردنده صیف و شتا * معرفتش کرده فزون و دها
از اثر بوقلمون زمن * مشکش کافور و بنفشه سمن
(۷۸) و برین وزنست مثنوی چاره بیمار از

ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم تخلص که یکی از تلامذه فقیر و از نومشقان
این شهر است - و طبیعتی و سلیقه نیکو دارد - بیمار بوده که
طبعش این مثنوی را آغاز نموده - اولش اینکه * شعر *

دام افزوده که امروز درین شهر بزم سخنوری ازو منظور است -
 و در نشر و نظم کم همتا - این مثنوی تقریباً چار صد ابیاتست در
 مرعظت - اما هنوز پیرایه اتمام نیافته - بیت چندی از اوایل آن اینست
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * تاج سخن راست چو دریتیم
 تاج سخن چیست ثنای خدای * کوست بجای بگه و نه بجای
 جان بتی آمای حکیم و کریم * بے تن و جان پای رؤف و رحیم
 آنکه بود معنی لفظ قدم * آنکه برآورد وجود از عدم
 آنکه بود واجب یکتا بذات * مظهر او آیند ممکنات
 واحد مطلق احد بے نشان * قادر برحق صمد مهربان
 هفت زمین هفت فلک آفرین * جن و بشر حور و ملک آفرین
 اوست که این بزم جهان آفرید * تا بچه فر و بچه شان آفرید
 از پی این بزمگه پُرس و در * کرد مه و مهر قنادیل نور
 کرد درین بزم ز حکمت بپا * مروحہ جنبان نسیم و صبا
 و هم او فرماید بر عنوان رسالہ تحفۃ الحاج

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * کعبه جان و دل اهل نعیم

(۷۷) و برین وزنست مثنوی مشرق الانوار - مولوی

عبد الرحیم گورکھپوری تمنا تخلص عرف عام دھری صاحب
 فرهنگی دبستان که بعد از تحصیل علوم رسمیہ و فنون حکمیہ نزہل
 کلکتہ شدہ درسہ (۱۲۷۳) رحلت کردہ - یغاسی نیکو مہارت داشتہ -
 بزبان انگریزی کتابے نظم در پند و اندرز محتوی بر شصت و چار

بسم الله الرحمن الرحيم * درغم و اندوه و مصیبت ندیم

بسم الله الرحمن الرحيم * غنچه سربسته رازِ حکیم

ذکر چند مصرع گویان بسمله

میرزا علاء الدوله قزوینی کامی تخلص که یکی از شعرای اکبری

بوده در اوایل نفایس المآثر که تذکره علایی نیز گویند نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع انوارِ کلام قدیم

زینتِ دیباجه ام کتاب * زبده نامه فصل الخطاب

قفل گشای دز گنج سخن * راهنمای سخن اندر دهن

سردیوانِ عبدالاحد وحدت تخلص نبیره حضرت سید احمد مجدد

الف ثانی رح * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * وسمه ابروی عروس قدیم

لااعلم - بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر اکلید عروس قدیم

لا ادري - بسم الله الرحمن الرحيم * مصرع برجسته نظم قدیم

استادنی خداپیامرز خواجه اسدالله کوب یکی از بزرگ شاعران جهانگیرنگر

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در فیض کریم

والاجذاب مولوی ذوالفقارعلی معنی مرشد آبادی که ناظم

مناظم سخن و بزرگ مدرّس مدرسه عالیّه انگلوپزشن میباشد *

بسم الله الرحمن الرحيم * خال و خط شاهد نظم قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * مدّ تفصیل حساب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * حامل هرچار کتاب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * حرفِ نخست است ز نظمِ حکیم

در حمدِ خداوند یگانه

حمدِ خداوند تعالی کنم * مرتبهٔ نظمِ دو بالا کنم

حمدِ خدا تازه بهارِ سخن * حمدِ خدا حسِ نگارِ سخن

حمدِ خدا مخزنِ اسرارِ ذکر * حمدِ خدا مطلعِ انوارِ فکر

حمدِ خدا نوگلِ گلزارِ جان * حمدِ خدا زمزمهٔ انس و جان

در تعریفِ سخن و سخنوران

گنجِ معانی بسخن آورم * معنیِ نو لفظِ کهن آورم

چیست سخن مظهرِ اسرارِ قدس * چیست سخن سایهٔ دیوارِ قدس

تا قول او

بود نظامی بسیرِ سخن * پادشه طرزِ جدید و کهن

ملکِ سخن ملکِ نظامی بود * شهنشاهی از خسرو و جامی بود

وله ایضا

بسم الله الرحمن الرحيم * خالِ رخ آرای عروسِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * گیسوی مشکینِ نگارِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * زلفِ گرگیرِ عروسِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * گوهرِ یکدانهٔ درجِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * نغمهٔ مرغانِ ریاضِ نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست ز گلزارِ الهی شمیم

بسم الله الرحمن الرحيم * مخزنِ اسرارِ خدای کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نمک بر سرِ خوانِ کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * درِ گرانه‌ای به بحرِ قدیم

مولوی محمد اشرف خان متخلص با شرف از شاگردان فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * غارِ رخسارِ عروسِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نسیمِ زرباضِ نعیم

حسان الهند میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره به ترجمه

عرفی شیرازی گوید که فقیر هم مصرعے برای بسم الله

بهم رسانیده‌ام که * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ سیده‌تاب رسول کریم

آما شیخ نظامی علیه الرحمه در آغازِ مخزنِ اسرارِ قصب السبق از

مدرع‌گویان بسم الله ربوده انتهای کلامه *

به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر

صاحب فرهنگی دبستان نو، پز خامه تحقیق کرده که - اول

کس که سفینه مثنوی درین بحر شیرین دلاویز روان ساخت - و

بآب و هوای دل افروزش طبائع سیاحتگران آن دریا بار را بنواخت -

شاید نظامی بود که نخستین نامه از پنج گنج خود مخزنِ اسرار را

دران منظوم کرد - پاکي و تذک اندامی الفاظ و بلندی و نازکی

معانی این نامه پس آیندگار چندان محو جمال و کمال خود

گردانید که مدتها سودای بهم رسانیدن جواب شایسته آن بختند -

شاید آن خسرو از همه به گزینست و خیلِ شیروین انتهای - آری

بسم الله الرحمن الرحيم * فيه شفاء لِفَوادٍ سقيم
 بسمله با دوست عصای کلیم * بسمَلِ این تیغِ عدوی لئیم
 شد و مد خطبۀ شاهیست این * طغری منشور الهیست این
 طرّ طغراوشِ فصل الخطاب * هم خطِ پیشانی ام کتاب
 جاوۀ انوار جمال آمده * خود شجرِ طورِ جلال آمده
 نقشِ مرادِ دلِ معنی گرای * هیکلِ طفلِ خردِ رهنمائی
 نامه کزین نام نشانِ نیانت * جسمِ سیاهیست که جانِ نیانت
 برادرِ عزیزم سید محمودِ آزاد که پیشتر شیدا تخلص داشت و امروز
 در نظم و نثر دستمایۀ دارد و شایستگی و فیض پذیرد و بهر روزی
 از ناصیۀ کلامش بروتابد * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * زینتِ عنوانِ کتابِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * لوحِ طلسمِ سرگنجِ حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * آیتِ الطافِ خدای کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * رهبرِ گنجینه فیضِ عمیم

بسم الله الرحمن الرحيم * پرده گشای رخِ حسنِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * نوگلِ گلزارِ ریاضِ نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست دلیلِ ره گنجِ کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * خالِ رخِ افروزِ جمالِ قدیم

مولوی معراج الدین واصف تخلص از تلامذۀ فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * مفتاحِ البابِ الكنزِ الحکیم



مخزن الاسرار بقول جمهور خود معجزه ایست در اشعار - اما در جوابها
 اول مطلع الانوار خسرو بعد از آن تحفة الاحرار جامی پس مظهر الآثار
 هاشمی کرمانی - در نفائس المآثر گفته که - الحق تحفة الاحرار
 را کسی به از هاشمی کرمانی تتبع ننموده تم کلامه - و در موجزات
 خلد برین وحشی کرمانی *



"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY

GOVT OF INDIA
Department of Archaeology
NEW DELHI

Please help us to keep the book
clean and moving.



12
S-
13/2/37